



بسم الله الرحمن الرحيم

تأليف السيد



در شهر سنه ۱۲۵۹



الحق که در ذی انعام الهی بخوان چندی نبوت آن فضل منیرین علیهم السلام و حال مصداق  
و الامت و آن صدق و حق آن تمیز خجسته صلی الله علیه و آله و سلم تحت سلطه و شرف و سلام  
بران نام عرش مقام که داماد و جانشین برادر منیرین العز و الامت است نام پادشاه علی بن ابی طالب  
برادر سده دین منیرین عالم کمال حبیب کائنات خطایان سره و محضوم و جلالت شایسته  
مقدم است شبهه زبان شمشیر شیرینان که در کتاب روح فخر حق سلام حاصل کرده است  
احجاب هدایت اب این بین راد و اطراف کثافت می زنی و منشتر گردانید و آری  
نفس هر دو فرزند من الهی و احباب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که در انجم احبابی جهان  
احیاء شود و احباب شایسته در حق آن جان و نفس منیرین علیهم السلام کلمه انفسنا و آری مبارک  
نازلی فرمود و در دلت بر نازده فرزندان حضرت که هر یک از ایشان بعد از یکدیگر نام حق و بی غیرند  
و شایسته بر کوه عید عالم بقدر از خود از همه کسان و عیبها پاکیزه و طاهر و عظیم **احمد**  
را قلمین کلمات حق میانه جهان بر صفحہ خواطر اجمالی و جانی و ادوای الیگانی می کار که چون سالک  
المسلمین اثبات نمود خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که در حجاب ساله هندیه بعضی در بیان ملت عبودیت  
بر عایت مثل مشهور ابی کی ترکی و مقتضای کلام الانس علی قدر عقولهم و در بیان هندی مختصر تجرید  
بحواله مستعان بر مطالب انقه و مضامین انقه لا نقه قابل ملاحظه و استماع زمره شایسته مثل و محتوی  
لیکن سبب اینکه تمامه خلیل به بیان عبارات هندی به دلیل ظاهر و در نظر ظاهر بیان می و در  
و هم که عجم و امثال شان که مانوس میان فارسی و طبع بران می باشند و بر زبان هندی تحقیق الی  
از آن ساله و هر چه می بیند که دیدند از حد حسب قریح بعضی جمله ماهر احباب عجمه و طایفه ای که  
مضامین الیه از تجدیدات اضحی و تقریرات شامخ در زبان فارسی کارم و در آن مطالب سبب بیان  
سنگین آسان زبان کو زیر سبک لفظ ماهر و درم بنا علیه بجانب خبر این ساله را الله برای طریقه مذکور

مفوض گردیدم و در جمیع معاینات مندرجہ ذیل سید را شوالی اجتناب اموریکه تعلق تمام رساله یاد کردی  
فکر کردی و نیز آن سید را شاکه فارسیه لفظی داشت و چون کلمات مختلفه بلفظیه تطبیق تمام سلسله از آن  
بدریاسات نیاتی لفظه الکلام مسلک گیر شدیم و در عین طابقت طریح جواب با طر سؤل مندرست و در  
درج عبارات فارسیه جواب فقرات سیدیه جمله عبارتند از: **بسم الله الرحمن الرحیم** و **الحمد لله رب العالمین** و **والسلام علی من بعد الانبیا**  
و **آلهم بنیة ذلک الحال اعنی تأیید المسلمین لا تعالی** و **المؤمنین** سیدی که ادبم و دلال شریعت  
صورت مستعدا بالعدین او و در جمیع کلمات جواب اول رساله یاد درصاحب قبول و در شوالی  
**در آن موبت که نسبت انکمال العجب الی عالم کردید** **اولین** نیست که با وجود کمال این  
صفت لفظا و اعرا بیات مرسل آسان است زیرا که درین سید بعد از قرآن جمیع موصوف و صفات  
صفت لفظا و اعرا بیات سید سید بر صفت عالم موجود یاد درصاحب رساله خود و با جانبا نقل آیات منقوله خطا و  
بجای خود در صفت عاقل و درج عرب زمین رساله خود را بر عرض طبع و در آورده در اطراف کنایه عالم  
شایع و نیز فرموده طبع شایع همان خیال طبع غلط نام هم که گفت که احتمال صد خطا از ایشان طبع  
بجای آن عاقل الا حق نکشت و چنین جرات کرد و خیال این نوع که هرگاه عاقل مطلع خواهند کرد و بدیه خواهد گفت  
و با آن خیال رساله خود را طبع فرموده و بعضی شکیلو درین زمره عاقل نمیدانند و چون خیال عاقل است عاقل  
در آن رساله در گفتند که **مصحح** که دیده از انشا و حمد و الغرض با بجا درین اباقوال کاکت شتال با سخن  
خلاصه بزرین امر دریافت میکرد که خیال یاد درصاحب در علم و صرف هم بخونی مهارت حاصل نیست برتر  
مخوف و هر چه در طبع اندازند بلکه در مزاج ایشان صلا احتیاط و اندیشه نایل کار نیست که از قرآن هیچ نیز  
عبارت **الحمد لله رب العالمین** و **والسلام علی من بعد الانبیا** و **آلهم بنیة ذلک الحال اعنی تأیید المسلمین لا تعالی** و **المؤمنین** که معین عاقل  
چنین است که در هر باریکه **والسلام علی من بعد الانبیا** و **آلهم بنیة ذلک الحال اعنی تأیید المسلمین لا تعالی** و **المؤمنین** که معین عاقل  
و یاد درصاحب خلاف این علم نموند که رساله خود را در زبان سید تصنیف و در لغت فارسی هم در آن فرموده

نمودند و در الفاظ هر زبان گویند و این نظر را دارند و لفظهای بسیار که تفاوت مجاوره در الفاظ بسیار معین  
تجربا آورده اند پس که نادری را در این باره داده بود و او را لازم بوده که اول از مدوی فقهیه و صانع عقل و  
زبان عربی و سندی اینجونی تحصیل فرماید و بعد از آن رساله خود را تصنیف نمایند که موجب غرض است  
**مهم** است که در حق و غیر حق  
که شایان شان این جناب الهی شان صلی الله علیه و آله و سلم نباشد که کور نمود و این را از آن  
الفاظ خیلی مستبعد نمود زیرا که ابتدا کردن بدستی از جمیع عقلا مستبعد و نامشروع و مستحق عقوبت است  
اینچنین معوجه کار خطی بر کاغذ آمدند که موجب بیجان فتنه و فساد و سب و بداد و عداوت و عداوت و عداوت  
و بر هر حال نصف ظاهر و با هر است که اگر شخصی نقطه من حیث الیه صاحب شبه بود باشد در حق و بی هم در  
فرمودن بوجه نامناسبی جای نیقام زیرا که آنجناب قبیح الشان نخر عالم و عالمیان از شرح جهان  
بیشتر در مقابل کلام تو فرجانش نمیتوانند که مقتضای **مصرع** سخن که اندازد و شایسته است  
ما هم در حق آن باری کلمات درستی خوشنشانند که باری را بگویند که از آنکه فقط تحقیق و اظهار حق و  
به منظور و مخلوط از اینجهان از استیجاب و ششین کلام با کلیه عراض کردیم و بچگونه کلمات درشت را  
در رساله خود مندرج نمودیم که اگر چنانکه قلم را نایب ندست اینجا عفو و مصلحت و درین رساله اش  
الیه غیر از بجا نباشد و شکی نیست که باری نیز اشاره و ایضا خواهد نمود **مهم** است که عبارت  
سوال که باری را چه حاجت از رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود و شکی نیست  
بر اظهار آنکه در تحویل بشارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مذکور بود و در دست چنانچه آن عبارت  
به ترتیب فارسیه برین پنج است بلکه در آنجا با در تحویل اشاره و کنایه حضرت علی علیه السلام است  
صلی الله علیه و آله و سلم حرف ده است اینکلام سائل نمیکند که حال صدق است چه کلام  
حضرت علی و کبریا این علی بن ابی طالب علیه السلام بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان نموده اند



و اولاً و اخصاً این جناب از منزه خود و ماندن حق کعبه غلم و بیت المقدس که ملازم علی نسبت می نماید  
زیارت تمیقات ننوده اند و دیگر امور که مثل امور سطوت سبب تحقیق همین تواتر و در سخن نرسیده  
تبعیه می نماید که بر مقتضای صحت و تحقیق آن نورش که خدایه می نماید پس معلوم گشت که تواتر  
باینکه این است با جمله حجت از امر بدیهی است حاجت با قامت استدلال احتیاج و دلیل و قیاس ندارد و  
دل اسلام ثابت است که آنجا با کمال دلالت دعوی پیغمبر می رود و مردمان از جانب شریعت خود در  
سفر موده بلکه تواتر و اعتراف تمام اهل ملل و خلش و غیر هم ابرار از این جمله است پس دعوی اولی  
ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد اسد بدرجه نبوت فائز گردید باقی ماند دعوی ثانی آنهم تواتر ثابت است زیرا که  
تواتر اسلام تواتر قابل قائل است در ستمند و قاطبه برین در اتفاق اجماع دارند که آنجا  
معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق است که جمیع معجزات حق سبحانه و تعالی پیغمبر حق سلف  
تقریر کرده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم محترم عنایت فرموده بلکه کثر چنین گفته که قول  
تو غلبه که متصف بصفت اعجاز نبوده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر گردد پس معلوم  
ماید که یکی از معجزات آنجناب صلی الله علیه و سلم که قرآن مجید است که متواتر ترین معجزات  
است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جهت  
معجزه آنحضرت صلی الله علیه و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه جبریل فعالی مقرر شده  
که مردمان عموماً و حضرات ایشان از دران مهارت حاصل میبود چنانچه هرگاه در روز حضرت  
علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام سحر و جاد و راج بود و حق تعالی آنجناب را اعجاز بدیقه و معجزه از  
شدن عصا عظم فرمود که ساحران را از ابقاع و ابرار مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان  
حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام چنانکه طیبیان حافظی مثل جالیموس غیره موجود بودند و درین  
طاعت که این گفته که شیخ امیر اصل منزه و مملکه بخوبی می نمودند و حق سبحانه و تعالی



آنحضرت را چنان شجره عطا فرمود که شاخه های آن در اهل الطمانی کوزین بود و آنقدر است  
که هر آن بدست سلطان نیست که حضرت عیسی به رازنده میگرد و از برض کوری مانده آن شفا بخشیده  
العیلیک من امثال اولیین چنین طبع بر هرگاه جناب سالتم علی العبد علی که و علم در عت مسعود شد  
در علم و فضیلت کمال فن فصاحت و بلاغت انشاء عمار احصی و بیانش و شمار آرد و ده  
عربین بسیار اصفیه نموده آمدند و در کعبه نظریه ویران گردید و با هم سخن و نباتات میگرد و دارند  
حق بر آن رخا بسالتاب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را که بعد از آن فصاحت و بلاغت را در حدیث  
برگزین و نظم عجیب و بدو سلوب غریب و قیاسی که کجاست لایح و بهر از آن و در آن نموده اند از فرمود  
و از آنجا که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و چنانچه جناب سالتم علی الله علیه و آله و سلم فرمود  
که هر که فرمود و حدیث کرده از شاد و خوش و کلمه و بر نبوت من شکنی او دشمنان قرآن پارید و از آنجا که فرمودند  
فرمود که هر سوره ای که سوره فاتحه بخواند بر او صد مرتبه قافله شود که مثل سوره یازدهم از آنجا  
مکش و در آن مثل سوره که یک نام است و خداوند و قرآن مجید را شادی نماید قل کما اجمعون که است  
و این عملی که یا و او مثل هذا القرآن که با تو نیست و کوکان بجمعیم فی بعضی  
بلوای محمد صلی الله علیه و آله البته که گردانید همه و میان و جنان بر اینکه یارند تا این قرآن بخواند  
مانند آنرا و اگر چه باشند خنی و دشمنان و بر خیزیم و در کار و در مقام دیگر میفرماید ام یقولون  
افیر قل قالوا بعشرین سوره مثل مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله انکم  
صادقین فان لم یستجبوا لکم فاعلموا انکم بعیدون الله و انکم لایکونون  
مسلمون یعنی بلکه میگویند که خود را بافته است و آنرا که از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس رید و سوره  
مانند آنکه ساخته و بر بافته بوده باشد و بخوانند و خود هر که بخواند از غیر خدا اگر سید است  
پس اگر اجابت کند رسول خدا یعنی بهر که بخواند و ندانند که آنچه فرستاده شنیده اند که است

است و اینکه نیست معجونی هزار و پستش که درونش یا شکر درون نهند یا نیند و نه غرضی بخانه و فغانی محاسب  
 بجانب کفار شده باشد و فریاد و آن کُنتُم فی رِبِّکُمْ مَا تَکُنُّ اَعْلٰی عِبَادًا لَّا اَوْ اَسْوَرُ مِنْ مِثْلِهٖ  
 اَعُوْا شَهَادَةً لِّکُمْ مِنْ رَّبِّکُمْ اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ صَادِقِیْنَ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اَفَا تَقُوْلُوْنَ اَنَّا نُنَادِیْکُمْ  
 اَللّٰهُ وَتَقُوْا هٰذَا النَّاسُ اَحْجَارٌ اَوْ اَعْلٰنٌ اَمْ لَکُمْ اٰیٰتٍ لَّا تَعْلَمُوْنَ اَوْ لَیْسَ بِرِشْکٍ شَبِهَ اَنْ تَقُوْلُوْا  
 فرموده استاده ایم بر بنده خود پس بیاید یکسوره که مانند آن باشد و بخواند بعد خود ذکر وی را که حاجت  
 رسید و مثل آن غیر خدا اگر هستند بر شکوایان پس اگر نکرد یعنی مثل یکسوره نثار و دید و بهر که نمیتواند که مثل آن  
 بیاید پس بر سر بیدار شدن و فرج که نهیم آن آدمیان اند و شکله آلوده و مهیا کرده شده است این چنین  
 برای آن غرض غرض خود ظاهر و آشکار است که در میان عرب مضحا و دنیا بکثرت موجود بود و پس اگر آورد  
 مثل قرآن ایشان ممکن شد چرا اید و شفقت جنت جدال تعجب برنج حربه قتالی ملکات احباب و اقربا و  
 اطباء ضیاع بعضی ابدان اموال منوعه است بسیار و این قتل و محبوسیت و سبیت سنان و محاربه و آزار  
 خرد و سال که اینهمه در ایشان وقوع یافت که از امانی نمودند و چگونه قدر علمای یهود و نصاری غیر هم  
 چون الملل و الملک و الا که بعد موجود بودند پس از آن دراز شده تا بعد هر سینه ای الا که نند از آنیا آورد  
 و این معجزه را باطل کردند و اکنون چرا این امر اعراض نمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام بشر  
 نیست بلکه کلام جناب بالا را طاعت و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله الاطیاب بحلوه  
 اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر احاطه کردی شود بسیار بطول بخواند اما از ذکرش اعراض نمودیم و هر که  
 اشتیاق آن بوده باشد در کتاب طوالاتی اهل اسلام ملاحظه نماید که در آن تفصیلی مندرج و مذکور است و  
 منجمه معجزات جناب یکصد کائنات نیست که آنجناب بیک نشانه جنت مبارک راه را شوق و دویم نمود  
 و نشانش این بود که شکرین و کفار بیک انصاف کجی حق را پیشید بجانب آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم  
 در محراب که ظاهر هر مودت و شادمانی بود و ندید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را اطباء فرمود

تا که بلالان کلام نشان بر پیشان مهرین شمشیر و خوراکه سحر آسمان و افشار آینه‌ای از نیکو این معجزه  
یا خجاست نه تواتر اول اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شوق فخر که در قرآن مجید صریح است و دل  
بر این است که پیش ازین امر واقع شده بلکه از نبو فقتن و محافلین کنی می‌تواند که ایگار شمشیر نیکو در دل  
آنچه پیش ازین شک هم در مقدمه وقوع آمد که خطور نیکو بقدر دلیل اینکه در قرآن مجید صریح است  
پیش ازین که بابت شوق گردید و کافران هرگاه معجزه می‌بینند می‌گویند که این جادو و سحر است که  
مستمر است پس اگر در واقع شوق واقع می‌شد در قرآن مجید این قصه مندرج می‌گردد و در واقع  
در قرآن مجید است که می‌بیند می‌گفتند که خدا ترستید و چون در غلوی معاذ الله دعوی پیغمبری می‌کنید  
آدم در شوق و واقع شده بود که نمایان قضیه بی اصل و قرآن که بنا بر آن کلام خدای تعالی است  
که و آید و مسلمین جوین نری القور این کلام کفار ایام کشند از اسلام است در امیتد بلحاظ اینکه  
و آنی که پیش ازین وقت در دفع این زبان از خطور و رایسید که می‌تواند این گمانیت تمام عالم نشود و  
شخصی دعوی پیغمبری داده بود و در میان کوا ایمان آورده بودند که چنان سخن که می‌فرمایان آورده و چنان  
آمد و در قرآن مندرج کرد که اثر شوق هیچ جانبدار در زمین نه در آسمان هرگاه از امور نیکو و بد  
واقع گردید و پیغمبرین کفار حق کوز را شنید ساکت نماندند و در وقوع با خبر می‌گردد که ام مقام شک  
و اشتباه ماند و بجهت معجزات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب اظهار نمودند و است  
و وقوع آن چنانچه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابولهب فلان فلان از کفار انبر را بر کوبان  
نخواستند آورد و هر چه پیش آمد و جناب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که نه دعوی و همیشه دلیل خواهند آمد  
مطابق همین واقع شد چنانچه از بعد رحلت و در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا این زمان کاهی یابست در  
یونیم نسیم همواره دلیل خواهد آمد و حالیا هم همین حال است که خلاف نصاری که بمقتضای بعضی احادیث  
منقول از اهل اسلام است و می‌گویند که برای و نشان بقا و پندار و سحر و آثار همین مرشاه و چنانچه صاحب

و آنجناب خبر داد که اهل ولسم بر کافران و کفار و غیر آنکه بخت اینها بد است و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین میان کوفه و مدینه  
را مفتوح خواهند کرد و موافق همین واقع گشت ایضا آنجناب خبر غیبی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بیان فرموده خبر ورود و لشکر ظفر یک است در کابسات اینتناب بکه مقلد او یا با او شرفا و کثرت  
بجا آوردن عمره و خیر و حصول فتح قریه که منظم است در عهد که است نمند آنجناب این عهد است مکه  
ان مقام محترم بار دیگر ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیبیه است  
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از شتر و کفها  
اشترار و هیئت و غیر هم من اهل لسان و الحجب محفوظ و مصون خواهند بود و لی غیر ملک بن الاخطه  
و او که یابیم آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طبع خواهد شد لهذا از این امر عرض کردیم خلاصه این امور  
توان اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و نبیالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه ثبوت رسید  
چرا که شش کوی با احترام این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این همه با آنجا پادری میباشند  
تسلط کرده است عنقریب خواهد آمد و حمله کجرات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنون میباشند  
برای آنجناب تا پیش از آنکه کلام کرده است در مسجد بانها حالانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم از حاکم پیش پیغمبر نیامده بود و اصل از کسی آمده بود و پیر از آنکه دیدن بعضی از آنجا  
است که خشک شده بود و سبب افتادن آن بن مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در آن و سیر  
از در جماعت که پیوسته اطعام سیر و پیغمبر و خدمت و از ناخوش نیک عالم و نمان کیصاح  
جوبه بحساب پیرو دار السلطنت که منو فرستاده و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر و سیر  
این منجزات معجزه که از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نبوت و ولایت و اوقات دیگر ظاهر شده پس  
بهرین از اینده و شمار آنکه که از آنطرح می آید که دره شود یک میگوید صم صاعفان ساله بلکه از  
این همه را ندانیم و پیغمبر که در این امر عرض کردیم خلاصه کلام هم نیکه بالا می آید

[illegible]



نیست و نیز که مثل این جمله بهتر از آن یار و خلاف فرقی بگیرد که نزد کسی ایشان چنین معجزه پیغمبرشان می نمود  
و اما بقیامت باقی نموده با سیدس اهل اسلام را درین مردم فضیلت حاصل است بر فرقه های اخرو  
آیات نبوت پیغمبر و ایشان از اختلاف فرقه های دیگر آسان تر و دلالت قصه الله و پیغمبر ایشان  
والله ذو الفضل العظیم و بیل و حم چیست نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در علم مبارک است  
نیز مذکور و پیغمبر و سبب در کتابها یک نصدی آنها را بنام ترجمه تجیل و توفیرت موسوم کرده و بعضی  
عالم طبع در آورده در اطراف و اکناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت می باشد که آن کتب  
ترجمه کتبهای آسمانیست که از جانب علی انزل شد و هرگز که در آنها چنان امور عجبه و شریعه مندرج که هرگز  
شایان شان محض آنکه پیوسته او را بر ترجمه کتب ما و بیانی ایشان و امور اجماعی غیر از این آن کتب نسبت کرده  
و اندر آن چنین امور را بر نیار و اندر او علاوه برین از ملاحظه آن کتب صاف ثابت می آید که  
همه کتب درست که آن کتبها ترجمه کتب است که بعضی شخصی از خارجین و غیره معجزه و توفیرت  
و غیره در بیان احوال حضرت عیسی و غیره انبیا آنها را جمیع تألیفات کرده اند و این کتب ترجمه  
مسماوینت الی غیر ذلک من امثال الاحتمال لکن هرگاه نصاری ندعی امر مذکور از اهل اسلام  
را می رسد که بقضای الموهوم یا الموهوم علی انفسهم جمیع ائمه بدان کتاب بفرستند و استدلالت حجاج  
کنند و می یابند و یافت باید کرد که این ترجمه که نصاری بعضی طبع در آورده اند با وجود اینکه از قبضه  
مترجمین درجه فادیه و استفاده ساقط می باشد و تحریف تغییر فرد آنها واقع شده حتی که ترجمه  
همچو و فارسی پیوسته اندیم در مقامات بسیار با هم اختلاف و تباین می آید و لکن با وجود این نیز ترجمه  
گسترش پیش از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل مندرج که احاطه آن خارج است از نظر این ساله مختصر  
لکن با تمیاز و تبرکات موافق عدد و تبرکات حضرت آل عبا علیهم السلام و ترجمه انبیا از این بیانات در مقام  
پنج نشانه در میان می کنیم و این دلیل حجاج چیست که کسی را از اهل انصاف و عدل نیست که با ترجمه  
تبرکات

و نیز در این کتاب هم مسلم بر آنکه خود ایشان در کتاب بعضی از اینها را بیان نموده اند  
 اند چنانچه این پادشاهی خودش در این بیان علامت چهارم چنین افاده میفرماید اولی خبر  
 پیدایش محمد بنی سبج بنی نداد که خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه او همواره مسند شده  
 است عبارت به ترجمه الفارسی پس معلوم شد که اگر در انجیل یا در کتابی دیگر از کتاب بقدر خبر پیدایش  
 خود موصوفت تغییر را وارد نشده باشد همان استدلال کرده شود پس آن استدلال تمام مییست و در  
 در مقام اثبات میراثیم که بشارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در انجیل عینیه مذکور پس ضروری  
 است که باید صاحب مع و دیگر نصاری بحقیقت نبوت جناب کتاب صلی الله علیه و سلم اقرار  
 و اعتراف کنند و این افاده خود را که اول خبر پیدایش محمد بنی نداد باطل و کذب دروغ  
 بفرستند و مقام دیگر پادشاهی مذکور چنین می بخار و لکن او تولد شدن عزیر اندکی تازه نماید  
 شد آنکه خبرش در تورات بوده استی کلامه بالترجمه الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم  
 باید مطلبی نماید احوال آن نبوت را که می کنیم **بشارت اول** در فصل بیست  
 و یکم از کتاب نبوت اشعیا مذکور است و نظرت فارسی این است که ما را که حار و الاخر را که  
 لیست اسماء کثیره خلاصه پیش آنکه حضرت اشعیا میفرماید و دیدم دو سوار را که یکی از ایشان  
 سوار دراز گوش است و دومی سوار شترنا که بشوید نصیبها را در دم بسیار و در سبغات شتر  
 واضح حضرت عیسی علیه السلام و حیات نبوت اب صلی الله علیه و سلم و در آنکه سوار شتر  
 در عرب شایع و مرسوم بود و معمول آنجا این بود که بر شتر سوار میشدند بعد از عبارت سطر  
 و در آنکه مستلقات کلام مذکور چنین بر نور و قبل آنکه من الان شین اجاب قال سقطت یا لعل  
 و کل هذا ما و صنوعات لایمی التي بها انخفضت الی الارض حال آنکه حضرت اشعیا فرمود  
 چنین می بینم که یکی از این دو سوار را که بید که یا لعل می بینم که یکی از این دو سوار را که بید که یا لعل



آید نمی تفاوت و شباهت و این است خود در پیشگاه و بنا کرده گذشته بودند همه نه زنده گشتن و فرستاده  
گرفته و بنا که بیشتر و اظهر می باشد که بشکلی قطع و در مضمون و تماثل خصوص در جناب است  
صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب مرند کوی بقوت سیم پیچیده الهی بقوت و بقوت  
نفسانی است و وجه واقع گشته با جمله زیاده ترا و بشارت بیکوره که ام بشارت و صریح خواهد بود  
نفسانی است و باید که انصاف نماید بحقیقت نبوت جناب بنالتهای صلی الله علیه و آله و سلم اقرار و عقار  
فرماید بشارت **دوم فصل** که در روز القیوة فی القرب و یعنی قیدار یعنی نبوت  
نور عارف اولاد قیدار است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین  
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بیک قیدار و اوجا و کرام آن پیغمبر عالم بقدر است و نسب شریف حضرت  
برین پنج است که اصیر بعضی روایات محمد صلی الله علیه و آله و سلم پسر عبداللہ و عید اللہ پسر  
عبد المطلب عبد المطلب پسر شعم و هشتم پسر عبدالمناف و عبدالمناف پسر قحطی و قحطی پسر کلثوم  
و کلثوم پسر مره و مره پسر کعب و کعب پسر لوی و لوی پسر غالب و غالب پسر فز و فز پسر مالک و مالک  
پسر نضر و نضر پسر کنانه و کنانه پسر خزیمه و خزیمه پسر مدرکه و مدرکه پسر ایاس و ایاس پسر مضر و مضر پسر  
نزار و نزار پسر معد و معد پسر عدنان و عدنان پسر ادد و ادد پسر یسوع و یسوع پسر یسوع و یسوع پسر یسوع  
و یسوع پسر نبت و نبت پسر جمیل و جمیل پسر قیدار و قیدار پسر حضرت اسماعیل و اسماعیل پسر حضرت ابراهیم  
علی غینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پسر تافخ و تافخ پسر خلد و خلد پسر و این بشارت و فتح صحیح  
از حقیقت است آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم تمام شنباه باقی می ماند لکن وای ما انصافی که ام بشارت  
نهم در باب چهارم از ایل و خاندان عبارت عربی چنین می طلور و انا اسال الله فیکم علیما آخرت  
سکون الی الا بدانتی یعنی بنظر تو ترجمه آن گشته اند و لذا هم تسالاب فی سلسله حکم فارقیطا آخرت  
مکمل الی انزال الی یوم فارقیطا یعنی تا دفع است و واسطه سلسله و موجد که راجع است بطرف حق احمد

احمد و محمد که اسما و سیرت پیغمبر است و در انجیل فارسی چنین نوشته بود من باز پدر خواهم گشت که انوسلی  
 دهنده و دیگر شما خواهد داد و که تا بعد با شما خواهد ماند انقی و این بشارت نیز بشارت صریح است بجا  
 حقیقت نبوت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسیحا بودن آنجناب از سیرت و کلمات  
 از انبیا امجدین تسلیم است خود را و به کما آنجناب است بامت خود را و فرموده و از همین جهت لقب آنجناب  
 بشیر و نذیر است که بشارت و نذیر است و دوستان خود و خویش گننده مخالفان خود میباشند و چون  
 و اسکار است که آنجناب سنی بشارت داده است هر چه خود را باین امر که یکی در نیست عجز است  
 و خلق میزند حتی که از دست خود عصائی را که بی توبه میریزد علی بابی السلام شفقت بایمام مبرور و کلام  
 از خیرت شفاعتی که به بل الکبائر من الصبی یعنی ذخیره کرده ایم شفاعت خود را بر این که تا بکار  
 اوست خود که گناهان بپوشد و اصرار بر گناهان معتبره از ایشان در نزد قبل از توبه مرده اند خلاصه سوائی -  
 حدیث که در بخان بصیرت مجتبی بر علی و شفیق را فرموده چنان می بینیم که این حق جان و کشف است  
 و عنایتش حال است بمان شفقت بر او و شفیق نسبت بطفل اخ و دود و بلکه از سیرت و کلمات مسیحا بودن  
 آنجناب شک کردن سوائی و سوسطائی دیگر از کدام گشت میبایست و اینهم ظاهر است که محجبه آنجناب که  
 حقان مجید است و احکام آن تا بایم قیامت باقی و دوی آنجناب هیچ پیغمبری نظیر او که من تمام این  
 اعم و دین من پیشوایان بعد از من پیغمبر معجوت نخواهد شد پس اینکه حضرت عیسی موه که آن سنی بود و تا  
 خواهد ماند تحقیق این امر هم در جناب سنا لکات صلی الله علیه و آله و سلم و حق روید و اگر از کلام سطوح خارج  
 موه و حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام که نائب خلیفه و وارث پیغمبر هستند در این باب هم مثل  
 حضرت عیسی غیور انبیا ای حیازده و موجود میباشند و قیامت باقی خواهند ماند و حقیرت که حکم خداوند  
 و خلق ظاهر و آشکار خواهند کرد و در هر وقت که حق تعالی بخواهد از آسمان شریف و در هشت سرشان نماز خواهند کرد  
 و دیگر تاسم مفید مطلب است زیرا که هر چه در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه در حق آنجناب است

نبوت جناب سالک صلی اللہ علیہ وسلم باوجود نیکو چہ شایر تہا کہ انہم نصف شبہ و رحمت  
نبوت پیغمبر را نہ نمودند و شہادت چہارم در فصل الحائلیں و اذیل مکانا نیکہ فیما بین  
حضرت عیسیٰ علیہ السلام و زکریا و ایلّا و یعقوب بودہ است و متع شدہ مذکور است قابلہ الذکر  
یاسد بنی اسماعیل کہ بنی انا سجدہ فی ہذا الجبل انہم تقولون ان مکان الذی یزعمون ان سجدہ ہو باوریم  
نفسہ ال کہما سجدہ ایہما الذکرہ صفتیہ فی انہما فی سجدہ لانی ہذا الجبل لانی و سجدہ سجدہ اللاب و در جزم  
الجبل کہ تباری است چہن بد کو زن با و کتبت حضرت ہمید کہ کہ پیغمبر بنی انا وین کوہ چہن کوہ و شہادت  
نیکہ در و سلیم مقام است کہ در سجدہ سجدہ عیسیٰ کو کتبت ایزن بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
و نہ سلیم در انجا امید بستند وین کلام شہادت اسام چہن چہن بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
جانب کوہ حکمہ در عہد جناب سالک صلی اللہ علیہ وسلم بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
صیح صحیح بود پس زہر قال نصف عتقا و رحمت نبوت جناب سالک صلی اللہ علیہ وسلم باوریم  
و نہ است این عبارت فی بعض افہام است کہ عتق بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
شہادت چہم در فصل سیم وین چہن بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
اس من سفر الحجاء و ان العتق فیہ یاسد بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
کہ کوہ بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
نیکہ بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
صیح است چہن بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
ایہ چہ کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام را بودیم کہ کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
کہ جناب سالک صلی اللہ علیہ وسلم البتہ تمام خبر کوہ را بود و انوار و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ  
بفرمودہ است شہادت چہن بنی انا و کتبت کہ وقت است کہ نہ کوہ

[illegible]

کردن نهند و از حقیقت نبوت آسمانی تمایز نگار و انحراف کنند عرض علی بن ابی طالب که مجری بوده که  
 مذکور کردید و اینهم ظاهر است که این معجزه معمول شعار و نامانجا باشد و لا اله الا الله و محمد رسول الله  
 بوده که پس سفیدها پوشیدند و انحراف و اولاد طینین شان صلوات الله علیه حمید علی و این بیله در  
 روح سفید پوشا و شاد کرده اند پس حقیقت نبوت جناب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و آشکار گشته و این نیز  
 که نام و اولاد کائنات را منحرف نموده و در حقیقت یکدیگر را از حق تعالی قیامت باقی خواهد بود و همچنین  
 این امر در جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بر او ای پیغمبران که ظاهر من روشن و این من است  
 اکنون بجز همین قریب از شارات که فای کینم و سویی آن پشانی که یزید خیمه در میان این ساله  
 در مقامات است بیان خواهد شد پس عاقل و سلیب و صفت و رب با یکدیگر با وجود این چنین رنما شاد  
 و شکیبای و در حقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر با وجود این چنین رنما شاد  
 سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر با وجود این چنین رنما شاد  
 بکلیت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر با وجود این چنین رنما شاد  
 بسوی کرافات نصرانی مذکور الحال و منصف یکدیگر عین حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی  
 آسمان علی الله التوکل الاعتماد و منه الهدایة و الارشاد و ترجمه قول پادری  
 اهل کتاب در این سال پهلوسای نبی الله بود دست اتفاقا از حق تعالی دم این پهلوسای  
 از حق تعالی سلام در بارش مقامات شهادت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی و حق تعالی  
 گفت که عیسایان از اهل اسلام صداقت و یقین و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی  
 روز دوم این پاره کاغذ را فرستادند و جواب آن را عیسایان خواهند نقل آن پاره نیست  
 خاک پای همان خاکسار است علی کون موضع استانه بنی هاشم اعظم کرده ایمانان بضرانی سوال کنند  
 که اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و علی بن ابی طالب را و عیسی بن مریم را و یونس را و  
 و

بناظرین سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 و این بیله در  
 و این نیز  
 و همچنین  
 و این من است  
 و سویی آن  
 و این ساله  
 و شکیبای  
 و سالتاب  
 و بکلیت  
 و بسوی  
 و آسمان  
 و اهل کتاب  
 و از حق  
 و گفت  
 و روز دوم  
 و خاک پای  
 و سوال کنند  
 و و

صلی الله علیه و آله وسلم کدام خلاف از عین عقل و محال پیدا نشود و اگر شما بفرموده صلی الله علیه و آله وسلم  
در دلیل شما بطلان مکتبیه یعنی از شما می پرسیم که در تحلیل از زور یا تو می گویید یا نه که مکتبیه است که مصلی الله علیه  
و آله وسلم بر حق می خواند بود بلکه در اکثر جایا در تحلیل اشاره و بکنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله علیه  
و آله وسلم است که این کس را سبب بفرستی و خوف طول آن باشد و اینها را نوشتیم است شخصی که در این  
کتاب نوشته شده بوده باشد ترجمه تحلیل از نظر انصاف بیند و آینه و از این امر است که جواب اینکلام  
نایبانه در طریق مناظره پسید الله الهامی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مکتب  
در تحلیل یک لفظ است عینی شما مردم را برضای منبک و انیدار و مان که نصرتی تقیم که عیسی است حقیم  
در تحلیل مکتبیه نصرتی از وی عیسی است که گفت چرا که جناب در شهر ناصیه و روشن یافتند تمام شد  
از ترجمه کلام باوری آنقدر که نوشتن در اینجا منطوق بوده **جواب سراب صواب**  
ما در اینجا این باور می باشد که هرگز مذکور و ادعای او بدرجه نبوت نمیرسد که مولوی نعمت علی در  
جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب صلی الله علیه و آله وسلم کلام را که این باور را نشان نقل  
کرده است نوشته فرستاد زیرا که می تواند شد که فقط مذکور حقیقت و بطلان نبوت جناب استبداد المسلمین  
صلی الله علیه و آله وسلم را می بیند که نوشتن کلام مذکور فرستادن این شده باشد پس وجود حق  
این احتمال نوشتن کلام مذکور خلاف اب المناظره نمایند است اگر ایمان داریم چنین واقع گردیده است  
پس محتمل که مولوی مذکور از انکلام را بنظر اشتغال که درین مکتوب بجهت که هیچ امر که بطل نبوت  
جناب صلی الله علیه و آله وسلم بوده باشد در تحلیل توریت غیر همان مذکور نمیشد و نبوت  
آنچه از عبارات تحلیل ثابت میگردد هیچ دلیل عقلی هم مستحاله آن قائم نیست چه وجه اشکال امر مذکور  
و کدام سبب هم قرار منسطو نیست عرض هر چند که مولوی مذکور اجتناب هم فرصت غیره  
چنانچه در عبارت مرقومه صریح اتفاق نوشتن آن عبارات نوشته لکن از یاد سابق بیان کرده ایم

[illegible]

نصرت بر او نصاری با چو حق دانی بلا نیست هیچ قیامت نیست علما و دین چنان است که مراد و مکتوب  
بنگوار عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذکور بعضی چنین بیان کرده اند و بعضی اینک را در اصطلاح  
مولویان اصطلاح کرده اند که او عبارت از بسط و طلاق نصرتی بر قوم نصاری و بعضی غلبه و غلبه  
عزیز با قیامت است قطع نظر از سیمیه و مقبول قانون مقرری و علم بن انتقال و علم است که در حقیقت  
این اصطلاح یعنی مقرری و اصولی هر یک مضافه نیاید و از همین جهت تمام قبایل و اقوام  
که در اطلاق اسمای چند طبع و مقرر کرده اند که در باطن یکدیگر مستعمل و مخرج عبارتند که هر یک از قبایل  
یکی یکدیگر را میباید مقرر نمیکنند و این عمل را مقرر کرده اند که در تمام ضرورت تحقق وجه تمیز و تفریق حاصل پس اگر  
بالفرض این تحقیق وجه تمیز و وجه نام و شخصی اصطلاحی مخصوص این مقرر کرده اطلاق نصرتی بر او  
نصرت یا بر قوم مذکور و به باشد پس اصلا دین امر برای نصاری بجای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و تقاضا  
محقق نیاید خصوص اینکه در بیان غرض هیچ معنی آن لفظ نیز بیان نیست که اطلاق آن خداوند متعال  
نسبت صفی و صلوات و فضیلت و عباد نصاری بوده باشد پس در تمام لفظ که در اعتراض در این  
اعراض لازم نمردن و وجود و حال از جمله صحت عاقل و عاقل است هرگاه مخاطب این دریافت کرد پس  
و پوشیده نماند که هر چند مقرر در فقرات بالا که با درستی این امر میباشد که عاری از افاده طلب یا خالی  
از نقصاحتیابی مجاوره و غلط و محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر دعایت ختم و تضارب فقراتیکه مقرر  
شود آن که لازم یا اقرب بلزوم است و درین تمیز که در فقراتیکه تمیز نمیشود و تمیز نمیشود و تمیز  
پادشاه صاحب این اتفاقا از شخصی نامی در عیسائی و از کهنای اسلام در بنارس ملاقات شد پس  
لهامیت مقام تعجب است زیرا که صاف از کجای مذکور ظاهر میشود که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن  
پادری که از مولوی کوروی مذکور به میان آمده بود و حال ناچاق می باشد حالیکه عدم تقویت  
یعنی جویایانی نمیکنند و نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده اند و پادری را از این

این بار چه گفته و چه چهره بینایست بر خواندن تحقیق تکرار را موقوف داشتند و میخواستند تا آنکه  
با و بصاحب بارت مولوی منسوب و یک چشم خود میدیدند که میگوید ایشان را می شنوایم پس مقام دیگر را میگوید  
و اینکه قادر بری است که عیسای هندی را بخت خود داده باشد که عیسا چنین بگفت از اکتین سرافراشته که  
خداوند بزرگ و طریقه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام و مطابق ارشاد حضرت جناب شازاد سید  
خدا و عابد مراد بعبادت و موافق ارشاد و بشارات انجیل و چنانچه قدری از ان کوشیده جناب  
محمود مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را پیغمبر بر حق میدانند و پیروی اطاعت ایشان را در افعال اقبال  
واجب لازم شمارند نه آنچو دم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود  
می نمهند شکر استاسنا قبیح را بجانب حقیقی الهی اعتقاد خود کرده اند و چنانچه از کلام پادشاه صاحب هم  
چند جا درین رساله ظاهر میشود که باو نسبت حضرت عیسی قابل نیستند و علاوه بر این برخلاف حضرت عیسی  
از ان بعد از نبی جناب ائم الهیین است پرورش دهند و انکار حقیقت نبوت انجا میکنند و خدا را صاحب  
میدانند پس تا شکی که چنین مردم با حق صدق عیسا چنین بوده باشند و هر که عقل هیچ عاقل گوار انگیند که  
حسب حضرت عیسی انما با الله استامیدن شراب که مزیل عقل شود و مورث صد بافتند و شرور است  
درست میدانستند و کوشش خود را که حیوان نجاست و غلات نجاست و خوار است و خورد و میخورد و میزند و خورد  
خود را یکیشی بکیر از محارم معا و امید کشاده و با آن لباس که از ان با کلیه جسم و مقدار اعضا نیکه  
پوشیدن آن و تمام عقل و از باب حیال لازم و مناسب است ظاهر نمایان نبوده باشد و بیان  
با محران می آورند و از حقان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است احوال انکار داشته  
پس صاحبانیکه عقاید و عقائد حیوان و افعال و افعال چنان بنمایان کرده اند و این امور را هرگز  
بدی فهمند ایشان را چه عیسیائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی می توان شد خلاصه که در نظر الامر  
این صاحبان را عیسا بکیر که خود نبوده باشد لکن هرگاه خوشنودی با پادشاه صاحب چنین تمسک نمایند



خاطر مطلق در مقامات آیه در اکثر مقامات بشیر و یحییان از قرآن مثال ایشان ملاحظه می شود  
و در مطلق جای حقیر خود ایم نمود که قاعده لا مشاکه الا حلالی از معنای من و مقبول عقلا و عقلا  
چنانچه در سابق مذکور می شود افاده باور می در مطلق تقدس مصری خلا و ند غیبی مسیح را الی آخره دریافت  
باید کرد که اطلاق مطلق این کتاب که ترجمه آن عیسایان به مرض طبع آورده اند از مطلق وجه و جبهه ندارد  
زیرا که مطلق این کتاب از جهت اینست که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امورش نیکه مندرج که کشایا  
کتاب الهیه سر او اسحق نما و نیست از دیدن ترجمه آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب از  
تعلیمی و از این غیریم نظر توانیخ در یکایک جل حضرت عیسی جمع و الیف کرده است طرآن هر که مثل  
مجید که از آن صاف ظاهر شود و که کلام حضرت مثل همین امر و نوانی که بتی طلب منزل علیه  
نموده و مثل اخبار ارباب منزل رسول منزل کتاب مطلق علی غیر ذلک هر کمال المضاحه و البلاغه و عدم  
المتضمن علی الله تعالی و الله تعالی لا امورش نیکه المضاحه منیا نشین و در صیاحی لا ایم است که بدلیل  
ثابت کنند که آن کتاب بحیل است نه اینکه بدون اثبات هر مذکور اطلاق بحیل مضاحه و عیان  
الله آیت تقدس این کتاب شما همین است که انصاف کتابی کردید که در آن کتاب شما میدان شراب و  
امر مشنع بخران و وایلا و وایلا و از آنها العیاذ بالله فی لب کلمه است ندیاح بعضی انیا است حیا  
اینحال عقربیت کو برین همدگر دیدند ازین یافت باید کرد که اطلاق خداوند حضرت عیسی بی مقام  
نموده با مضاحه اگر این همدگر است که در صیاحی ایشان را خدا می خود میباشند چنانچه بعضی افاد  
ایده نشان این امر صحت است پس سر سر سوچه و مشفق است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ بالله  
بوده اند هیچ معنی از او پیدا نشود چنانکه هر یک علمای اسلام و برین مصلوب و مقتول شدن باز  
زنده گردیدن پس آن سوره که خود این باور را قرار و اعتراف اینها نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا  
محال است علاوه برین که لو از م بشریت در آن حضرت موجود بوده پس که عیسی بن ماریت انتخاب

انجمن استقامت کرده اند و برین تقدیر سناد نقاشی عیوب بسیار بجای آید از هم ایستادند  
 و چون آب آشامیدن بول کردن بیت الخلا و غیره مانند محتاج بودن بمجان مکان چه چیز است  
 و طعام غیره که غیر از آب انقااض البشیریه بلکه خدا محتاج هیچ چیز نباشد و هیچ امری بر او مستحق  
 نیست نه بکار حضرت عیسی و خدا و نه شکر صریح و ظاهری و نه ستایش و تعظیم هرگاه با اعتبار این امر  
 ناصری گفتن حضرت عیسی ازین بگذرد که در ناصره پرورش یافته بود و هیچ شایسته اکران او در ناصری نکرده  
 در آنقریه پرورش یافته اند و خواه در اینجا متولد شده ازین مگر نام ناصره نصران هم هست نصرانی بگویند  
 چه قباح است بلکه اگر بگوید اشخاص نیز از قوم نصاری بنابر انکشاف و خیریت سیم شایسته کور الحال اند و درین  
 و شریایا بر وجهی دیگر از وجوه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرتی بکند پس بسیار نیکه و جواز است و حقوق  
 مناسبت و ملاست فی الحکله کافی میباشد هیچ مقام بحث اعتراض نخواهد بود و پوشیدگانند که اینجا یاد  
 اطلاقی لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج باثبات است چرا که پیشتر تصریح بعضی کلماتی  
 لغویین معادیم که بودی که مقام مذکور قریه است نه شهر بلکه جمعه قول بی ثبات یادی  
 چونکه هو لویا جبار عیسایان باندلال میخوانند که از ان او نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را  
 بطلایی میکنند و خود رسول می نمایند که اگر آدم و نوح نبوت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را از انیسلی بطلایی  
 می کنند پس بخواهند که در کتاب تفسیر خود انکدام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق نخواهند  
 بود پس در کلامهای سابق خدا نوشتن این سخن هیچ ضرر و زیاده چرا که چنانچه در تورات و انجیل و غیره  
 مرقوم نیست که رام فکرش حق و باطل خواهند بود و چنانچه در حق سبیل که در زبان جنات باو بکر  
 خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نبوده و چنان در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم هم نوشتن منزه  
 نبوده که او نبی برحق نخواهد بود که از دینها بیگانه نبوت او باطل میشود و از این در شش صد بیان می کنم  
**جواب جناب حضرت شایگان سلب جعفری**

نفس علی کجا در ظلام مرقوم بود عای نیخرف کرده است که اگر پیغمبر خدا بیاورد با پیغمبر بر حق نمیشود  
بالفرض و در کمال تضرع میگویم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر بر حق نخواهند بود که در جواب  
آن بگوید صیاح بیا بیا این تطویل الطال نموده از اول مطلب بوی مرقوم مقصود و دوی هر چه  
بهست آنرا بپهنند بعد از آن هر چه خواهند خواست بر شاد خواهند فرمود و در آن کس طالع است که اگر نصایح  
از وی علی الطال میکنند آن تمام میشود بکنه نزد عقل حقیقت است جناب مبالغهات صلی الله علیه و آله  
وسلم سلمه جمالی و معنی نیست اگر هست پس باید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل اسلام جو این پیسنده  
از کار و عمل نقلی بطلان می کنند این هم تا بگفتن که ظاهر است هر عقل می اندک که از آیات قرآنی که خود میگوید  
که مرقوم است نبوت بطلان تمامه که غیر ممکن است چنانچه ظاهر سبب همین ظهور مولوی که در عرفان  
این شوق نموده بآیه انداخته است تعزیت و تأویل غیر نه این نصاری بیان میکنند که در آنها یکبار هم جا  
مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی بر حق نخواهند بود بلکه در اکثر اطمینان نشان نبوت صلی  
الله علیه و آله وسلم در کمال و اوس خیریت نبوت است چنانکه ام جاشته و آری تا بی جوش و جوش سخن در صیاح  
لازم بوده که شقی را از شقوق نکوره خیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از وی عقلی نبوت اخذ است  
صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند از وی نقلی بیز و طریق با کلام بی سرشت پیغمبر اندیکه با کمال اعتبار  
و احتیاط شقوق عرض فرمودند و زیاده از این نیست که تعرض جان رود و بشارات مصطفوی که کلام  
آن بطلان در کلام گویند که صریح است صلا نموده و احوال ان بشارات را نیز از مولوی فرمودند و یافت بفرمودند  
آنحضرت پیغمبر است عرض هر گاه بادر صیاح عثمان کردند که در کمال مقدس این امر که محمد نبی بر حق  
نخواهند بود هیچ جا ند که معرفت پس عذر نمیکرد که از کلام نبوت بهر ضرورت بوده باشد لکن ان پیغمبر که در  
استلال مولوی که در شوق می نزدیک و خود است قوت حاصل در بیان تطویل الطال بادر صیاح صایحه  
که از انجبت بخوبی صلیت نور اختیار دارند و اطراف جوان کلام مذکور را با پیغمبر خدا تعالی تعقل و ان

عیسائی که تمیز شد این عبارت چونکه قولی بصاحب الی آخر در الفاظ هیچ ضرورتی ندارد و می باشد  
این مقام مقام چون نیز نیست مطلب لوی نعمت علی هر چه هست ظاهر است پس سبطی همان چراغ روشن  
مناسبی و مولوی مذکور در کلام معلوم هیچ جا اندوخته اند که در بقدر سلطان نبوت جناب  
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایضا باید مذکور شد این امر مذکور در غیر ضرورت و در بعضی این معلوم است  
که بجای لفظ سلطان نبوت لفظ ظل نبوت هم نوشته اند که در کلام مولوی و شوق مذکور شده پس  
بدلیل غلطی احتجاج بدلیل نقلی پس جواب این جناب درصاحب تعارض شوق دل هم لازم بود و در هر  
نسخه در میان تعارض این اشارات انجیلیه ضرورتی هم نبوده و لایزال که مولوی که را طلبید زبانی حال  
تبشیرات را خواه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میکردند که مقتضای تحقیق اضافی همین بوده پس  
چون این امور اعراض نمودند آنچه معنی اردو و ازین اعراض و اغراض ظاهر شد که از ادله عقلیه معیار است  
انجیلیه ثبات سلطان نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم علی همان است از جواب بشارت  
جناب پادشاه علی احمد علی که آنکه فاده فرموده که در کلامهای نبوت حق است  
این سخن هیچ ضرورتی ندارد پس جواب آن عنقریب از جواب فاده کننده ظاهر خواهد شد قول عیسائی مذکور  
که مقول شده بشارت چه که چنانچه در تورات انجیل الی هذا لفظ خواهد بود پوشیده اند که ما فقط  
از شوق نبوت جناب سالتاب است پیغمبر رحمت بود این جناب با بر این مقبوله و آیه مذکور است  
پس اگر صاحب مطلب لوی نعمت علی همان بوده باشد که این پوری فهمیده و اگر چه در نفس لای و کلام شوق  
غلط و نامتام بوده باشد لکن ازین امر سلطان نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم معلوم  
نمی آید که حال آنجناب ایضا باشد حال هم و کوشش و پیاده غیب هم نبوده زیرا که بشارتهای حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل تورات مجعود است از اجابت لوی مذکور جناب پادشاه  
هیچ ضرورتی نیست که در انجیل و تورات نوشته اند که اولاً بنا بر این فاده پوری بعد فهم مخصوص است

ثانیاً در آنجا که از اهل بیت علیهم السلام مخلوقات خود را در حقیقت حال آنها را کون الی غیره غافل گذاشته که راه  
گروانیدن نسبت به جناب باری عز و جل را ترجیح نداشتن این تمام عقلا و مضعین فی ایشان است و حتم بر این امر  
برای تفسیر این است که طبع و فطرت با قرائن و اختراعات این پادری چنانچه خواهد بود و هم با عترت تمام را باب  
عقل و انصاف حقیقی از رفیع منزه است و هم چنین جمیع پیغمبران و صفات و معجزات استند لاجرم هم  
است که غیاث مخصوصا با اشاره و کنایه و بی حدیث و تصدیقات شریک شخصی که در این ابعاد و غیبه‌های ظاهر و شری  
باشد اگر آن شخص حق بوده باشد یا باطلان و خلاف حق بودن بر طریق دیگر و اگر آنکس بر طریق باطل بوده باشد  
در کتب و کلمات الهیه کور بود و توانی بفهمی این است شأن ظاهر شود چنانچه از همین جهت بشارت  
پیغمبر اکرم در خیل غیبه از او میسر است که حیا و کمال و طریقت و طریقه جناب رسالت صلی الله علیه  
و آله وسلم باطن بود البته تعرض اهلان این امر عظیم که بحث کردید کی هزار بندگان خدا بلکه کرده و در کور  
بلکه در غیبه بود و قیام قیامت بعد از آنکه در کتب و صحف آمده خواه در کلمات نبویه بالا جمال با تفصیل  
سیک و دیگر که به طرف این پادری بعد از حال اهلان نبوی انتخاب کتب و تفسیر و تفسیر است بلکه خود  
بشارت‌های جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در آن مانند کور و موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم  
ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق و مستقیم و این انتخاب نیز امر حق و صواب است بلکه  
در ترجمه عبادت مولوی نعمت علی موافق نقلی در مصاحب که شده که در خیال از نور یا نور است که بعد از  
بنا نوشته است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی حق و نجات‌بخش بود پس چنانچه می‌بینی شامل است اینهمه  
از آنکه در کتب و کلمات الهیه و تفصیل اشاره بوده باشد با صراحت زیرا که کلام سبیل عموم و  
اطلاق است پس کلام که در این چنانچه مانده است هم بنا بر آنست که از نقلی در کتب و کلام که در این  
مقام موده جویش است که اول پادری صاحب را ثبات این امر می‌داند که آن امر فکرش که بغلط  
در کتب و کلمات الهیه و تفصیل بعد از زمان حضرت عیسی علی نبوت علیه السلام و مخلوقات و

شده اند و حال ایشان را می بیند و می گوید که شکرین از من حضرت انور را قصد میکنند و خداوند چنانچه عطا  
 فرماید که اکثر آن قوم مستحقین نعم خدا میمانند پس اولیای درصاحب لازم است که این را برای ایشان کرده  
 بدرجه نبوی رسانند و بعد از آن با خود ایم گفت که اگر حیا مانع بودی شایان درصاحب توست  
 و غیره چاره مرقوم نیست که از اقل این قدر زکوة مذکور است که شکر است پرستی که حضرت عیسی و غیره از آن  
 سلف همه برحق اند و بنکشان کافرست بطریق جالب پس بگویم که رام و کرشن مشکب و منکر و  
 مصلح انبیا و رسول بود و بعد از عیون کلام مذکور داخل خواهند بود و چنانچه در تصریحات فوقان حمید  
 اعنی قرآن مجید که در بیان سوره مال فخر آن حال کفار و مشرکین و حکمران انبیا و سلفین را برده شده تمام  
 مشرکین کفار داخل میباشند و حال سید که از این است که در جمیع احوال غیره مطلق طریق مذکور  
 بنمایان چنانچه فقال که پیشتر از آنجمله نقل فرموده و از آنجمله انبیاء علیکم السلام و از آنجمله انبیاء علیکم السلام  
 معکم الی الابد یعنی من این را هم که در این عطا خواهد کرد و تمام است و این را هم که در این عطا خواهد کرد و تمام است  
 حقیق امر مرقوم است که مال کار سید این شد که شمشیر اهل سلام و عهد طایفه شریف مع اتباع و اولاد  
 خود برودی و آنرا هم که در میان کنون از مذکور و محمداوند نشان هم باقی نیست پس اگر غیر برحق می بود  
 البتة دین و ابقا است باقی میماند پس عبارت مذکور ظاهر است که او پیشتر حق بوده و چنانچه عبارت  
 انجیل نیز بطهران طریقه و طاهر و از نصیصات و تصریحات قرآنیه احادیث و صحیح که بطهران است  
 و دعا و فاسد کا خدا و ظاهر نشان است پس علقا و عوا این را که در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب  
 و کوشش حق و مانع خواهند بود و سید سید برحق خواهد بود و بعد است از عقل و طاعت و در این روش و شایان  
 رسالتنا صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه سید عالم و کوشش و تحریف و فقه که در غیره فایده شایان چنان که در شایان  
 در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم کوشش ضرور نبوده که در حق خواهد بود و وجود بلکه از تبارای انجیل و غیر  
 از تبار و در این علقا و عوا این را که در کتاب و در کتاب و در کتاب و در کتاب

کجا آسمان کجا زمین و کجا عالم پاک باجماع که نام درستی از خود خواهد بود و این سخن در تشبیه داده است  
 اینجا که فصل او چنین بود و از نام و کثرتش با اینکه در مورد مشرکین اخل نمیدانند و خود با مدین علیه  
 و الهی را هم درمی تریخته و فریبی که از او می آید و با مدین گفت که ت کلمه تخرج مرفوع بهم حاشا شام  
 تخرج و علی را هم داده باشد بر طلاق تجات بی التاب علی اند علیه که لا طلاق بکلمه زاده و را این  
 تویه رسالت نبوت اینجا ثابت که نمیکین از جواب بی آن محمد اند عاجز و بیجا بچند و دلیل در ماسبق مذکور  
 خود هر شخص که ادعا داشته باشد توجو ابدی آن بشود و شمس خوشی که در محک تجربه آید میان به تاسیه و شوی  
 به هر که در پیش باشد و این با درمی حبه با یک ششگاه خود و لیکن با یک برغم خود نوشته است چه تقریب داده  
 بر این توفیه با جو به شافیه آنها را بل خوانیم خود و با تمام بودن آنها را کافس را بعه الهی را ظاهر میگردد  
 خود بهم کرد و ترجمه قول انی شیات در حقه اول پنج نشان از آن نشانها که از آنها  
 تخیل نبی رتبه ثابت در بیان او بهم کرد و در حقه دوم شکار او بهم کرد که آن نشانها در حضرت موسی  
 حضرت عیسی ده در حقه سوم از دیدهای قرآن مژغله های محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بهم کرد که آن  
 نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این است چنانچه ظاهر او بهم نمود که مضحکهای محمد چنانکه در قرآن  
 حدیث مسند صحیح بخاری کلامهای سابق خدا بنیالاف اند و حقه پنجمی که او بهم کرد و در رواج مذمب اسلام در  
 دنیا از خوبی عقل خدا بنیالاف است و در حقه آخری خلاصه خبر را بیان او بهم کرد و جواب حق  
 با اول جواب حقه اول این مقصد را اینک بیان نموده که اموریکه این با درمی در بیان نشانها فکر کرده بعضی از آنها  
 چه من محبت که در تفسیر حق آن ضرورت است بعضی برحیکه این با درمی منظور مقصود است که هر ضرورت است در  
 جواب حقه دومی این با درمی ظاهر او بهم کرد که این فاده فرموده است که آنکه نشانها در حضرت موسی حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیها السلام مشفق بوده در مقابل اهل اسلام خوشتر آن بیفاده زیرا که ایشان خود نبوت  
 حضرت مذکورین قابل نیابتنند و خود حقیقت نبوت ایشان را با ذوق قاطعه و این را با ذوق قاطعه و این را با ذوق قاطعه

است که باطنی بود و انصاری بر حلقه‌های و ثابت کند اگر نقایده بود و کینه که حضرت نبوت حضرت عیسی  
استند یار مقابل که گفتار و سخن غیر کم که هر دو جانب راسخ و کبریا نبی بر حق نیستانند و کبر و است  
پس آنما نیزین عاوی و عید میل کی مساکت استند مندی بایست که بر آنها بدل قاطع این استند ثابت میکرد  
پس قاضی بر این قاطعه مسکله که مثبت است و مستطوره بوده باشند بر مذمه این باوری لازم است که  
نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی ابرار حق و ثابت خواهد که هر دو کائنات را بخود مانیر همان طریقه بلکه  
بهتر از آن حقیقت نبوت جناب رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم را بر سنگین منجی تعین شان ثابت خواهیم  
و الله اعلم علی الک در جواب حصه موسی ما بیان خواهیم کرد که تضادها و صفاتی که در پیامبر میاید یکی در  
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و حسن تحقیق بود و انکار این امور بر سبب انصافی است و از هیچ آیه  
قرآن مجید و از هیچ فعل آنجناب ظاهر نمیشود که در آنجناب صفاتی که در پیامبر میاید موجود و در در  
حصه چارمی خواهیم نوشت که مواظط و تضح و اواعاد و احکام و اقول الخ افعال جناب رسالت ابی  
صلی الله علیه و آله و سلم که مستلزم تکذیب ابطال کتب انبیاء سابقین شود بلکه بارها و اعط و تضام  
و اقول الخ افعال آنجناب متضمن بود بر اظهار اینکه پیغمبر این سلف همه بر حق بوده اند و دین  
طریق شان تمام حق صواب بوده است و کتبهای شان که بر حق و منزل من جانشین الله بود  
بلکه هر کس که منکر امر مرقوم بوده باشند بروی جناب رسالت ابی صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر صادر  
فرموده باقیاندا اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم با مبره صفت حکمت پروردگار بعضی احکام  
انبیاء سابقین که حکم الهی فرموده است و صلا مستلزم انکار و تکذیب نیست چنانچه بر حق است  
ظاهر و آشکار و اتمقده عنقریب انشاء الله تعالی تفصیل منگو خواهد شد و ابطال حصه موسی  
بیان خواهیم کرد که ترویج مذہب اسلام هرگز بر کفر ساقی عقل منجی لعل خونی و بجهان و تعالی  
نیست بلکه طریقه خود دین عقل منجی از ان زمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل دین ترویج این



عدل است و تقاضای معذرت است و خالق ملک منان است و در جواب حصه آخری بقصد جواب علی بن محمد  
را در ضمن جواب این خلاصه میفرمایم که در ترجمه قول پادری حصه اول از عقل فروم میدانند که  
بنا خالق است و این حصه اول را این نیز است یعنی که او مقدس صادق القول است و این عباد  
که او بهتری مخلوق میخواند و او را بسیار از یوش و عقل و کتب و دین انی نیست که آنها فریخته  
بلکه هر مقدسه که در عقل کنی از او زود عقل یافت کنند چرا که عقل و شنبی حدیث جواب  
و ای احمد بد و آنکه که تمام اهل حق با جمیع معتقد و مقدر و معترفین او اند که جناب و اجوبه  
تجرب و شکی نیست که خود را در دو واحد یعنی کعبه لوجه است که اگر بیم ترکب نیز نمره و مبرست و اجزای  
عقلیه و همه به هم در وی غیر تحقق مقدس نمره است و از جمیع امور قبحه و صفات و صیغه صادق القول  
و میرا که کذب است و در حق بدگان خود زیان میکند که در حق نشان آب و سطح می باشد چنانچه این را  
کتابهای ایشان توضیح و تفصیل باین اند که هیچ غافل از نصف امثال اینکار نیست و همین ذات عقل از اهل  
عقل را دلیل ناطع می شناسد و تمام عقاید و اصولیه خود را با دله عقلیه است و می شناسد که تعجب است  
از نضاری که ایشان با الوهیت حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل شدند و از عقاید و توحید متفق  
عقل مشهور است برادر کردند و اقامه کردند را خدا شمرند و طریقه شمرند که این را خدا کردند و نقص  
را که لازم شمرت است و حقیقتی با نرد ایشند حضرت عیسی را خدا میدانند حال آنکه اهل حق و معجزه  
باطل و طعن از آن ظاهر من شمرست که خود و یاسد من شکاک لا قوال الاعتقادات اسطوره کلها  
پس اگر حیانت لازم بود که اول خود را کلام در قوم عمل میکردند بعد از آنکه بقابل قوم خود را  
مسطور و بطریق و عظم و بصیحت بیان میفرمودند باینکه در مقام اهل اسلام که خود را بکمال شد و مدقابل جمع  
انمود و قوم میباشند که تمام فرق در میان یاد و ترشند و مبالغه دارند بیفاده بدکار فادات مذکور  
بدر خنچه و خنجر نیست که در ذیل این فادات مسطور اشاره این مردم که در کتب اهل اسلام

است خلاصه این در بیان آنکه در این سال در ذیل حصه و چنین می نمایند و خداوند میسج قدرت  
میکند و بر وی دوست و دشمن را در پیشگاهش قرار میدهد و آنها صفت بر نبوت او و بلکه بر او مبعوث و امیر و الهی  
میدهند انبیاء و در انقیادش که انقیاد سابق با در بیان آنکه پیشترین شد حق مصلوب شد و انقیاد  
لازم می آید و اگر این است است ضرورت که انقیاد سابق باطل در واقع بوده باشد زیرا که اگر ما را در بیان  
از انقیاد که غیر مستقیم شد است که العباد با خدا حضرت عیسی از جانب تباری معزومه جدا از انقیاد می بینند  
بشرکت و دشمنان بطلان این فاده که از عقل و مسمی می دانند که کجای حق است لازم می آید و اگر بطرف فقه ضاله  
صوفیه قابل این ماند که خدا و حضرت عیسی حلول کرده است پس از پنج باب مثبت جدت خواهد نسبت تا تحلیف و  
پس قطع نظر از بطلان این موضوع که امیر شیخ زایه از نیست که بجانب حق تعالی نسبت بخیر میدن خود  
و تاسیس کردن نشانیدن الی غیر ملک بن القوام و الاذیان البشیر کرده شود بنابرین مقدار  
حق سبحانه تعالی منزه و مقدس باقی خواهد ماند و بلکه فاده معزومه اند که محمل عقاب حق تعالی نیست که او را  
است کذب دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسی ای حضرت عیسی از جانب تباری معزومه جدا از انقیاد می بینند  
حقیق که عدم تجسم ترکیب پس از این ثابت اند و شتان از او جدا کرده احتیاج بجانب انما که سرا  
عیب نقصان و سلب همگان است لازم خواهد آمد و چنین حق تعالی را از اتحاد و غیره مسلم قول قبول تخیر  
و ترکیب است العباد با خدا منزه چرا که حقیقت حال نیست که هر چه که عالم است که مرکب است از این بلا شبهه  
مانند و تخیر را قبول میکنند و هرگاه و تخیر را قبول که دلاهم مرکب نیست از این ثابت شد فاده عیسی ای  
و صادق لقولست انک متعالی الله تعالی و انما قول النقول منزه از کذب و دروغ می دانیم لکن با در بیان آنکه  
آن در اهل بنید که بطریق آن منزه و انظر به که با وجود وجود و نبوت نشان است غیر در تحلیل که دلیل  
حقیقت نبوت جناب مالتاب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از ان استیارات در کتب خود گویند و قد  
انگیزانند که در این منزه و حضرت را محراب اعوجاج خوانند و آنجناب را عیاد با ان غیره در این نشانند پس

در بیان مقدمه مشطوره در میان محال خبره مذکور بود و برست از معاد اندک و در شرح می نمود قول و ترجمه  
 فارسیه و انفسا نرا بهیوش و عقل مرکب ده از زری و بهیوش نشستن ایشال این عبارت بخاطر اطراف و جوار  
 کلام انداخته است چنانچه تخریر لفظ اعنی در ایشال فقره سابقه از خطا و ارباب در آن مستحکم و مستقیم  
 پادری از این عقلی که هرگاه حقیقت حال نیست ایشال را نمی گوید بصاری لازم که عقل و عقل هر یک بصاری  
 و احاطه بالو هیست حضرت عیسی بطالان آن با وجود ظهور آثار بشریت احتیاج اظهار نیست و برست بر او  
 شود و بحقیقت نبوت جناب سالما صلی الله علیه و آله و سلم که با و له قطعی بر این نیابت است اقرار و اعقاد  
 نمائید **مجموعه قول بی ثبات** چنانچه مرقوم است که خدا پاکیزه و صادق القول است بمجانب  
 نزدیک عقل نیست که با پایکی لغو و ذات و بعید است از یخیمه معلوم است که اگر خدا از سوخی دشمنی  
 نبوده و سلمای که راه آدم نفرستد که آنها را بر جنت کند پس لعنه الله تعالی آن نبی اجدد علماء  
 خود بخت نیاید که در بی خلق الله و باری نبوده باشد که او فرستاده الله تعالی است بلکه چنین نباشد و مرقوم از  
 عقل نصیحت آن تا صبح و سندها و او را طاعت کند و خواه بر یقین آورند پس توحید و توحید را بندگان  
 چرا که وقتها تقییم فرستند با جاها ظاهر شدند و یک خلقت معتقد خبر که در پس رسولان الله  
 این امور کم و بیش بشرط اند **جواب جناب** اهل تشکله خود قابل این مولد که بخت  
 پاکیزه و منزه است از لغو و کذب و فریاد بلکه از تمام مباح و نواقض حق تعالی ابرار میدانند و نیز مقرر و معتقدین  
 از اندنا بیکه هر چه رسول که از جانب حق است و خلق معبود شود ضرورت است که در وی شری از عجزات و خوارق عاده  
 چنانچه تخریر کرده باشد که اشخاصی که از آن دورن مثل آن عاجز بوده باشند پس اگر این که در مقابل اهل اسلام  
 و تصریح کردند باینکه در پیشان هم همین است فی بضای و تطویل بلاطال است علاوه بر این هرگاه با و بصاری  
 بالو هیست حضرت عیسی قابل شده و اسناد نشان که و خروج حسی و معلومیت مدفون الی غیر ذلک جایز است  
 فی ایدان پایکی عباد را با لکن خبره باقی ما فاده پادری و صادق القول است که این شخص صفت پاکیزگی در

درین مقام کدام فقره است داشت که پادری صاحب از باب خود بگوید در سابق سخن را آورده اند تا بگوید  
 ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه نفرموده افاده پادری هم چنان در یک عقل است که پادری که در  
 همین روش ظاهر کردید که آن بر تعالی از بابا کی لغو میسر است پس این که امیر محمد است که پادری صاحب  
 از احادیث بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را نمی تواند بود و غیر هم هم همین تفسیر نیست و تکرار  
 بر نظر که هر کس را خدا می جوید ضرورت است که چند علامات رسالت و معجزات او را بداند اگر چنین  
 نبود مردم عقل خود پسند ما از ان صح طلب کنند و خواه می خواهند بود و یقیناً و زبیر منظر آنهاست  
 خواهند یافت چرا که در وقتها قدیم فریب هنده با حجاب ظاهر شدند و خلق را معتقد خود  
 کردند پس در پی تحقیق اموی که در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهند آمد و دیگر امور مانند  
 آن را ضرور میاید و در حضرت عیسی العباد با بدین موافقت نبوده بلکه موریکه بر خلاف  
 است در ایشان مستحق نبوده پس حضرت عیاذ الله بفسیر و سخن نبوده اند و این پادری  
 ادعای اموی که در سخن ایشان نموده همه عوی بدلیل ناسلم است پس چنانچه نصاری  
 جواب این کلام میبده خواهند داد همان جواب تفسیر سیور یا مقابل نصاری بیان می کند  
 افاده عیسائی پس رسولان الهی الهی را پادری صاحب لفظ بردر مقام میبوی  
 پس چرا در عبارت هندی خود لفظی را تکرار کردند که ترجمه فارسی آن عبارت چنین شد چرا  
 در عوض آن لفظ هندی را تکرار کردند که عبارت مذکور بحال بسبب این بود که بران لفظ  
 بر ترجمه فارسی چنین مترجم میشد پس در رسولان الهی الهی این اموی که میش شرط اند و لفظ  
 کم و بیش هم که بر طرز عوام در مقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر ادوات  
 که در یک شخص نمی رسالت میاید که صفات آینه کم و زیاده یافته شود پس بطریق آن صحیح  
 است چرا که نمی تواند بود که از قبیل نقائص است در خصوص یک مقام چگونه تحقق خواهد کرد و دیگر

مراد آنست که هرگاه اوصاف آئینده چون صفات هم یافتند و تا هم برسان شریعت می تواند رسید  
 پس آنرا اوصاف کمالی بخندت که شوق هر یک صفت ناب را آن ضروری معلوم میشود و نمودار  
 خواهد کرد و این اوصاف آئینده هم که در کسانیکه این خیر یافته میشوند پس بلا شک و یک عقل  
 پیغمبر خدا است مانند و در کسانیکه آنها موجودند نبی است بودنشان نامکن است نهت عقل و در  
 خدا که است علاوه برین بیان فرماید که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام و اگر با درصا  
 بر روی این شوق شقی بکسر از کلمه مسطور مراد گرفته اند پس آنایان فرمایند تحقیق حال ظاهر  
 و آشکار شود و در حقیقت قول **نی شبات اول** که پاکیزگی و برهمنی کاری شان مشهور بوده  
 باشد و در همین شخصها را طاعت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقات آن پیشین  
 لونی داشته باشند که به وقت است باید چهارم در نبوت شان چه طرفی خود و نه دیگری بوده باشد  
 و اگر الله تعالی پیش از زمانه شان را آنها هم سخن یا کلامی را نازل کرده باشند پس کلام این است که  
 به بیانی شین را باطل در حق گفته مطابق آنها که خودی زیاده از آنها ظاهر می شود و آنها را  
 مستحکم نمایند در کسانیکه این خیر یافته میشوند بلا شک نزدیک عقلی پیغمبر خدا است مانند و در کسانیکه  
 آنها موجودند نبی است بودنشان نامکن است **جواب حق سنات سبحان الله**  
 چه حسن بیان است که یاد رعایت هر مرحله اول را و اول از انوار که تحقیق آن در سینه ضروری  
 پیدا شد چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خل انداز شدند و اینکه میگویند که  
 بسم الله الحسین الحق که در شان با درصا حاجت بتمام صادق و متحقق است که اگر که در زمانه  
 حضرت عیسی کثرت بود که برای هیو مو فرمایند که حضرت را پیغمبر میدانند و تا بعد از عیسی  
 اقل قبل از او اندم بود و در آن فرق جود یکی آن حضرت را لعیا با الله در و غلو و مغتری می نمود  
 و اکنون هم همین می شنیدند بلکه پیروا از اوقات الان در محنت است حضرت عیسا را با الله کلام میکنند

میکنند پس بجایا کفر و کفری که از حضرت عیسی مرشد و راه یافت و هرگاه که پاکیزگی بر هر کس  
 حضرت مصداق مرشد و رشتند بنا بر تخریر یا در بصاحب لازم آید که آنجناب نمودنای حق و غیر حق  
 نباشند و اگر مراد از اینست که در حق تحقیق تقوی و صلاح و محفوظ و معصوم بودن از فسق و فجور و کفر و لغت و امر  
 و نهو ای جناب اری غرض همه از نفس الامری و مراد و رست شهزاده باشد باینکه گویا در بصاحب سبب فیض  
 تخریر و تخریر این را بخوبی توانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این امر البته در غیر  
 نیز از اهل حق هم مستحق میباشد بلکه عصمت از جمیع کتابان صغیره و کبیره در انبیا شرط است و بند  
 الحکم الممنه که از جناب سالت تألی اند علیه الله و سلم هیچکس از کیه خلاف امر مذکور بوده باشد صاحب  
 نشده و هر چه باورنی در اثبات عدم انتصابی آنجناب را کرده است آن تمام طلع را تمام است  
 چنانچه در تفصیل و صحت خواهد کرد و دید بجهت اتفاق و صلاح آنجناب با غیرت بود که کفار آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم را قتل از داعی نبوت بلفظ صادق و امین یا و نیز کردند و کانی چنین امر  
 از آنجناب صادق و کلام و دید که آنها را سنا و عیوب و قباخ میسرند و از قبایل بسیار بر اسبوی  
 منبت میکردند چنانچه این امر را سنا و علم تواریخ و سیرالمنج و الطبر و التاج و التاج علی بن ابی طالب  
 فرقه حق را اهل سلام است که در انبیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای مجر و تقار و صلاح  
 لکن سنا و شان حال اهل کتاف و سبیل است که اینقدر تحقیق و دلیل بنیاد و سبیل و صحت الهیه  
 نمود و اند که چنان مضامین و عبارات را در کتب میندخ فرموده اند که از سلطان ظاهر میکردند که بعضی انبیا  
 و خدایان نشان شراب بخورانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت سستی از خمر  
 خود ان امر شنیع کرده اند که ناسخ و بایان نمی آید استغفر الله و اعوذ به من شر شیطان اغواء  
 چنانچه در حق حضرت لوط امین فرموده اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان را چه و عیال  
 همیشه خود گفته العیال را بسند محل فرعون پادشاه فاجر و مستمادند که از او چه خود بسیار و دو هزار گاه و پادشاهی

و این که پس با وجود تنه‌های ایشان متصرف شدند و در حق حضرت ابو ذر و سید خمر کرده اند  
 و از روز و جای و زمان آنجا آمدن و حین حیات او مقابلهت کردند تا اینکه او عالم شد که شیخ هاشم غنی او را  
 میگوید بر سر جنگ و شهادت که مقتول گردید بعد از آن که بنکورد را بخل خود و بخل هر دو بر او کردند و  
 بعد از آنکه بختیاری علی را با بد شد در چنانچه این همه امور عنقریب تفصیل بعضی صحف الهیه کرده و منقول خواهد شد  
 پس هرگاه حقیقت حال بر عینو است موافق فرمود نضاری که با کزین و بر نیکامی حضرت هاروط  
 و حضرت ابراهیم و حضرت داود علی نبینا و علیهم السلام باقی ماند و هرگاه این مختصات مصداق پاکیزه و  
 پرستگار باشند بقصاحتی از آیات الشریط فایده کثرت و طبع بنای نبوت این مختصات نیز موافق  
 تحریر یاد رضا صاحب بیستم گردید و اینکه یاد رضا صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین  
 مشخصات را طاعت قدرت و کرامات نبوت و پادشاهانیم قاصداً افاده مقصود و معلول است زیرا که کلیت  
 از بی نوع انسان از وصف قدرت کونی محمله باشد خالی نیست پس تحقق تغییر کونی قدرت را بشرط  
 و این یعنی چه که ظاهر امر یاد داری از قدرت و کرامات مجزوه و امر خارج عادت است و این جهت از نظم  
 علوم و عدم مهارت چنین الفاظ خیال نشان نداشت غرض تحقق این علم و در سیم ضرورت است و  
 این امر احسن وجه و جذاب سالک است متحقق بوده چنانچه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر  
 بدو گون شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله صاحب فخره نبوده ندیش چه کفایت و معاندین مشبوی آنجناب  
 نسبت سوء و جاد و منو و نایب این امر عارف بر عقل با اصناف ظاهر میکرد که از آنجناب صلی الله علیه و آله  
 که توکل امر خارج عادت و بی توقع میشد و در بیان امر سوم اینکه یاد رضا صاحب افاده فرموده که آنجا  
 پیشین که بی ندانسته باشند پس نشستن قطعی است و در مقام لازم و دیانت بعد است بلکه نشستن  
 نیز او را کسب فعل از ایشان است پس کونی صادر میشد باشد که یاد رضا صاحب کجا انداک این یار یکبار  
 حال این امر نیز در ضمن امر دوم داخل زیرا که پیشین کونی نیز معجزات غمت پس ذکر کردن آن علیه و آله و سلم

محض و مطلق بل باطل اهل الغرض شد الحمد که این امر هم در جناب علی السلام و آله و سلم حق  
 مستحق بوده چنانچه خبر باینکه آنجناب بنظر پیشین که بیان فرموده اند در سابق بطریق مشتمل نموده اند  
 خروایی مذکور و مستطوع شده این اخبار را بخار آورده و اظهار عجزات و کرامات و آثار و اتفاقات است  
 و انکار آن را حیثاً تا اگر انصاری صادر خواهد شد پس ابواب اثبات نبوت حضرت عیسی علیه السلام را برپا  
 بند و مسند و خواهد کرد و بدینگونه باید دانست که در پیغمبر است قدرت و است که بر همه اشیاء و عجزات قادر  
 بوده باشد باقی ماند این که بعد از آنکه پیغمبر گوی نیز برای او مستحق بوده باشد چنانچه اظهار کلام  
 پادری ظاهر شود پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است و در بیان این چهارم اینکه فایده فرموده  
 شد در نبوت شان نظر فداری خود و نه نظر فداری دیگری بوده باشد پس اگر از آن بر او شکی نیست که آن امور  
 حق و انصاری صدق است را که بظاهر نزد سید علان مشتمل بر آن بیاری بوده باشد چنانکه بیان کنند پس تحقیق  
 این امر در پیغمبر که ضروری نیست پادری صاحب اگر این امر را ضروری نشاند پس در حقیقت نبوت حضرت  
 عیسی باطل میکند زیرا که آدم علی و طر فداری بوده اند و این خواهد بود که بر عوم اهل انصاری حضرت عیسی  
 بر اجماع خود دعوی صدائی و انبیاست خدا اینکه در نفس لغوی خود را استمرار تمام اولین آخرین پیغمبرند و  
 اگر مراد نیست که باغیباری خود و خواهی خود را و افعال شان بر سبیل کذب و دروغ و برنج  
 باطل شده باشد پس تحقیق این امر البته در پیغمبر ضروریست لکن قد الحمد و الله که جناب سالتاب صلی الله علیه  
 و آله و سلم دعوی هیچ امر را نمیخواهد بجهت غیر خود بر طر مذکور ننموده و بچگونگی بیانی که فاسد گشته بود  
 باشد از آنجناب صادر گردیده بلکه هر چه بیان فرموده همه حق و صواب بوده و در بیان امر و حکم که ترجم  
 این عبارت مذکور را بجم که الله تعالی بیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نمایند فایده فرموده است  
 پس لاش نیست که البته در پیغمبر این امر مستحق باید که کلام و کلام پیغمبران سابق را باطل و بیخ کنند و از  
 مستحکم مضبوط گردانند لکن این لازم نمی آید که پیغمبر لاش بعضی احکام انبیای سابقین را نسخ کند زیرا که



که مستلزم بطلان در ثبوت این تضعیف نباشد بلکه حقیقت آنست که تا اینجا مسئله بصلحت  
در امری بوده الباقی آنکه بطلان در هرگاه آن بصلحت اکل کشتن آن موقوف بود و هتدیس ازین  
موقوف باینست که بطلان آن متساو و مطابق لازم نمی آید چنانچه بر عقل و اخبر بخوبی ظاهر است آشکار است  
ازین امر آنکه هستی بحد خود آنرا نمیکند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر عموم ظاهر ظاهر  
بمجرد آنکه خدا کثرتی را بر پیغمبری نازل میفرماید از حیای مغرول میشود که باز او را اختیار در تبدیل و تغییر حکام  
بنا بر مصالح و حکم باقی نینماید خلاصه سده محمد الله که از جانب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ قول و فعل  
در هتدیس بطلان در ثبوت این تضعیف انبیا می باشد چنان بود و باشد صادر شده پس نبوت انتخاب  
این جای شک استنباط نیست ادعای آنکه پیغمبر لاحق بر ضرورت است که نه حکام مطابق احکام نمی سابق بیان  
قول چنین دلیل و محتاج با قاضی دلیل است افتاده عیسائی در کسانیکه اینچنین با حق متحقق این امر در پیغمبر است  
و علی حقیقت این اجتماع بر هیچیک از فرضیه مقصود و منظور هرگز لازم و ضرورت نیست اگر چه پوری و عوامی امر مذکور است  
پس آنرا دلیل بر آن ثابت کند باین موافق طریقیه ما بیان کردیم البته محقق این امر در پیغمبر ضروری  
و الله اعلم و الله که در جانب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم الله ما با حسن و چه متحقق بوده و الله الشکر علی کل  
**بر ترجمه قول فی ثبوت** همه دوم اگر چه پیغمبر انبیا و احوال و اینک در معرفت شان صحیفه ها و کتب  
نازل شده باقی زمان الانجیل همه اینها هم پیش یافته میشود و اگر ای مختصر مریض سلسله حرف بر  
جانب موسی خداوند عیسای این سخن را ثابت میکنیم چرا که مسلمانان ایشان را بی شکر می دانند **جواب**  
**حق سمات** فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش مذکور کردیم صاحب را راجع به حال  
نخواهد شد صاف بیان فرماید که بر کار و ملا حده و راجعه و حکای تو مان و غیر هم که مسک و مطبل خبیث است  
الله و اقرار و اعتراف هیچ عجز و هیچ کتاب صحیفه ندارد چه حقیقت نبوت جمیع انبیا را ثابت خواهند کرد و عرض  
ازین افتاده باوردی و دو نوعی است سلسله بلا میشود که یکی از انبی صحیح است تا قبل شد و هم آنکه بعد از آنکه که با

پادری تحقیق آنها را در پی میبرد و در جمیع پیغمبرانیکه صحیفه کتب آفریده اند تحقیق نموده و فرست مذکورین  
سنگرین دعوی هستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بود و باغض بیان فرمایند باجماع اگر  
بر صده و مخرجات انزول کتب انوار دلیل خوانند و اگر در این زمانه قواعد و حقیقت نبوت و حجاب سالک  
صلی الله علیه و آله و سلم را ثابت خواهیم کرد و خلاصه هر دلیلیکه مضارنی و غیرهم بر امر مذکور قائم خواهند کرد  
بهمان طریق نیز حقیقت پیغمبر خود که بلاویب بر حق بوده است لال خواهیم نمود و بعد ازین در اثبات  
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگر چه همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی آخر اذات  
الاحتمالین است ایند اما از ایشان مستفسر می شویم که فرعون و ثمان در بنیاد چیست یا مقتدیان  
اند که بر جمیع انبیا کتب خواه صحف ناولی شده اند و هیچ تنی الی از امر مذکور نبوده یا اینکه بر جمیع  
هم بعض پیغمبران چنین شده اند که صحیفه یا کتب بر ایشان نازل نشده بر تقدیر اول تصریح و دلیل  
افزود که در آنکه حدیث است بیان فرموده دلیل مقبول بر آن قائم کنند و بر تقدیری این جهت  
لازم می آید که از مفهوم افاده مذکوره پادری بودیست که در آنها انبیاء امر که پادری صاحب پیغمبر  
مفسروری دانسته اند یافته نشود پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و اینکه پادری دعوی فرموده  
که از معرفت حواریین صحیفه و کتب نازل شده پس این را نیز بر این خوانند که در ای بنیاد که بر  
در خول چنین شده است که از معرفت و حقیقت کتب یا صحیفه نازل کرده است این سخن ابدل  
و برهان مقبول بدو ثبوت رسانند و الا از آنچه دعوی میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی حضرت  
عیسی که پادری صاحب هم خود ثابت کرده اند آن نیز تمام است که خدا بسکت سنگرین است چنانچه  
با تفصیل بیان خواهیم کرد پس اکنون میباید که بر امر مذکور دلیل بسکت قائم نمایند اگر خود را در این  
می شناسند و الا خود را بجز معرفت شده بودند و عهده ما این امر را نیز محالی فرمایند که بتایید خداوند  
جوابی ایشان نیز نمیخواهم کرد و الحمد لله علی نعماته و نام حضرت عیسی که در اینجا پادری صاحب

خداوند باری و کرد پس این اثبات اولی مرتبه حضرت عیسی شویستی آن بی مرتبه سبحان اندازن که فطرت  
حضرت عیسی می بود و پس از این پادری صاحب ایشان را القاب خداوند یاد نموده و حضرت موسی  
را از آن محروم و البته العباد را بدین تلمیذ تصدیق را بواجب دانید که فایده فرموده که چرا که مسلمان  
از ایشان را نمی مسلم میدانند پس گاه که حقیقت حال غیبت در مقابل ایشان اثبات نمود فرموده و در حضرت  
سوی حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بیفایده من بوده و اگر با شما پادری صاحب بر منکرین اثبات  
مورد که منظور و منظور بود پس چرا و خود شسته را با بی نظریان کرد ندید که اصلا سکوت و معجزات فی  
القول بیا فایده بید کرد که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه ایشان چنین است که خدا را انان لایل  
بسبب اینکه در فقره و لفظی که آید و در الی است بر اینهای حدت معهود جمع نموده اند و لفظ کم و  
پیش هم که مثل سابق از این نظر عوام را قائم فرموده اند محل نیست بجای لفظ مختص لفظ اختصار است  
نموده و آری این لفاظ تعقیله غیر نصیه که پادری صاحب عبارت بندی خود بر خود کرده اغلاطیه  
در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه طغیان استبان میباشند پس تعرض آن خلاف نظر از این سائله  
**فارسیه موجب تطویل و سبب بلال تل کمال ترجمه قول فی شبات**  
اول آن که یکی و بر غیر کاری مومنی توریست اوین سخنان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای  
آدم مقرر کرد مطابق همان موسی نیز سوای یک شادی زن یکم ندید که اگر جز آن و حبشی بوده و همچنین  
شبهت را و آن که شمر و موسی را و لعین طبعی که ندید و صفت اینند که اگر چه او حاکم نام می آید و آن خود  
را ترک کرد و نه باز ندید که و اندوید که شادی که بدانی نمود و همچنین طریق موسی بر سر کاه می پاکیزگی خود داشت  
**در جواب جن بنمات** ای لا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام کشانده است  
پس بیانده محض است که اگر ایشان خود پاکیزگی بر سر کاری حضرت موسی مقتضای وجوه و جهات  
مقتضیه قائل اند اندر کیند و وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است تا اگر در مقابل چه فقره مذکور کرده

شماره

پس فرق مشکون کی تو بیت را حجت نیست نداشت که از آن پوزنی احتیاج نمود و کمال عبادت گشت  
تو بیت را دلیل مقبول است که انبیا اثبات اند عوی که حضرت موسی سوی کیز و جزئی دیگر در بیت از تو بیت  
خیزد معض اشکال است باینی نمی که انظار عباد تو بیت خلاف آن است و در سفر ثانی  
تو بیت که سفر انحر و ج است در فصل ثانی چنین گوشت فلما معنی فی المقام عند الزل و ج  
صفحه الهیة فولدت ابنا و بها چهر شوم لانه قال حضرت عریا فی ارض خزیمه و ولدت غلاما ثانیاً فسماه  
الیسعا و نعتی و در او آخر الیج ان عبارت مسطور است فاخذ موسی و جده و ولده و اراهم علی الحیم و بعث  
بهم و رجع الی مصر انتهى و در سفر الیج کسفر العذبه است در فصل فی عشره بنیامیت که ظاهر است در  
نیز قوم فلما اقاموا بها تکلمت میم و هارون میم و سیدی لک را در کتبنا العیة نرونها لانه کان قد اقبل عنهما  
انتهی و از عبارت معلوم میشود که این عبارت در کتبنا العیة نرونها لانه کان قد اقبل عنهما  
حضرت یسحا ثابت کرد و یسحا در کتبنا العیة صرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام و زن بوده اند و  
در کتبنا العیة و تسامح حضرت یعقوب علی بنیام و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داود و  
حضرت سلیمان نهایت کثرت بوده اند چنانچه اینهم حال از کتبنا بقسطا هر شیوه و غصیرت که خواهد  
پس بیابین فاده پادی لازم می آید که پیغمبران ندکه مین کبیره و پریر کا سجده پیشند العیة بائیدن  
ذلک المذهب لیسع عرض ازین امور که بیان شد ظاهر کردید که بودن کیز و ج فقط چند دلیل  
پریر کاری میباشد کثرت ازین منافع از اتفاقا و پریر کاری خدا و فلما تغفل فاده پادی چنانچه  
السد تعالی در ابتدا برای آدم و نوح و ابراهیم و یسحا و حضرت یعقوب حضرت داود و غیره کمال انبیا  
بنکورین طالب کتب حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم کیز و ج مقرر کرده بود پس شخصیت چراغ  
عوارت را برای خود و بلح دهند عرض حضرت آدم و حضرت داود و ج و پیغمبران هر چه کرد  
یکی موقوف حکم خدا بوده باز نصیحت الیج دیکر نصاری چون چرا دامن مناسب نیست فاده پادی

اینست که این ادعای محض چون تا قاست دلیل قهول مثل است صاف نه عبارت مذکوره تورات  
 آن معلوم نیست چنانچه و اگر چنان و خطا بر ما در صیاح است که مذکور است این از دیگر  
 نمونه آنکه ما را که میگوید خطا و با هر شود حالا که این مقصود خبان جاهل یا نیکو که زیرا که در ملک  
 جوش اکثر مردم صاحب حسن جمال هم میباشد قولی دیگری ترجمه فارسی و همان سبب این خطا این  
 میقال الی است بر اینکه سبب اینکه از موسی علیه السلام حبشیه که منظور بوده اند ابارون و مریم  
 برایشان معاذ الله عن طعن کرده بودند حالا که از عبارت مزبوره تورات این امر ظاهر میشود  
 سبب اینکه حضرت موسی از ازان عورت حبشیه عقل گرفته بود ازین سبب ابارون و مریم شکوه شا  
 کرده بودند پس یاد در صیاح لازم است که از مذکور را ثابت نمایند و الا ظاهر خواهد بود که بخوبی  
 مطلب کتاب آئینه را با وجود اینکه ترجمه اش بر زبان ایشان است نمی فهمند بلکه بعضی مقامات بالعکس  
 می فهمند و نظریه تر نیستند که نسبت این طعن کردن حضرت موسی علیه السلام نمودن از منتهی حاجت  
 حضرت ابارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حالا که لفظ تکلمت که پیشتر در عبارت عریه  
 تورات گذشت اصلاً بر ما مذکور ذرات نیکند سبحان الله و در صیاح اتمام اقتضای کتب الهیه  
 و انبیاء و انقیاد می کنند غرض ملاحظه نماید که اهل حق تهمت لعنت کردن را بر مرد مسلمان نسبت  
 بمسلمان کریم درست نیست مانند نزد اهل حق و مرتباً انبیاء یقود است دلیل است که نسبت حضرت ابارون  
 و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام بخبان عبارت است از مستحق که هیچ خلاف تعظیم و توقیر  
 مستلزم دلیل مستحق بلکه مستوجب تقبیح و تکفیر است یاد در صیاح بر زبان آورده اند حضرت  
 بعین تفاوت در آنچه است تا بجای او تو هم باید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و وعده  
 پس بخیر نمیشد که اگر بر او ادعای هر که میخواهند آنرا ذکر میفرمایند زیرا که حقیقت حال این پنج است  
 آنکه از آنکه پیغمبر است بر او که زبان پیغمبر است و اینها که لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی و ارمقین فرمود و آخر الامر حکم شد او را و ستم کنسار نمود چنانچه چنانچه حال بنابر بیان شد و چهارم کتاب  
 الامبار من کتاب التبیان مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شش است از مذکور شد  
 توریت ثابت است با فاده پادری غریب تازندگی الحظ بدون اثبات اند عادی از فقر عن اعتبار  
 بود استی که صفورا زوجه حضرت موسی پیش از آن همیشه موجود بوده پس بودن یکوجه فقط بر  
 حضرت موسی غیر مسلم الثبوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیا کی  
 مذکورین بشهادت صحیف عتیقه ثابت و متیقن منت پس اگر غیر بی نقطه کیشادی که خدائی کرده  
 یا با کل شادی نمود و چهارم پس این امور هیچگونه منافا فی طلب یا نیا شد افاده پادری همین  
 موسی الحسبان اند مقام کمال تعجب است که آنچه وجود اتفاقیه پیرکاری در نفس الامر است  
 از آن پادری صاحب کیو جزایم در بنیقام مذکور نموده و آن امر را ذکر فرموده که اصلا شرط  
 پاکیزگی و پیرکاری نیست این نه الشی عجاب خالیا معلوم باید کرد که موقوف بر پادری بود  
 همین ساله خود در بیان مرحبایم میان ذکر حال حضرت موسی چنین افاده فرموده و هر چه  
 او یعنی از حضرت موسی خود و دهوا خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی  
 خود اقرار میکند که ارتسب همان خطا نفس من افاده خواهد ماند من از ولایت کنعان  
 محروم و فراموش ماند انت عبارت به التوجه الفارسیه پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی  
 العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی و پیرکاری آنجناب تا برزخوم مضاری یا فی مذ  
 لازم که پادری صاحب محمول این در بیان فرماید و رساله خود را از تافض و تهاوت تجا  
 بخشند ترجمه قول فی ثبات پاکیزگی و پیرکاری عینی هیچ بر هر شخصیکه انجیل  
 مقید است ای بیدایمی شنود و عیانت چه که خلق اند میداند که پیدایش خلقت عینی هیچ پاکیزه  
 و مبر بوده و پیرکاری و تقوی و شنبه حضرت این را مل بیان کردن کند است جواب

این خطا پادری انداخته  
 از موسی کیست  
 چگونه در انجا که خطا  
 موجود است که خطا  
 از انجا که خطا  
 بودن از موسی  
 چنانچه در رساله  
 نشان

جستارهای پادری صاحب مفصل بیان کردند از مصلحت لازم و ضرورت هرگز از دست  
 نرفته که ماه پروردگار حضرت عیسی را پاک و پاکیزه نمایند و علی بن ابی طالب بهود مذکورین  
 ملاحد و غیره از حضرت ائمه نیکوکار و پرستکار بی انتخاب و صلاحیت و اخلاص را  
 به غیر حق نمی شنوند و بحقیقت ائمه با کفایت کامل نیستند و در حقن الامر نیز اگر چه حضرت علی  
 و حقیقت ائمه من الهاء فی الجملة ثابت لکن این ائمه که از ان پادری صاحب بجهت  
 استدلال می کنند از کتب مساویة منزله نیست پس اجماع لازم نیست که پادری صاحب بود  
 مذکور از انکه بیست کند و الا کلام نشان صلاحیت اعتبار ندارد و هرگاه عیسی  
 امور مذکوره را بدو جهت اثبات خواهد رسانید باین جهت قرآن و نبوت و اتفاق پیغمبر  
 الزمان صلی الله علیه و آله و سلم را خوبی در مقابل نشان باثبات خواهیم رسانید معترض بجهت  
 نصاری داخل است که حضرت عیسی نبی است خود در جهنم داخل شده اند و توسط ولف  
 پادری صاحب انکه نری که دین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حج و عمره  
 قاطعه فرزند رسول معقول و منقول جناب مولانا و شنیدند بطله البعالی بهر میت خود  
 به کراتی حکمت و مکیه شد و ایشان نیز اقرار نمودند که در حضور جماعت کثیر و جم غفیر بودند  
 و علاوه آن خود این پادری در همین ساله خود را و ائمه خود را و خویش چنین میگوید چرا که  
 در محکمات کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بیعوض کنه کارگران یعنی شدنی کلامه و  
 بالترجمه الفارسی پس چرا که حضرت عیسی متقی و پرستکار بوده اند این یعنی شدن البعالی  
 بالمد و داخل شدن در جهنم نیست که نام ظلم بر او داده ازین خواهد بود که خدا بعضی کناهکاران  
 و دیگران را که متقی و پرستکار و بیکناه بوده اند معاف و عفو نمود و در جهنم داخل نکردند  
 اکنون با این خطه نمائیم که حال تعظیم و توقیر بصدای نسبت با انانیت که در حق حضرت عیسی

از خدا و پسندیدنش نشینانند و بحال فی جمیع اشیاء میزند چنان مشق مستقیم و مستقیم که با صاحب  
 در حیرت از نقل کرده اند و نیز در خط و کور فرموده اند و با خودی که با صاحب پیدا وجود  
 این امر چگونه است و اما برای عیسائی توان گفت چنان و در سواد و محبت حضرت عیسی ان میزد  
 منحصراً این محبت نشد قیامت شد قطع نظر از آنچه تعجب است که خدایا در یصاحب در چنان  
 از دو کوا این امر که برای حضرت عیسی نیز بطر حضرت موسی فقط یک توجه بوده است به یوتی فرمود  
 اند و حال آنکه شستن آن بمناسبت طریقۀ اثبات اتقا و پرهیزکاری حضرت موسی علیه السلام لازم  
 ضروری بوده باشد که اگر این یکد را منکر را ذکر کرده که بر خودم ناپاوری حضرت با کل ترویج نمود  
 تا ازواج انتخاب چند تا بوده اند پس البته بجا است لیکن بیوقوفی این قیامت لازم می آید که  
 ترویج و بی محال است انتخاب نظر بر حق حضرت موسی انبیا است پس لازم می آید پس هر چه در یصا  
 جواب این مخالفت را میفرمودند که در جواب ما نیز از جانب جناب رسالت مآب صلی الله  
 علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسی نیز فقط یک شادی که خدائی کرده بود پس این امر  
 عدم ذکر امر مذکور و چه چیزی فرمودی باید که شاید پادری صاحب رخسار که ترویج و نزدیک کردن  
 بازن منافی الوهیت است ظهاراً و مذکور را مناسبت هستند ترجمه قول بی  
**ثبات** دوم بر قدرت و کرامت که موسی پیش فرعون و مصریان پیش بنی اسرائیل  
 بیابان چهل سال نویسنده است و ثبات معجزات مردم قائل ثبات و بودند جواب  
**حشمت** بیچسب از کجا و با جاده زاده قائل انحراف نمیشد که حضرت موسی علیه  
 و علیه السلام معجزات صلا در شیده پس پادری صاحب این دعاوی بنیل ان که نمی نمایند تصریح بیان  
 فرمایند که چگونه برانمودم صد و در معجزات را نامی خواهند که در عرض اکبر پادری صاحب بخوبی امر مذکور  
 را بدرجۀ اثبات خواهند و در این امر نبوت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را بر همان نظر است





الله تبارک و تعالیٰ که این را در محضر خود نشان داد و بعد از آن حضرت ایستاد و بوی خوش و باطنی را در محضر خود  
 نمود و فرمود که این را که در محضر خود نشان داد و بعد از آن حضرت ایستاد و بوی خوش و باطنی را در محضر خود  
 حضرت عیسی صاحب مجرات فرموده اند محتاج به اثبات نیست لابد که باید و بیا جبرئیل علیه السلام که در این محضر که  
 نصاری مجرای آنرا بعرض انطباع آورده اند که مسلم الثبوت است که از آن بادی صاحب احتجاج کرده اند  
 اگر مسلم هم داریم که همه ملانده حضرت عیسی علیه السلام قدرت مجرات میدهد آتشند پس این کجا نایب شود  
 که حضرت عیسی ایشان را قدرت بخشید بود و نیز آن قادر حقیقی قدرت بخشید باشد که در حضرت عیسی  
 هم قدرت بخشید بود و مرا میگیرم جناب بر سر همه را تا نشان که با عرض در حال مضمح است که حضرت  
 عیسی قدرت بخشید بود پس ازین امر خدایی و الوهیت بیان کنی که در این محضر که در این محضر که  
 معلوم میشود که جناب تقبول البواعده بر کرده خدا بود و مذکور می باشد که موافق مرضی شان از مذکور حاصل  
 گردد و قاعده است که هر امر که سبب شخصی از پسند عا و طلب می شود پس آن را میسوی همان  
 شخصی استناد کرده میشود و از آنجا حضرت موسی تا قبل مال ای عیسی پادری بلکه زیاده از آن مجرات  
 را اتمام فرموده اند و با تابع خود را ایشان نیز قدرت مجرات بخشید پس چرا باید و بیا صاحب ایشان را  
 خدای خود می دهند آن کدام فضیلت است که در حضرت عیسی مستحق بوده و در ایشان نقص  
 نبوده که سبب آن الوهیت حضرت موسی تا بیعت میشود و الوهیت آنحضرت بثبوت میرسد در  
 کتاب بعد تو ریت در باب یکازدم ایحال مذکور است که در عتقاد کسان زنی اسرار و محو است  
 و در حضرت موسی علیه السلام سبب اینکه از روح حضرت موسی حضرت عیسی که تعالی قدر می باشد  
 هم بخشید این مجزه بهم رسانید که باخبار آنجا عیسی پر خند غنا و فضل آنرا بخیر بود و این عباد  
 مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم شیوع عافی وان گشت قد برات کما طلبتم فان لی کثیر القول  
 و حکم علیکم لکن لا انزی بر سنی حق ~~فانتم~~ فاعلموا انکم فی العالم تم فی فضل عا و در محضر که در این محضر که

است که می فرماید من گفتم تفرعون یعنی الی الاب فان ابی من عظم منی و در فصلی این عشره عیالی  
عبارت ها می آید که در مرقوم است از جمله این عبارت کلمه یسوع بن دوا و الله یعنی الی الساتین  
باب قد حضرت عیسی علیه السلام می فرماید که ای کمال که اهل بیت سلطان علی کنی خسته و غلیظ کل من اخصبه  
حیوة الابد و هذه هی حیوة الابد ان یفرقوا کما الواحد و حده الله الحق الذی ارسله یسوع مسیح  
از این عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را خدا از خدا بشمارند و خدا  
را از خود عظم و افضل می نمایند و بخدائی خود قائل نبودند و جناب باری عز و جه را در شرک  
میدانستند علاوه بر عبارت مرقوم حضرت عیسی جاجا بوجوهی اینست که در مسال و جناب خدا نبوده  
پس علم الالهیت انحصار بشخص خود قبول تحقیق آقا نیست که مستلزم شرک است بهم طاعت کرد و دیدن الا  
تمام این کلمات لغو و باطل میشود و قطع نظر از اینست در فضیلت من انجیل که در حضرت عیسی علیه السلام  
انسان نبود پس چگونه مرقوم بفرمانی را باطل نباید دانست بعد از آن عبارت منسوخه چنین می گوید  
است که من الان تریدون قتلی وانا انسان کلتم باحق الذی سمعته من الله و لم یقعدا بر ایه  
نهاده اکنون متصفین بفرماند که حق دانستن بنقول حضرت عیسی که بعد از الوهیت است لازم باد  
حق شمردن کلام با درصاحب که سر از خلاف عقل و شعور است علاوه برین با درصاحبش و  
درین سهال عین فاده میفرمایند که ما در عیسی با که بود و از قدرت روح القدس او عالمه یافته  
شد و در بیان نفی طرفداری بدین سوال فاده می نمایند بلکه بر خلاف آن در انجیل مقدس مندرج  
است که ما در او انوس من بدو که منسوب شد خود در کاروان شمر می شود که دید و بقصد حق بخیه  
در آخر گذشته شد الی آخر اما فاده و هم در قول آید چنین فاده میکنند و بطور بیشین کوئی خداوند عیسی  
سخنهای بسیار فرموده و خطایکلیفات بر دشمنان خود مقبول شدن زنده شدن بر سر موسوم از و باز  
از شما میبایند که شیونان زنده کی فرسوم از قبر زنده شده بر سر موسوم از و ناقلین عیان بره المرحبه

بالترجمه الفارسیه الی غیر ذلک بحسب اراده العلی ذکر ماوی و الله علی تانی الوهیت عیسی علیه السلام پس  
 ظاهرا باب انصاف و بلاخطه فرماید که بگاه حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و ما ندان چه معنی دارد که قوله و شانه  
 بقدرت روح القدس ماله کریدند ازینکه تقدیم روح القدس بنا بر حضرت عیسی مایست یعنی اول این  
 چه معنی دارد که آنحضرت متولد شده اند مگر خدا هم قابلیت متولد شدن دارد و حالانکه ولادت انسان  
 بطا هرت که بکدام طرف نیست مگره واقع می شود پس بجانب خدا یا بنا چنین امری و یوب یعنی چه  
 و اقصا بسوی پروردگار است و تخلیفات بر دامن مقتول مصلوب شدن مذنون که در دین است  
 و زنده گشتن پس از سه و سه فرس و سرب و سرب است و عجباه هرگاه حضرت عیسی علیه السلام روز میت و فانی  
 مانده اند و متحمل مصلوب گشتن اند پس بجا مطابق فرعونم مضارعی کو هیت شان ثابت بقیامند  
 با حمله عربین بکدیرا بزم می آید که در آن ایام دنیا احمد انابه و روحا پمانده باشد و شمشیر انکس  
 خدا که حاکمی و واجب الوجود است آیا بر علم بضاری قابلیت فردق و مقتول شدن مذنون  
 و چون زنده گشتن هم دارد و یا اینکه مقتالی بر همه تهمی و غالب منزله و میر از تمام  
 نقائص و معائب است آنا بر علم بنان لائق این هم هست که از دست بندیکان خود  
 تخلیفات بردارد و بردار کشیده شود و العیاذ بالله این چه عقا و ادات مناقضه و متناقضه  
 خلاف عقل و نقل حضرات نصاری احتیاری کرده اند پس ایشانرا لازم است که انصاف کنند  
 و عقل بقصور داخل دهند و از چنین عقا و ادات عرایا کل و مستقیم دست بردار شوند و متوای امور مذکور  
 نسبت امور مریوبه و قبا حیکمه و تقدیر ادعای الوهیت حضرت عیسی علیه السلام لازم می آید  
 و محالات و متناقضه بر آن مترتب میشود در ذیل جواب اقوال سابقه مذکور که دیدیم جمع اینها  
**ترجمه قول بی ثبات** سوم بطور پیشین کئی موسی در تو می بینم بسیار سخنانشه  
 اند و شما خبر تولد خداوند عیسی علیه السلام گفتار شدن بر اینکه سخنهای نجات یافتن خلق را

[illegible]



خود و مقرب حق تعالی و تنویر قلب و تنویر بین و تنویر در عبارت مذکوره جای این پنج چیز است و انطلاقی  
 و فتن نمی شود بلکه این می فرمود که منکر گشتن می شود پس بسببش لغیت که برای مهیا کردن مکان  
 بهجت است و تنویر می شود و چشم چنان در هر فقره هر جا که ذکر فتن خود و مودده اند در اینجا ذکر گشته شد  
 خود و میفرمودند و بعد از عبارت مذکوره بقاصله سیر این عبارت در قوم است قال له  
 فیلبس پسید از ایلاب و جنبنا قال له لیسوا لنا معکم کل هذا الزمان و در همین باب چنانست  
 مذکور است و العالم لیس نه و منی و انتم ترون و غلبانی حی الزم ازین عبارات صاف ظاهر  
 میشود که موت آنجناب به الاحق نشده و ورامی این یک فقرات فصل مذکور در این امر سلطو  
 است و چشم چنان که اعتبار است بچشم که بر آن مذکور بود لالت می نماید پس کوا حیلان مخالف  
 آنها عبارتی در این بخل غیره و ایراد هم شده است پس تسلی کردن آن لازم است بترجمه  
**قول بی ثبات** چهارم بر موسی طرفداری در پیج سخن از تورات ثابت نمیشود  
 بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او یار و یار و از پیشتر او مریم گناه صادر شد و هر چه از خود  
 سوء اخلاص شد آنهم در تورات مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان  
 خطا و در بیان آن نقش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کفان بخرم و خواهم ماند و اگر چه  
 اله تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او پیروی را از خداوندان خود مقرر ننمود بلکه  
 در زندگی خود بخادم خویش را قائم مقام خود کرده و اگر در او طرفداری و لطفانی میبود پس  
 مقرر وی او را خود را در درجات عالی می بخشید **جواب حسام** اگر  
 منکرین تورات و مخالفین موسی علیه السلام در جواب این مفادات پادری بگویند  
 که کدام جانب داریم و عینت دنیا زاده ازین خواهد بود که با وجود و چنین خطا  
 خطا که از جهت آن خود اقرار کرده اند که ملائکه مبارک الهی بکند در بیان افتاد خواهد

خواهد ماند و از ملائکه گشتان محروم خواهند ماند و با وجود خد و رکنا از مارون و مریم علیهما السلام از نبوت و حکومت یوشین دست بردار نشدند و این امر را بر حق است که اینگونه مذکور است  
 من لیاقت صحبت ندارم و مارون را از مرتبه نبوت و قبولیت منقول میفرمودند و در ارج  
 ایشان و در ارج مریم علیها السلام و ابداستور باقی نگذاشتند حالانکه اتفاقا در هر کاری شرط  
 نبوت و قبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و اذافات الشرط فاقات الشرط  
 و چنانچه این صاحب خادم خود را در امور سلطنت تلم مقام خود مقرر فرمودند شخصی اجنبی را که با کل  
 از وی علاقه نمی بود چه امر مقرر ننمودند و اینهم جانب داری می شان ثابت میشود پس باید  
 در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هر چه در جواب است بیان خواهد کرد و همان جواب  
 نام از جانب بیستاب صلی الله علیه و آله هم ثابت یا تجمله ایضاً مأمور است الهی  
 و اطمینان امور حق را طر فزاری و بجانب داری نباید است افتاده عیسائی بلکه برخلاف  
 این هر چه از برادر مارون الی هذه الافة و هر چه از خودش سوا الخ سبحان الله حال  
 این کرده را ملا خطه باید کرد که حضرت موسی و مارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را که  
 جاذب الخطا و مصدر رذوب و غصیان میفهمند و آن تذیل و تحقیر انبیاء و رسول انداخته می کنند  
 و فقط حضرت عیسی را از قبایح و معایصی بیگانه می شمردند حالانکه هیچ مابه الفرقی متحقق نیست  
 و هاشمی عجب حقا که اگر از این رهگذر اینها را عیسائی بگویند بجا است لکن حاشا که امر مذکور نیز  
 موافق تفسیر حضرت عیسی بوده باشد یا تجمله هرگاه حضرت موسی و مارون و انبیاء آخر جائز  
 الخطا و مصدر غصیان قرار داده شدند پس آنها قابل عطا و خلق الهی نامند و فایده  
 حاصل میشود زیرا که بنابرین تقدیر در هر قول فعل شان کمان سهو و خطا و احتمال کذب  
 و بیوغ منطوق پس برای این جهت مخالفت و ترک اطاعت عند قبول متحقق می شود



از سال و نسبت به نظر موقوف و معدوم علاقه برین برگاه آنحضرات جائز آنجا رفتن و محتمل است  
 که حکم خدا را نیز در امور ایشان نمایند و آنجا که از سافندین منجبت نمودن چنین اشخاص را محض شد  
 حال آنکه با قرار این پادشاهی حق سبحانه و تعالی از لغو میرفت باجمعه اگر با مقررین امور پیش می گذاره  
 در تورنت اصلی بجانب حضرت موسی بارون و میریم علیه السلام بنده پس بعد از آنکه  
 بنا بر لزوم مقاسد مذکوره پادشاه صاحب مائاوی چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را  
 بر صفائی ظاهره بائی گذارستند و موافق آن اقرار و عقدا نمودن بقید عقل و انصاف  
 لغا و پادشاهی اگر در و طرف داری و نفسانی می بود و این حرفها مطابق داب علی نیست  
 بلکه طبق مغرب عوام است و حقیقت حالی نیست که هرگاه ارباب استحقاق امری و راویان  
 و اقربا موجود باشند اگر آن امور باریک منجبت شوند پس این امر و البته بکار داری  
 و نفهائیت نمیکند لیکن اگر کسی خلاف مرضی حقیقی امری را بدون استحقاق باجول  
 یا اقربای خود یا وجود تحقق مستحق آخر سیر کند پس این امر البته منجمله امور نفسانیست  
 بشمار می آید و خواه بدست آنحضرت و او و با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم  
 مقام خود پیوندد و هیچ خادم را بر تبه نگیرد و عطا نفرمودند پس مطابق تحریر یاد در نظر  
 می شود که بسیار جانب داری و نفسانیت را العیاذ بالله ملاحظه می شد چنانچه اینحال  
 در فصل ثانی سطر اول من اسفار الملوك مسطور است و حضرت موسی برادر خود بارون داد  
 حین حیات خود تائب و عیفته فرموده بطور سیمنا تشریف بردند و در همراه ایشان را  
 مشیر و وزیر و مقرب خویش گردانیده بودند پس ثابت کردید که العیاذ بالله بصفت جانب  
 داری و طرف داری متعطف بوده اند چنانچه حال پس آنرا شستن بارون بنیابت خود  
 برگاه که بر کوه مذکور تشریف فرما شده اند کما شستنی و عیال و سبب سفر آنکس و روح ظا

ظاهر می شود و همه در کتاب خروج از کثرت تورات در باب بیست و هشتم چنین مقرر است  
و توراتی اسرائیل هارون را که برادر است نزد خود طلب کن و پسران وی همراه وی  
باشند تا که برای من هارون و ناداب و ابیهو و الیادار و اتیار را پسران هارون بگویند و  
موتوباه من مقدس برای هارون که برادر است بخت بزرگی و فخر سازالی آخر مذکور است  
این باب یکی در فضیلت هارون بزرگانی حضرت موسی وارد شده است پس بنا بر رسم پادشاهی  
این نامه بر صاحب محبت و طوقاری مضمون عطا شده چون در کتاب عدد در میان باب دوازدهم  
مقرر است موسی از جمیع مردمانیکه بر روی زمین بودند زبانه بردار بپوشه استی ما را و مذکور  
پس پادری صاحب بیان کند که این را از زبان خود اظهار کرده آن ایادارین نفسانیت و طوقار  
یا قومی شود و در همان باب مبسوط است که در ستون ابرو داخل شده و  
آرد و به رخیه استاده ماند و هارون و مریم را طلبید آن هر دو انکارند در آن هنگام موسی  
فرمود که سخنهای مرا بشنوید اگر از شما کسی بنی می بود پس من که یواهم خود را بدیشا به  
و بر می نمودم و ابیهوی در خواب کلاههای نمودم لکن بنده من موسی چنین نیست اگر تمام  
خاندان من است و درست من از وی دود و در عالم مشاهده سخن من یکم مثل سخنهای حیال که  
او شبیه مرا بیند پس شما از شکوهرانی بنده من موسی چرا نترسیدید استی ما را و ناقله پس  
پادری صاحب بیان فرماید که مطابق تحقیق مذکور اگر این جانب داری نیست پس دیگر  
چیزت عرض ازین قبیل صاحب عبادت در تو زیست و عجزه مذکور که مذکور شده شود و عطا  
بجین پادری صاحب این را هم بیان فرماید که اگر خدا را صاحب جسم منی شناسد این چه معنی  
دارد که یواهم در ستون ابرو داخل شده فرو داند و استاده مانده معنی دود و روشن  
جمعیت و حضرت عیسی که نصیب ایشان از خدای خود میدارند در انصاف کجا بوده اند و لفظ

# جسمت نفسانی در عبارت منقوله ادری غلط و مل است ترجمه قول بی ثبات

بدر خداوندی هیچ طرفه داری در هیچ سخن نمیتواند شد بلکه برخلاف آن در انجیل ترجمه  
منبرج است که ما در او را بپوشید و در و در که منسوب شد و خود در کار و ان سر ایتود کرد و  
بقنداق پیچیده در آخر گذاشته شد و چو اریان خود را از حقیران پیش خلق عجبی اکثرهای کبر را  
انتخاب نمود و از خلق دلت هر نوع بر داشت و آخرش مانند مقتولان مصلوب شد چنانکه  
انبیاء پیشین خبر داده بودند پس ازین مبحثها ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح چگونه طرفه داری

## فیست که همه سخنها یککه واجبی و درست و نزدیک عقل حتی از بیان فرموده جواب

حق است که نام جانب داری منصف است موافق رعم پادری ازین را اندواید  
بود که حضرت عیسی برعم باطل تصاریبی مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه

با اینها و رسول الله خود پیغمبر بود و جلایه برین در انجیل بوجها در فصل پنجمین مذکور است

یا الهه بولاد الذین اعطینی ازیدان یکونوا معی حیث انالیه و امجدی الذی عطیتی انک جیستی

قبل ازینها العالم انتهى و فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت بطور است فقال له الیهود

مالان علی اللی کتب جنونا قدمات ایراهیم و الانبیاء ایضا انما است بقول ان من یحفظ قولی

لا یدوق المذیة الی الا بدیل انت عظم من انبیا ابراهیم لیدی مات و من الانبیاء الذین

ما تو من تجعل نفسك اجاب یسوع قال ان کنیت انا الهی فلیس معدی شیئا الی الذی

یحنی الذی یقولون انا الهه ما و لم تعرفوه و انا ابروفه و انی قلت انی لا اعرفه صرحت که انا

پس ازین عارف به و با حق تعالی ابراهیم ابوکم استستی ان یری یومی غری و فوج فقال له

الیهود و لم یات لک بعد خمسون سنة افقد رایت ابراهیم فقال لهم یسوع ائمن امین انقول لکم

انی قبل ان یکون ابراهیم فاخذ و احجارة لیرجموه فتوا برمی یسوع و خرج من المذبح و جاز بنیهم

ای که در انجا که است

لهذا فی الانجیل ان بطریق کفنی سبحان شکند جدا هم از زندگان بودی ترسد که حضرت عیسی حجت  
 شک تنگ ستور شدند را کوار نمود و با جمله فقرات این هر دو عبارت توضیح این امر  
 که انجناب خدا نبوده اند و در فضل بسیارند مذکور است قال لهم فیما بین این  
 اقول لهم انی لم یسعی عطاکم انجیز من اسما و لکن الی الذی اعطیکم خبر الحق من اسما و لان  
 خبر اسما هو الذی نزل من انهار و هب انجیاه لذلک انتمی پس در تعبیرات که حضرت  
 عیسی در جواب فیضیه های حق و نمودار و مذکور و تفصیل داده اند در حضرت ابراهیم و حضرت  
 یحیی و انبیاء اخر و خود را همان خدا قرار داده و حق شنوی را بحقیقت گردانیده اند  
 این را باید در صیاحب بیان کنند که آیا امارت جلیلی را حق تعالی است یا نه  
 با جمله مثل عبارات مذکور و عبارات بسیاری دیگر که در کتب مذکور است که حاصل آنها موجب  
 تطویل افتاده با درسی بلکه در حلاف آن در اصل بنفوس الحکم نبود و انجیل بر مقدم نیست  
 و کتابی وضعی جعلی از امی شناسند پس ازین دلیل عدم نقصانیت حضرت عیسی در مقابل  
 نشان ثابت نیست تواند قطع نظر ازین چند امر حجتی که با درسی در مقام مذکور کرده است  
 از ان کلیه استدلالات کردن بر اینکه کاهی از حضرت عیسی هیچ ابطر فدا حجتی صادر نشده  
 و نفس الامر هم تا تمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات نهد و جنون و سحر  
 و غیره که از کفار نسبت جناب سالتم است مورد کور از ریزد و تعصب و نفی و فخر صا و دیگر  
 و آید اما سیکه از ایشان واقع می شد جایگاه مذکور است و علاوه بر ان در احادیث تفصیل  
 منقول پس چرا باید در صیاحب سبب این امور عقاید و بعد هم نقصانیت جناب سالتم  
 صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفتند که انون باید دانست که بر زید و حضرت عیسی الیایا و بعد  
 فرزند همان یوسف و دیگر بود و از چنانچه در فضل ساد و انجیل یوحنا مذکور است که انون

يقولون ان المسيح بن يوسف الذي نحن حارون بابيه واميه فكيف يقول هذا  
 تمثيل من اهلنا واهلنا من اجل انهم يصابون من هذا ان الذين امراد مقابل يهودا  
 تمانيد كه حضرت عيسى بدون يهودا شده بود بد خلاصه هرگاه يهودي اعتبارت كرده  
 يار حضرت عيسى حضرت مريم بوده اند و انجناب متولد شده بود ندظا هر كرده كه ادعا  
 الوهيت و حق نشان طالع عامل است افاده عيساي و ان خلق فلت هر نوع الى هذه  
 الاثام و همانند مقتولان البرهمنان الهند عيسايين با وجود اين حضرت عيسى را خدا  
 نمي شناسند يا خدا هم بياقت اين دانند كه از دست بنده كان خود دست بردارد و  
 بر دار كشيده بشود و مقتول و دفن كرده شود با چنگله در سن مقام صاف نشوون  
 ميايست كه انجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند زشتن زايده و نبوجه است  
 چنانچه خود و چهارده اينده افرين عكسگون را كاشته و براي نجات جهان مجسم شده كفار  
 بگردان و كشته شدن و سبب بخت گناه شدن در مقامات بسيار مكشوب است افاده يهودي  
 چنانكه بنياي اولي پيشين الح غلط محض است پنج پيغمبري خبر قبوليت و مصلوبيت حضرت عيسى را داده  
 لازم است كه هر چه صاحب اين امر را بدو ثبوت رسانند افاده يهودي كمر نه سخن نيكه  
 و اجبي ان نزد ما كه اين است كه حضرت عيسى هر چه فرموده است همگي اجبي درست و راست است  
 عقل مشعور را نشاد نموده و پنج سخني غير واجبي نادرست از افاد فرموده لکن عيسايان  
 البته اسناد چنين امور كه نهايت نادرست و خلاف عقل مشعور و غير واجبي است مثل دعوي  
 الوهيت و ابيت خدا و غير هه طرف نشان نميكنند حالانكه انجناب خود بخلاف اينگونه كوتاه  
 فرموده اند و از ادعاه بطلان آنها ظاهر با هر دو نگاه بيايي كردن امور درست و واجبي  
 گوشت ملزم اطهار تفصيل باشد دليل نفسانيت نبوت پس بر چه كتاب سال القاب و رجب خود

حق و ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل نفسانیت باید دانست **تبرکات** بی شائبه  
 پنجم پیشتر از زمانه موسی هر چه ابد تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهم السلام  
 فرموده بود مطابق آن در تورات موسی نیز به خلاف آن بیان نمود چرا که قربانی باطل  
 پس گوییم مشهور است همچنان قربانی در تورات از معرفت موسی فرموده و این همه قربانیها از زمانه  
 آدم تا بعد از آمدن مسیح نشانی تکلیفات کوشه گردیدن همان خداوند عیسی بوده پس این  
 گویا همی که بر سر سالت موسی نزدیک عقل نیست آنرا و بر بنی امد بودن او مطلق شکل نیست  
**جواب هشتم** العجب که پادری صاحب کلیه دعوی می کنند که هر چه پیش از حضرت  
 موسی خست تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم علیهم السلام فرموده مطابق آن در تورات  
 موسی هم وارد شده است و هیچ برخلاف نشان بمانی ننموده و بران دلیل می آرند فقط آنکه  
 امر واحد مطابق قربانی باطل حضرت موسی نیز قربانی نکرد و گنج آن امد ازین امر دعوی  
 آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر شد بهمت در یک امر از بائیل بلفرض ثابت می شود  
 پس آری جطور ثابت می تواند شد که حضرت موسی در هر امرواقی و قدم بقدم حضرت آدم  
 و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند که پادری صاحب آن امر واحد خبری را تخصیص این امر کلی  
 میدهند اینطور نرسند لال بهت که گاهی میگویند آن بمل نیامورده باشد ای کاش که  
 پادری صاحب اول بر طر سجد لال بخوبی اطلالع و آگاهی بهم میرسانند بعد از آن متوجه  
 تصدیق رساله میگردیدند که موجب مضحکه نمیشد بایحتمل ما دایم که پادری صاحب بر امر مذکور  
 دلیل مقبول قائم نگذارد مگر نشان ساطع از معرض اعتبار است و طوطی نیست که از هیچ فعل  
 صریح حضرت آدم و غیره نیز احتیاج نموده فقط از فعل بائیل سجد لال فرمودند و تعرض فعال  
 باقی انبیای مذکورین مطلق نکرد و قطع نظر از این تخصیص نمیدانند که درین هم بیوجه است

چنانچه است که مطابق این امر شده اند که هیچ امر بر خلاف سبب از حضرت نبوی عها و مذکور دیده نکرد  
 حضرت سید یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر زینم پادری صاحب تعصیر را با قاطع  
 از معرض اعتبار اند که از ذکر ایشان احراض فرمودند و غرض بطرز یاد و بصیاحب پادری جواب میگویم  
 که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی را هلاک نکرده اند و نه کسی را بدست کسی بد معصرت قتل آورده  
 اند و بسبب حضرت موسی و حکم شان ضد هابیل را قتل شده اند پس مخالفت بشان للمیسا  
 بالله از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت نگردد و حال جدال قبالی که حاصل بر صورت مذکور  
 است که بنا بر مثل مشهورستی نموده از خواری بر رعایت اخقار یک عبارت مختصر در اینجا  
 مذکور میشود در باب اول سفر و در اینجا مذکور است بعد از اینکه پادشاه امور یاز که  
 در جستان میماند و عوج پادشاه بنده که در عشتارین و از رعایا میماند قتل نمود و از بعضی با خبر  
 الباریست و خود همین پادری که کور گم نهست که حضرت موسی در توریت فرموده که در حین حیات  
 یگرو و ج شادی دوم ناز و است حال آنکه از و چنانچه حضرت هاجر در حال حیات حضرت  
 ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتب آئینه ثابت است و همچنین کثرت ابواج حضرت یحیی  
 نیز در حدیث و کتب این عبارت ها عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی را از انبیا  
 سابقین موافق ادعای پادری صاحب ثابت گردید و علاوه بر این چنانکه حضرت ابراهیم را حکم  
 قربانی پس ایشان شده بود و ایشان موافق آن جمیع متعلقات از جمله کور را قتل آوردند و چنان  
 برای حضرت موسی واقع شده پس ادعای موافقت و جمیع امور بر اسرار و طلال است و نظر  
 از اینها در توریت ظاهر و عیا است که حضرت یعقوب برای خود جمع بنی الاخیان را در کالج درست  
 داشته اند حال آنکه حضرت موسی در کتاب مذکور آنرا حکم کرده اند چنانچه عنقریب اینها مذکور خواهد  
 گردید و فایده پادری همچنان قربانی در توریت از انبیا و نیز محتاج اثبات نیست پس نه در اینجا

پادری صاحب بران لیل مقبول فائز نمکنند قابلیت عطا و نذر و افاده پادری و اینهمه قرآن و احکام  
 یهود و هرگز از این امور قابل احتجاج نمیدانند پس مقابل نشان پادری صاحب لازم است که  
 این دعوی را بدلیل مقبول ثابت نماید علاوه برین پیشیت معلوم کردی که هرگز حضرت عیسی  
 بنفس لغتیس و مقتول و معلوب نشده اند چه اگر این امر در صحت و درست باشد پس تمام  
 آن اقوال که در این حضرت عیسی بحیات و بقای بدنی خود تا بقیامت خود داده اند و  
 پل میشود پس لکن قربانیها را که پیشتر واقع شده نشان مقتول شدن آن حضرت کردند  
 غلط صریح و خطای فاضح است افاده پادری پس این که اینها می بچکانه الی آخر القبول الهی  
 شیخ غیر رحتی بودن حضرت موسی و نفس الامر البینه مطلق مقام شک نیست لکن هر چه با  
 پادری صاحب بیان فرموده از آن هر که حقیقت نبوت آنجناب ثابت میشود و تحقق آن  
 گوهرها بچکانه که بچانسان در ترجمه نظر نموده ایشان را بدو چه است بدو چه نبوت میرسد  
 پس حتی این تطویل و طویل و یطویل محال اگر او را فرمود ترجمه قول بی ثبات  
 و در بقیه کلام پیشین خدا و اندیسی مسیح فرمود که خیال نکنید من برای ضایع کردن نبوت  
 و انبیاء آمده ام من برای ضایع کردن نه بلکه برای کامل کردن آمده ام و در مقام دیگر  
 فرموده است که فرسین و کاتبان موسی بر تخت نشسته اند بر آری این هر چه ایشان شمارند  
 شماران عمل کنند باز آن فرموده است که نوشته بار شخص کنید چرا که شما می فهمید که مطابق  
 آنها حیات ابدی میدارید و آنها بر من کوفی میدهند و در مقام دیگر چنین فرموده است  
 که من از شما هست میگویم که تا وقتی که آسمان زمین زایل نشود یک نقطه یاکشوشه از تورات  
 هرگز زایل نخواهد شد و امیکه نمیکند شوم چنان خلا و عیسی که باسی توبه خدا را قائم  
 در ثبوت و طاعتی آنرا فرمود پس این که اینها می بچکانه بچکانه بر من ثابت شد نه چندان در



علی بن ابی طالب از دوزخ و دیکر تصفیات ثابت است که ایشان را طرف الهی تعالی بوده اند و جواب  
 این است که ما دعای اینکه از حضرت عیسی مسیح قولی فعل خلاف حضرت موسی انبیای  
 سابقین صادر شود و سرانجام طالع است زیرا که بنا بر مضمون مضارعی آنجناب عیسی الوهیت  
 خود را ندیده حال آنکه جمیع غیبلان در آمده حد اسید استند چنانچه عنقریب از تورات متفق خواهد  
 شد که حضرت یعقوب در جواب رحیل فرمود منی که بجای احد ائم که ترا از سوره شکم باز داشته و بیشتر  
 از کتاب مذکور این سخن مسطر شد که حق تعالی بتعالی طلب مردم و هارون چنین ارشاد فرموده است  
 لکن بنده من موسی چنین نیست و گفته کتابه خروج و باب سی و دوم چنین است که ابراهیم  
 و احمق اسیر ایل بنکلی خود را باین الی عزیز ملک پس مخالفت آنجناب بمقتضای علم اظهار  
 از طریق انبیای سابقین ثابت گردید و خود چنین باوری نگذاشته است که در رحیل مذکور است که سوا  
 از یکشادی نشاد می دیگر و حیات بود و جواب اولی در مرتب است حال آنکه بعضی کتب معتقد معلوم  
 میشود که از ولج حضرت داود و حضرت سلیمان بسیار بوده اند و هم چنین کثرت از ولج حضرت  
 یعقوب نیز بعضی کتب که مظاهر بیخود و علی هذا القیاس این امر نیز از ان دریافت میگردد و که  
 حضرت ابراهیم و داود و حضرت ساره و حضرت هاجر پس درین امر نیز مخالفت حضرت  
 عیسی بنابر تحقیق بود و صاحب از طریق انبیای سابقین ثابت شد علاوه برین که امام مخالفت از ان  
 خواهد بود که از توبیت حریست بیشتر ثابت میشود و حضرت عیسی را احلال کرد و اندو حکم مذکور را  
 نسخ فرموده اند و باب پازدهم کتاب چهارم قوم است که آن چارواها که با شخوار میکشید یا  
 سم آنها شکافه میبندید آنها را محو پدیدم چون شتر که آن شخوار میکشد و گوشت آن شکافه نمیشد  
 پس آن پاک است برای شما انتهی بالترجمه الفارسیه از مضاری که خود را عیسای سنین و سابقین  
 حضرت عیسی معشیت باشد و خود ابی تکلف نوش جان میفرمود پس البته حضرت عیسی که نیز پنج مجازا

آن پسند است تا نشد حالا که در تورات چنین مرقوم است در باب مذکور معطوف است و خود که همان  
شکافه باشد که در آن نوشته اند و نیز این که شما ناپاک است شما از گوشت آنها هیچ نمی خورید  
الی آخره ماسطور در سابق عبارتیکه از انجیل یوحنا مذکور شد متضمن این فقره است آبائیکم هیچ  
نذا انجیل انهم تقوتون ان ملک ان الذی یمنی ان یجوز فیما و بر تلیم و ازین از اولاد یعقوب بود  
پس مخالف حضرت عیسی فی غیره از طریق آباء عورت مذکور در مقدمه قبله ثابت کردید علامه  
برین فصل و از دم انجیل می چنین مرقوم است و بی ملک از زمان مسیح می سبت از روح و جاس  
تلازمه فیه و اما اینکه من سنبلا و یا کلون فلما البصریم الفریسیون قالوا له هلا سیدک لیعل  
مالیجده عمله فی سبت فقال لهم اما قرأتم صنع داود لما جاع و الذین معه کیف دخل بیت الله  
و اخذ خبز التقدمة الذی للاحیل لکلهم و الا لانی مبعه الا الکهنه فقط و اما قرأتم فی التماوس ان الکهنه  
فی سبت فی البیکل یخسبون سبت و لیس علیهم سبت لیکن انما هنا اعظم من البیکل الخ از  
فقرات این عبارت صاف معلوم میشود که حضرت عیسی مخالف حکام تورات درست بوده  
و با حضرت قولانده آنحضرت در مقدمه اکل سنبلا مخالف حکم تورات بعمل آورده اند و هم چنین  
حضرت داود مخالف بعض احکام تورات کرده اند قطع نظر ازین ان بعض فقرات انجیل یک گونه  
مخالف بعض اضر و طعن بعض انبیای سابقین مقتضای سبک و پس جواب تلین امر مذکور باد و صاحب  
زیاده تر واجب لازم است زیرا که این مازست کردن از دست چنانچه حضرت عیسی در حق حضرت  
موسی میفرمایند و در سابق مذکور شد قول کلامه لیس موسی اعطاکم الخبز من السماء لیکن ابی الذی  
یعطیکم خبز الخ من السماء لان خبز الله الذی نزل من السماء و یهب الحیاه للعالم و این در  
جواب این فقره بود و فرموده اند آباءنا اکلوا الخبز من السماء لیکن ابی الذی یعطیکم خبز من  
السماء و اکلوا الخبز من السماء و فرموده اند که آنحضرت معتقد نزول من سلسله انبیاء

استحسان منتهی ده اند اکنون جواب این را باید در تفصیل بیان فرمایند و الا بطال این بحث مستقلاً  
نمیگردد حضرت موسی صا در شده لازم می آید با حجتی که در این بعضی از احکام تورات نزد صاری  
نفسانی است پس کلام معطوف را قطع از عرض اعتبار است افتاده یاد می رود در مقدمه کلام  
خدا علی لکده الاخذة بلکه برای کامل کردن آنکه ام حجاب رسالتی است علیه السلام و سلم  
این عمل طریقی است و فرموده اند و تفسیر کردن بعضی احکام چنانکه از آنجانب صا در شده است  
هم چنین از حضرت عیسی نیز صا در کرده است پس نصاری را باید که حجاب آنجانب را هم  
تفسیر تورات کنند چنانکه موسی حضرت عیسی است و تفسیر عیسی انداخته یاد می رود در مقدمه کلام  
است که فرستادن کا بیان موسی از احکام عیسی را باید در صا در به سبب اینکه منافی مطلبشان بوده است  
در مقام ذکر فرموده اند که در فصل بیست و سوم از جیل منی بعد از فقره که ترجمه از یاد آنها صاحب بسیار است  
منقول شده که فرموده اند اکثر فقرات در احکامات کتب و فرستادن مذکور شده است چنانچه بعد از فقره شماره  
چندین فقرات است و نقل احکام الاصلیون و یقولون و لا یفعلون یربطون احکاماً لا یفعلون و لا یفعلون و لا یفعلون  
الناس الخ عرض از اینجا تا آخر تمام مذکور و جیل منی است هر که خواهد با خطه نماید و آن  
بعض فقراتش معلوم میشود که آنرا هم در بیان احکام نیز از حقیقتی دیگر دیدن اکنون باید در صا در  
بیان کنند که هرگاه در اینجا چنین مذکور بوده اند که کلام نشان قائل عموماً خلق اقامند و در کلام مسطور  
عیسی که متضمن تهاقت لازم می آید پس علاج این چیست علی بن ابی طالب برین پیشتر معلوم کردی که جواب  
فرستادن نیز حضرت عیسی را در نشان و در جیل منی مذکور اند پس این بقوله هم که هر چه ایشان شمارا  
نصرا یند شماران عمل کنند کلیه و بهت می آید آقا که یاد می رود و باز فرموده است که نوشته از بعضی  
گنبد از این تفصیل این امر ثابت نمیشود که جمیع احکام تورات عمل کردن واجب لازم است بلکه  
حضرت عیسی که حکم تفصیل چنین مذکور برای این فرموده بود که آلهامی است که حضرت عیسی را در بیان

مردمان مطلق غیورند کما لا یخفی علی العاقلین فایده پادری و در مقام دیگر اتم اگر مطلب حضرت عیسی  
 همانست که پادریها حسب فمیده اند پس چرا حضرت عیسی تلامذه شان در مقدمه اکل سبزی نبوت  
 از حکم توریت مخالفت نموده و چرا شتر را در سنت گردانیدند حال آنکه در توریت حرمت این  
 مذکور است و چرا انصاری توک را می خورند و چرا خود را با وجود آنکه آنهم سبزه است توریت  
 حرام و نجس است بغض اینهمه که آسان است که شکل نیست که در باب بیت و هفتم کتاب  
 اعتقادات از کتب توریت چنین مذکور است هر که در چکهای این شریعت قائم ماند و عمل نماید  
 بر او لعنت همه کلمات مکتوبه آیین نبوی بالترجمه الفارسی پس اکنون ان مردمان که برخلاف  
 حکم توریت توک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه با کلیه سنت پر دار اند حال آنکه  
 حکم آن بحال نشد و جای در توریت و او رفته است بیان فرمایند که این لعنت بر  
 کدام کس میشود و فایده پادری و نزدیک شخصان از انهم و مندهغان حقیقت نبوت نیهم  
 پیغمبرین است چنانچه پیغمبر رقی بودن جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 ثابت است و حال انصافان نیست که چنانچه بعضی از شیخا ص از ایشان انکار حقیقت  
 نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند چنانچه بعضی از شخصان  
 حضرت عیسی حضرت موسی را پیغمبر رقی نمیدانند و از بیان پادری صیاحبت مطلق این امر  
 ثابت نیست که آن کواهیهای پنجگانه که در کلام شان مذکور شده و حضرت موسی و  
 حضرت عیسی متحقق بوده و اینحضرات پیغمبر رقی بودند پس حالیا پادری صاحب را  
 نیاید که بر امور مذکوره او را مقبوله قائم کنند ترجمه قول فی ثبات  
 خصه سوم اکنون ما انکار را باید نمود که این سند پادری صیاحبت محمد صلی الله علیه و آله  
 بوده جواب خصومات اکنون در جواب انقاوت پادری ثابت میگردد

همچو آنکه در رسالت از جناب برسیان ت ثاب صلی الله علیه و آله وسلم چند نوشته و بهر چه یاد یکی  
بود که در آنست همه تقوّل بلا طائل و باطل و حاصل نیست ترجمه قول بی ثبات  
اول نشان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پاکیزگی و پرستش کار نیست لیکن پرستش کار بی و پاکیزگی  
صلی الله علیه و آله وسلم از دلیل قرآن ثابت کردن محالست چرا که از مقامات قرآن ثابت است که محمد صلی  
الله علیه و آله وسلم صرف از یکون قناعت نمی نمود بلکه در نهایی وسیع بار بوده اند و برای بکینا و قرار  
دادن خود درین ایام گفته که از حکم خدا استند آنچه هیچ پیغمبری نگفته چنانچه پیغمبر مسلمانان مقرر است  
اند و از بسیار مقامات قرآن هم ثابت است چرا که مرقوم است که هر قدر بماند که او بخواند و ثابت است  
چنانچه بسیار است در همین کتب و اینها الله انما احلنا الک انما احلنا الک الا فی آیت  
الله و ما ملک یمینک ما افاء الله علیک و ما اعطاک و ما احلنا لک و ما احلنا لک  
الا فی ما جاز معک و امر او مؤمنه او هیست نفسها لله انما احلنا لک ان تستنکبها  
خالصه لک من دون المؤمنین یعنی ای محمد خالص را عورت های آن عورت های مسلمانی  
شان تو داده و هر آنکه مال است تو باشد که در دست تو بسیار و الله و ختم این عم تو و دختران عات تو و  
دختران خال و دختران غلام تو آن فائده طاعت است که از تو و عورتیکه باشد مسلمان اگر بخت  
خود نبی اگر نخواهد بدی که او را در کجای بکند این فقط برای اوست و هیچ مسلمانان بی ایستادگی نیست  
ابو محمد صلی الله علیه و آله وسلم خود را چنین و دیگری نماید پس پانی سی آن حلال است و شوهرش را هم چرا که او  
زوج نبی خوانده خود را یعنی زنی را که بخت چنانچه وسیع بار معیت و م نوشته است و از تقوّل الله  
انتم الله علیکم و اعطکم مسکن و حاکم و ما افاء الله و ما اعطاک و ما احلنا لک و ما احلنا لک  
مبدایه و تحسنه الناس و الله احسن الخشایه و ما احلنا لک و ما احلنا لک و ما احلنا لک و ما احلنا لک  
یکون علی المؤمنین و فی الزواج ادعیاءهم و اذ افضوا منهم و طار و کان امر الله

وَقَدْ مَكَانَ عَلَى الْمَرْكَبِ حَتَّى إِذَا وَضَعَهُ اللَّهُ لَهُ حَقَّهُ وَكَرِهَ كَقِفْتِي مَا لَمْ يَكُنْ لَكَ رَأْيٌ لِحَسَنٍ  
وَتَوَاجِهَانِ كُنِي كَمَنْدَارِ نَرْدِ خُورِ وَجُو خُورِ وَبُشَرِ لَئِنْ تَقَبَّحْتُمَا لَيُخَوِّبِي دَلَّ وَكَيْفَ كَرِهَ الْكَاشِفُونَ  
از اینجا خود تو می ترسیدی از مردمان از اندیشه ترسیدن دیدار ترس که گاه دیدت کم کرد در انصورت  
غرض و او را در کج شتو وادیم تا نماند یکی سنان از گناه در کج کردن از زمان سپهر خوانده خود که آهنگ  
تمام کنند از ایشان غرض و دست بکم کردن اندر غیبت هیچ مضائقه نیست پس مرا که مراد داده و بعد برای و  
این پکنه که می سپهر کاری بودت نماید **جواب هشتم** شنیدم آنکه کثرت ازواج با وجود تنویر  
و تحلیل جناب نبی ع که سلسله اسلافی اتفاق سپهر کاری نمیشد چنانچه از انبیا یستقیم کم کثرت ازواج  
چند تن سپهر شهادت کتب بقا است پس هر چه با در ضیاع چنانچه در کتب کورس سپهر با کتاب صلی  
علیه و سلم نموده اند بعینه بجانب آن سپهر چنانچه با در و راجع نیست در حال حضرت یعقوب سطلو  
است که از و از ایشان چهار بوده اند و در حال ملبا و در قاف در باب ششم کتاب پندش مکتوب است  
هرگاه رحیل یکد از وی و لا یعقوب نبود پس رحیل از خواهر خود و شکست و یعقوب را گفت که مرا هم بپای  
بده و اگر نه منی اجم در آن به کام نسبت رحیل است ششم یعقوب شنیده که گفت من مگر بجای ایلم  
آنکه از انبوه شکم باز داشته و گفت من کثیر من ملبا حاضر است او نزد یکی از پسران خود می ایستد که  
خام من هم از وی آبادان شود و او که خود ملبا را داد که من نمی شود یعقوب را و نزد یکی که ملبا خا که نزد یعقوب  
پسر می ایستد از من رحیل گفت که خدا او من را و او را من هم شنیدم مرا نیز یکم سپهر و اندوای نام و او را و نه نام  
کثیر رحیل ملبا باز حمله شد از یعقوب سپهر و ملبا نیز رحیل گفت من کمال خود را با خواهر خود را و ختم از غایت  
ادم و او نام هر انقیاسی که داشت هرگاه لیا دید که از رسیدن ملبا غایت خود و غایت یعقوب را که زن او  
شود پس انقا کثیر را نیز یعقوب یک **پنجم** ایلم ان قاضی خدا را می شنید و حامله شد و فرزند خیم  
یعقوب را می شنید ایلم ان قاضی خدا رحیل را که کرده او توجع شد و رحم او را کشید و چنانچه شد و سپهر را که گفت

که خدا از من عار را دور کرد و او با من نیاحت گذشت و گفتی که بیواه مرا فرزند دیگر هم خواهد  
داد و درگاه از رحیل یوسف پیدا کرد پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا خدمت  
کن پس رحیل خود را ملک خود و من زبان مرا و فرزندان مرا که برای تان خدمت تو کرده ام  
مراجعه کن ای ابراهیم سطر عرض اعبادت مذکور که کثرت از واج حضرت یعقوب ثابت کرد پس  
هر چه پادری صاحب از جانب نشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالت  
صلی الله علیه و آله وسلم است و طریقه بر نیست که حضرت یعقوب را رحیل لیا را که ما هم بر دو خواهر  
حقیقی بوده اند بمعیت هم که در طریقه از واج خود را آورده اند حالا آنکه از تولد مقدس  
حرمت و معیت آنکه کور ثابت است و موافق هلمن در شیر نیست مقدس  
جناب رسالت آن صلی الله علیه و آله وسلم جمع بین الاختیار آوردند و جای  
پادری صاحب بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرستش کار نیست  
است یا منافی از و هر چند که آنرا کور از عبارت مسطور هم ظاهر میگردد لکن برای  
توضیح عنایت دیگر از تورات بر حمله فارسیه مذکور میشود در باب بیست و  
نهم کتاب پیدایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده و نام کلانی  
لیا و نام کوچک را رحیل بود و لیا شپره چشم و رحیل خوشتر و خوب صورت بود  
و یعقوب بر رحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو را رحیل مفت  
سال خدمت تو خواهم کرد ای ان افاض و بوقت شام چنین شد که او دختر خود  
لیا را حواله او کرده و او را و می نزدیکی نمود و لابان گفتن خود را لیا را دختر  
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا  
بود پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی که من برای رحیل کرده ام و

باز برای چه از من بد غایب می کردی پادشاهان گفت در ملک این رسم غیبت که کوچک است پیش از  
کلان نشاید که غذائی دهند همراه این یک هفته کامل ساز و تا او را نیز بعضی محنت سخت سال  
ذکر که تو برای من خواهی نمود و ترا خواهم دید و ای یعقوب همچنین کرد و موقت این ایام تو  
در آنوقت وی نشاندی که جدائی دختر خود را پس بگو که ده دلاوی اکر ما افید و آن چهار  
توریت که مخالفت جمع بین لاجتین ثابت میشود نیست که در باب بعد هم کتاب اخبار بدو  
است و تو نیز با خواهر و کبریا بر تنگی و راجع ظاهر خطائی در زندگانی اولین که این خوانید  
اوست انتی نارویا نقله آنی پادری صاحب بیان فرماید که این عاشق گردیدن بر دست  
و کبریا و در اشتباه مقاربت که حسن که از عبارت مرقوم ظاهر میشود و جمع بین لاجتین  
بگردن سنانی بگیرد می میرد کاری است بانه با جمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی سنان  
و علی السلام که در چندم چنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفرانی هزار  
صومیل مرقوم است و ولد داود بنون فی جبرون بکره عثمان بن اصفیام الیر و علیه  
ثابت کالات بن ابیغال امرأة نبال الکرمی الثالث یمنی لوم بن معکا انیه علی ملک  
جاشور و الرابع از دنیا من حیث و ابیاس سقطیا بن فطیل و السادس شیرعم بن  
حکما امرة داود و هلا ولد داود و جبرون انتی و فصل حسن چنین نیکو است  
و تزوج داود و ایضا سنان و سمری با و شلیم بعد بحیه من جبرون و در فصل اول سفر  
اول پنجمین سطر و بعد از اقبال ان داود و الملک با طعن فی پس من شاخ و که جداگان  
نیز ترا شتاب و لم یکن یستدق فقال له عبیده فطلب لیسدا الملک بتا عذری قوم  
بن بدیه و مخدو و تصحیح مع سنان الملک تعانق و تدفیه و طلبت فماتة جمیلته فی جمیع حدود  
بنی اسرائیل فوجدت ابی شلیم و فالتوا بها الملک کانت القباة بیئته جمیلته جدا



[illegible]

افاده پادری لیکن بر سر کار می و با کنونی محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اولین فرقان ثابت درین  
 مجال است هرگز محال نیست بلکه ممکن است آنسان ترین امور است چه اگر در قرآن مجید جای مذکور  
 است که آنجناب رسول خداوند و از جانب او نازل شده اند چنانچه از جمله آیات و سوره ها  
 رسول الله و الذین آمنوا معی صلیوا علی الکفار و صلیوا علیهم و صلیوا علیهم و صلیوا علیهم و صلیوا علیهم  
 است پس تقوی و بر سر کار می آنجناب ثابت کردید و از حج آیت قرآن مجید ظاهر شد که در  
 حجه امیه منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شد و چنانچه پادری آنرا ذکر کرده پس از  
 ران معلوم کردی که آن بر کذب نفس الامر منافات با بر سر کار می ندارد و علاوه برین در سوره  
 هین چنین مذکور است **لَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسْمَائِهِمْ** محض آنکه تاز رسول  
 منسوب و بر سر کار می پس با کنیزی و بر سر کار می آنجناب ظاهر کردید چه کسیکه با کنیز و بر سر کار  
 نبی و پادری از حضرت اوستقیم از مخالفات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده **لَا تَسُبُّوا**  
**الَّذِینَ یَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَسْمَائِهِمْ** پس معلوم شد که آنجناب معصوم و مبارک و ناز از کتاب  
 و از بیاض امور منافیه اتفاق بر سر کار می و الا امر کرد آیت مذکور حکم اطاعت و تاسی آنجناب علیهم  
 و آید و دیگر دید و تنوای آیات مذکوره از دیگر آیات بسیار اشبات امر مذکور ممکن است که احاطه آنها خارج  
 است از نظر این ساله مختصر افاده عیسائی و برامی سیکینه و فراداد خود درین ابدی نه افاده  
 هیچ پیغمبر کانی کفیه معلوم کردی که برای حضرت یعقوب و حضرت داود و پیغمبران دیگر از واج بسیار  
 بوده اند پس جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در امر سطوتی و اقتدای پیغمبران  
 سابقین بوده پس بدکانی بجای آنحضرت نمودن و در حقیشان طعن و درستی پیش آمدن در  
 حقیقت سوطن طعن و تشنیع نمودن و در حق انبیای مذکورین الطیاء و با بدین لک افاده پادری  
 چنانکه مرقوم است که هر قدر زنها الحاح استغفار بدری و اتوب الیه این امر در یک مقله مرقوم  
 است

نیز مرقوم می باشد که هر قدر در بنا که می نویسد صلی الله علیه و آله و سلم بخوانند آنها را بر ایشان حلال اند  
و این است که اگر مستطوع در مقامات کثیره مذکور باشند پیش از هر چه باید در صاحب دعوی کرده در دفع بیعت  
آن حضرت بجهان ابد جنات سال تمام صلی الله علیه و آله و سلم را کی جمع بین الاختین که آن حضرت یعقوب  
واقع شده است بوده و کما آنجناب محرمات نشسته در ضاعویه زبان ذات النعل اندون تحقیق طلا  
برای خود حلال نیست اند پس این یکلام نباید در صاحب فقط برای غرض احوال صادر شده است فاذا  
پادری بپانچ در سیار نیست و دو چنین مکتوب است یا هاب الله فی آخر الایه و الرحمة اگر پادری صاحب  
را با اضاف تصاف چه در ترقه ام علی بن ابی طالب که در حاکم ترویج جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
بوده اند که میفرمود برین تقدیر خوبی ظاهر دیگر و بیکه نسبت از وجع حضرت عثمان بن عفیر و آنها بسیار  
گفته بوده اند پس طعن کردن بر آنجناب نیز نسیب نیست این است که نوشته اند فقط برای کفر  
دادن بجام نیست یا جمالی است شهادت الیه مخصوص عود نیست که از ترویج آنها مخطوب بین الاختین  
اللازم نیاید نیز است مذکور مخصوص است نه دعوی از زبان شوهر دار و باعدای محرمات نیست نیز برضائیه  
الی غیر ذلک و تعبیرین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان ارجح که در حاکم تقریر  
آنجناب بوده اند پس روشن است مذکور در مقام بیفایده محض است غرض محال متوجه است که این  
پانوی بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صد بار از لوح و سپهری شان بوده اند طعن میکنند و  
بجناب سال تمام صلی الله علیه و آله و سلم که از لوح شان نسبت باز لوح این هر دو عالم جناب نبایست اقل قلیل  
بوده اند حسدی نماید که در یافت باید که پادری در اعزالت بیت مذکوره حاجا غلط کرده بخلاف آنکه است  
گویی یا ایها الذی یکتسب بوشیه و چشم بین فقره ان از الدنیا الی غیر ذلک و این علاما صریحه دلالت  
می کند که پادری صاحب فراوان علم خود صرف هم خوبی بخواهر صرف نموده اند و لفظ اعنی که  
در میان آن ترجمه نوشته اند بر سر اصل معنی محلی است چشم بین جمع است لفظ عوت که بالفاظ تمام کرده

اندر ترجمه فارسیه پیش بلفظ اهورتیا مذکور گردیده الی غیر ذلک پس این تعلیف خبیث بر سهاله تصنیف  
 نگردان بهتر بوده که مشهور و معروف است بشعرا تا روشن گفته باشد عیب نه نشنیده باشد  
 اما در یادگیری اینها مقدم است که اگر چه صلوات الله علیه و آله وسلم خوانش و جود دیگری الحکم بر کوه انجمن  
 اول مذکور جهت نبوت انجمن تاثیرش گردید پس اگر احیاناً در شریف انجمن حتی انجمن  
 هم وارد شده باشد که عقل کل می آید بعد از شکره شمار و تا هم قبول کردن آن واجب لازم است  
 چنانچه جمیع این انجمن را نیز نمودن نسبت حضرت یعقوب است و در انجمن پس طعن کردن بر نسبت  
 حاکم سلطنت صلوات الله علیه و آله وسلم که در فضل الامر و بیگانه و ادو قیامت تبصیر نیست  
 مبراهیم بنیوچه اکنون معلوم باید شود که حضرت داود و داود و چونکه در شریعت شان این امر نبوده که  
 زوجه دیگری که ایشان خوانش نمایند بر شویشین مخالفت و طلاق دادن و لازم شود و بشهادت  
 بعضی که در شریعت زوجه اموز یا در حین حیات او بدین حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم  
 علی الاطلاق ایضا باید مقاربت نمود و چنانچه این حکم گردید و مشهورش و در یاد مذکور را بر  
 دعوی امر شما و در هرگاه او قبل کردید انقورت را گرفته در محل خود داخل نمودند و از همان آن  
 بر جاده و حضرت سلیمان شمول شد و چنانچه در فصل یازدهم سفر فانی ایضا موصول مذکور است فلما کان  
 تمام شد فی الموضع الذی یکینم الحرب برسل ایوای و عسید و منجم جمیع بنی اسرائیل فقلوا ای عیون فقلوا نحن  
 فاما داود فبقی فی و سلیم فلما کان بعد النساء قام داود من فوق محاسبه صعد فوق السیث تیشی فوق قصر  
 فیصر با مرآة یستقیم فوق سیه و کانت المرأة حبیلة جدا فاسل داود برسل عن المرأة فقالوا له نه شیخ استنه  
 اخینام امرأة اوریا الجاثانی فاسل انیها داود رسلا و قولها الذی فلا دخلت علیه تطهرت من طهشها و حل  
 علیها ثم خرجت و رجعت الیها فحملت المری و ارسلت الی داود و اخبرته و قالت ایتی فدیلت  
 فی رسل داود الی یوای رسلا و قال برسل الی اوریا الجاثانی فارسل یوای فجاءه و زیاده الی و یوای

٤٦  
 اور ياعن الشعب عن يواسف ومجلى به ثم قال داود ولا اور يا نزل الى بيتك وارجع واشل فخرج  
 من عند الملك واما الملك فكان يبيع بجانزه فمقدور يا على باب الملك مع عبده الملك لم ينزل  
 الى بيته وداود ان اور يا لم ينزل الى بيته قال داود لاجل حشمت من السفر ما كنت تنزل الى بيتك  
 قال اور يا لداود ابوت عهد الرب واكل رسولك تنزل في انخيام ويواسف سيد  
 وعبده الملك منى نزل في الصحراء وانا اطلق الى تشرى واكل الخبز وادخل الى بيتي لاجل  
 وحيات نفسي اني ما فعلت هذا فقال داود لا اور يا اصبر اليوم واذا اكلت غذا رسلتك بقي  
 اور يا في اور شليم كنت اليوم فلما كان في الغد دعاه داود وفتن عيني في انما يبيع  
 سيدا ورفقه عبد الملك مع التجار في لم ينزل الى منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الى  
 يواسف كتابا وارسله مع اور يا وقل في الكتابات كذا اصير اور يا في اول الحرب واذا اشتبك  
 الحرب ارجعوا وتركونه ووجه ليقتل فلما نزل يواسف حول القرية واقام اور يا مع يواسف  
 فخرج اهل القرية فحاربوا يواسف وقتل هناك قوم من عبيد داود وقتل اور يا الحجاب في ايضا فارب  
 يواسف الى اور وانه خبره جميع ما كان في الحرب امر يواسف الرسول فقال له اذا فرغت من كلامك  
 للملك فاعتبارك يا به كل شيء كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لماذا دونتم من سوريه  
 لي تجاروا انما تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرونكم من قبل بيتك بن جدعون افسس انما  
 يرونه امرأة يقطع حارس فوق له وروما في تبين فلماذا دونتم من السور او قال هذا القول قل  
 ان اور يا انما في عبدك قتل فاطلق الرسول الخبره جميع ما قال له يواسف وقال الرسول لداود  
 حاصرا القوم فكانوا ثورا وخرجوا الى اخضر وجار بنا هم حتى صرنا باب القرية فمرونا الذي  
 كانوا فوق له وروما قتل من عبيدك اهل الملك قتل اور يا الحجاب في ايضا قال داود  
 للرسول قل ليوا انما يشق عليك ذلك لانه قد يعرض في الحرب مثل اور يا شجاعة صبر

۷۷  
حاکم القرية وبلغ عنيها ما يجرب فانك تقبها وتخربها وسمعت امرأة اوريا الجاثاني ان زوجها  
يقاتل فاحت على زوجها فليمت ايام من ماله ابريل ما بود فاخذها وادخلها اليه فمضت صايرة  
له المرأة وولدت له ابنا وسمي اسحق اما في ذلك الوقت خلاصة الكتب فقرات انيغبان رعائيت  
اختصار ايمست كه هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید كه جنگ ان ممكن بود ده داود  
يو اب غلام بن خود را بسوی دعوی فرستاد و پیراهن ان همگی ابراهیم بن ابراهیم بن داود و چهار فرقه  
مردی عوز اقل نمودند كه كه در بخت فرود آمدند لكن در این وقت ابراهیم بن داود هرگاه دشنام قریب  
شد بر او بر سر او افتاد و با او افتاد و فرامیدن آغاز كردند پس انی را كه بالای نام خود  
بر زینة غسل میکرد و نگاه نمودند و ان زن خیلی صاحب جسمی جلال بود پس حال ان زن را از مرد  
كه بافت فرمودند ان اظهار كردند كه ان زن زوجه اوريا جاثانی میباشد بخت اختیاج ام است پس  
ان را بر او سر ان زن را بسوی خود امل رجوع نمودند هرگاه در این مدت و در خصی پاک شد ان وقت  
با وی نزدیکی كردند بعد از ان وی بخانه ان زن رفت پس پسب این معامله حامله شدند و بخت  
داوود كفته فرستاد كه وی حامله كرده است حضرت داود اوريا جاثانی را از نزد یو اب  
طلب فرمود و از وی حال عوی و غیره پرسید گفت كه پر و خجانه خود فرود آورده است و بخت  
و غسل غل و برای انعام و جائزه وی عظم فرموده و اوريا از ان مقام برآمد و بر در قصر داود بار خویش  
گشود و بخانه خود رفت مردم داود را خبر كودند كه اوريا بخانه ان زن رفته پس داود از اوريا  
فرمود تو از سفر آمده سبب چهست كه بخانه ان نیمیروی او را عرض نمود كه تا بوقت عهد خدا و  
ال یهودا و آل اسرائیل كه قوی خیمه ما هستند و یو اب هم از ان زن و بنده های قایم شاه  
وقت در میان من و تو كس كه خستید كه چون بقیاق خود روم و اب و طعام خودیم و از روی  
خودم بیشتر شوم و اسكوند خود بجان من كه انما دمن نخواهند هرگاه حضرت داود ملا حظت نمود كه

[illegible]

مکروه فرزند شما خواهد بود و عرض مقصود مذکور را بسیار تکمیل آن ذکر کرده ایم هر که را  
 محظوظ باشد بجانب فضل و برادر کمالی جویند و ایند که نیم بضرورت است و اگر چه  
 امور مذکور کذب محض نیستیم و در این کتاب از انوار الزلوت قبایح منبسطه باین پاکیزه  
 گاشتن آن و کتاب باعظم و حقیقت نزد ما فتح قبایح است لکن خوشا حال آن که در  
 حق آنچه که چنین امورند دست می پذیرند و نیست چنین قبایح و شنائع را بجانب بیای  
 انظار در دست می انگازد و العیاذ بالله من ذلک ان بعضی از این است از یاد ریاض  
 و قرآن و بعضی از این که در بعضی قبیح مذکوره را که بشهادت بعضی کتب عتیقه مذکور  
 انخل حضرت داود و عاصدا بر دیده و فساق و فجار نام اشرف هم از ایشان اموشنیه  
 افکار و کبراه در این دنیا پیغمبری و تقویست خدا می شناسند و پیغمبر خدا که کای از علما  
 شان هم چنین کلمات استنبیح که ذکر کرده شد صا در شده و پیغمبر کرده اند یکی موافق حکم خدا  
 بعملی و رفته اند بجهت اعتراض طعن میکنند و کاش باین پیغمبر بودند که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم بوجه کدام کس از العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انتراع نموده اند و از  
 مطلقه نیز بداند که انجناب صلی الله علیه و آله و سلم کجاک کرد پس فرزند کور بعد ازین واقع شده که  
 خود زیاده انیکه جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا منع فرموده بود نذرین مذکور  
 را اطلاق او نپذیرد و وجود این در کجاک کردن نازن مذکور که اهی مقام اعتراض ثانی ماند  
 افاده پادری چرا که وزوج پیغمبر خوانده خود زید یعنی زینب را نیز نکند است چنانچه در بسیار  
 بیست و دوم نوشته است الی آخر الآیه و الترجمة الی ما در نصیاح کلام را قلم چندین الفاظ که  
 انبیا و ائمه علیهم السلام در حق حضرت داود و عزرا تحریر نمایند که موافق  
 و کتابهای شما ایشان را در این باب و العیاذ بالله با وجود چه نام بودن هم مذکور



نه در حق جناب ارباب است مصلی الله علیه و آله و سلم که هر چه ایشان گفته اند موسی حق صواب  
مطابق حکم نبی است اما رباب محل آمده اما موسی نیست که در حق صاحبان مرتبه و مقبول  
تعالی است این الفاظ در مشتی است که از نظر تقریر و محکمات خارج نیست ناشایست پس  
تعجب است که یاد در صواب چگونه است و تخریر امثال کلمات مسطوره نهادت فرمودند و از  
مال کمالند نشانه نمودند عرض است کلام مذکور در وجه عدیده مسطور شد و وجه اول نیست که  
این تقریر را بصورت اول در صواب که یاد در صواب که کرده اند نهایت محل تعجب  
است زیرا که بر هر صاحب فهم و ذراک ظاهر و آشکارا که این الفاظ ~~در حق صاحبان~~ نیستند  
نمی تواند شد و در میان وی و مقبره است بطوره اصلا لکن علقه نیست که در سبیل مدلول  
باهد که می باشد وجه دوم نیست که همیشه از سخن فیه بنویس جناب رباب مصلی الله علیه و آله و سلم  
در امانده قاطعه ثابت که دریم پس هر کجا استجاب پیغمبر حق بوده اند هر چه استجاب کردند همه حق  
و صواب و مطابق حکم جناب رب الاربابی که بوده پس اعتراض طعن بر طریقه شان کردن در حقیقت  
بر جناب باری بخیر است طعن و اعتراض نمودنست چه سوم نیست که هر شخص عاقلی باید اندک از نظر  
تفتن زبان کسی سیر حقیقی صلی کسی نمیشود که احکام این را اعم تر است بشود پس اگر از مطلقه نهید  
مجلس سالت مصلی الله علیه و آله و سلم کجاست که درند پس بفرجه قباخت آمدند که مخصوص جناب  
ربا لیماب مصلی الله علیه و آله و سلم نبود بلکه جمیع مسلمانان حق سبحانه و تعالی این امر را که بعد از اطلاق  
پس از آن شبی خواب پس از وفات آنها اگر خواهند از روح شان کجاست نمایند مباح گردانده است  
چنانچه در آیتی که پادری نقل کرده اند که در حدیث است که از زبانی فرزند گفتن نزد  
عقلا احکام پیغمبر صلی تر است پیشوای طعن کردن بر او ~~چون~~ تصفیر است با جمله  
بدرسد علمت حاجت و سنی که گفته اند این امر هم بوده که بر سبب خواندگار احکام پیغمبر حقیقی جاری میگردد

میزد و بعد موت پدر نجاری و بر امیران میزد و زنانش محارم خود را بر وی میزد  
 تا محرم می نمودند پس برای مردم این میهای باطل خود جناب رسالت مآب اصل ما را  
 الاطیاب حکم سر ایا صواب حضرت بیک الارباب کجای مطلقه زید را واقع هر دو دندان  
 بدو عثمائی کفار با کلبه از خاخر خلق محو زائل و از صفحه عالم غیب می نابود شود پس برین تائید  
 و تفریح دین و مردم بنای بدعت معتمدین طعن کردند و میخواستند تا بویب شمردن خیلی از عیان  
 الصدف مقام تعجب است و اگر و رانی پادشاه صاحب کجای نیکو طعن و جناب رسالت  
 مآب علیه السلام و حکم می نمودند که ما میخیم که او را و این شعر است چه شرم بدانش که کرده  
 با عیب نماید نهش در نظر و چه چارم نیست که از کتاب تورات ظاهر شود که حضرت ابریم  
 زوجه خود را با بیعت خود بهی موهف کرد آینه هاند لعن از م نمی آید که ازین گفتن  
 زبانی ایشان همه مقتدی آنجناب العیاذ بالله بدان علی قباب حرام گردیده باشند و  
 حضرت لبر ایتم که باز بران معظم متصرف شد پس معاذ الله خلاف اتفاق و فعل شنیع فساد  
 و فحشاء اعلی آورده هستند و اگر از زبانی گفتن هیچ نیست و نسو طلب ثابت کردید در باب دوم  
 کتاب جدید این مذکور است و هرگاه او نزد یک مصر رسید ازین خود ساری گفت بنی من  
 منید انم که توزنی جو بصورتی چنین خواهد شد که تر مصر بیا خواهند دید خواهند گفت که این  
 در وجه و دست پس مرا خواهند گشت تر ازند خواهند گشت تو خواهی گفت که من خواهر اویم  
 تا که از نسبت خویشین شود و جان من بوسیلهات سلامت یابند من بعد از تمام هرگاه در مصر  
 رسید و دران هنگام مصریان آنوقت را فریادند که نهایت موهف و رعد است و امیران فرعون  
 را در آنکریستند و محصور فرعون را کجاست و نمودند پس آنرا در محل فرعون بردند و وی  
 آنرا بران احسان کرد که او کو سفند ما و بنما و خرما و غلام ما و کنیز ما و ما

و به نظر بایست که آنکه فرعون و خاندانش ابرای ساری زوجه ابوبکر مستخیرین قسام زمین  
بر دین اوست فرعون ابرام را طلبید گفت که تا من این چه کردی چرا تو مرا گناه نمودی که از  
زوجه من جدا نمودی چرا گفتی که دی خواهر من هست حتی که من در آنم تا که از از و نه خود بسیار غم  
این زن است تو او را بیکسر بر سر آنکه فرعون آدمهای خود را بر آن می حکم کرد آنها و از و نه  
ایش را مع تمام آنچه از انشاده در متن یادداشتی ترجمه ذکر فی الکتاب اند کورنی هذا المقام  
و همین امر حضرت ابراهیم را که به صاحب پادشاه قسطنطنیه و واقعه شد و هم چنین حضرت  
اسحق هم زود خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل دوم کتاب مذکور است و حال آنکه  
مسطور است و چه شوم نیست که در زود است مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران  
حقیقی شان را لیا و لیا و لیا هم بریده یا بطریق که معاذ الله دختران ایشان را از شراب می خورند  
و هرگاه هست بیوشی گردیدند با ایشان هم بستر شدند و از خود باسدن که در آنوقت پس  
الآن با و در صاحب بیان فرمایند که اگر بیکسر که ابرام قسم پانگی و بر سر کار می نود و هرگاه  
چند کات شیعه منافقین بی نبوت نیست پس فعال خواب ساتما صل الله علیه و سلم که  
بیج فعل از آن اقبل کناه و عصای آن بود چه منافق نبوت خواهد بود هر چند تخر حال بشا و لیه را  
عصب کمال شایسته و فصاحت هر کردیم کو ارامی کند که مقتضای اینک نقل نفر کفر نباشد  
چنانچاری ذکر کرده میشود در باب نوزدهم کتاب پیشین که در وقت باز لوط مع هر دو دختر خود  
از غم زکوه رفته سکونت اختیار کرد و چرا که او و سکونت هر هم ترشید آنگاه وی و هر دو دختر  
در یکند رفته سکونت اختیار کردند و کلان از دختر کوچک گفت که بیدار موی کنن سال است  
زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا هم پس بیکدیگر مادر خود را شکر  
خوایم و نماز وی هم بفرستیم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم آنگاه که ایشان را بستاند پدر خود را شکر

خوراندند و در آخر کلامی گفت ملازم خود بپوشند و بی بوقت خوابیدن انداختند و بوقت برخاستن  
 او را نشناخت بر کاه روز و جمع شد کلام آن که کج گشت که بنشین شب من باید بخوابم  
 ما بر آن شب نیز شراب خورایم و شکر توزفت از وی بپوشند و تا که ما نسل بدین بپوشیم  
 هنگام ایشان بدین خود را در آن شب نیز شراب خوراندند و دختر کوچکی حاشیه با وی خوابید  
 سگی او را بچم بوقت خوابیدن و بر تخت نشناخت پس هر دو دختر لوط از بدین خود حاشیه  
 و دختر کلان یک پسر را مید و با شتاب نهاد که او پدر کلان را بپوشاند که الی الی و هم چو  
 اند و دختر کوچکی که بوی ماه و نسک پسر را مید و با شتاب بن عجمی گذشت و او پدر کلان بنی  
 عجم است که الی الی و هم چو دستند انبی و نصیحتا چقدر اند عیان حق شناسی مرتبه انبیا  
 و اول نبویه صحت آنکه را محقق و نقل میگردانند که چنین مضامین است و در آن بند که کرده  
 اعوذ بالله من شر ما فی حقینک اللهم و المسندة اکنون نامتو بپوشیم چنانکه غلط بادی پس  
 معلوم باید کرد که قطع نظر از غلط کثیره که در باره ترک جواب بادی مذکور در نقل است  
 مسطوره واقع شد این غلط محیی باید دید که لفظ امسک که صیغه امر است فتح حرف آخر  
 فتن کرده است و این غلط صریح مشاهده کنید که فقره های اخیر آیت را با این آخر آیت  
 ذکر فرموده فیما فرض الله له سبحانه فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له  
 که در ترکیب علی واقع منصوصه الآخر نوشته است و نیز لفظ اعنی در ابتدای ترجمه پیشم نقل شد  
 نهایت تعجب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه نقلی نیست  
 و بجا آورده میباید و ترجمه این فقره که میباید و گفته ام الله فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له  
 جرح فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له فیما فرض الله له  
 بنیت درین امر که قرار داد معنی و بی معنی ازین صاف ظاهر شود که بادی بنی فقره مذکور

[illegible]

بالربحی الذی یجی علی بنو داود الی و صیر لی نبیا قال انی ارسیت الیوم حتی اقبل اذ وینا  
 و ارسلی الملک سلیمان نبیا ینزل علی ذی القلقی باذنی و اذ وینا فمکله نهری من سنده امرنا ان ینزل علی ذی القلقی  
 یا ذویهم سفرد که چهل و نه بیت می آید که کان بخند که سلیمان غوی نسا و توبه طلبه مال لی الله انکر و کلین  
 سلیمان بد مثل کان طلبه او و ارسیت سلیمان عشرون آلهه الیهیند نین کامیست که انوش ملک  
 طبرستان غوی از کتب سلیمان الصبح امام الرب لم یم عمل بعد عباد و شکل او و ابیه نبیا سلیمان  
 و نک میسج کاکاموش که بواب فی الجبل الذی قدام اذ شلیم و ملکوم الله نبی غون و کذلک من  
 بجمع نسا الخ بابله جعل ابن بر وضع یزحمن و یخرن فغضت ارسیت سلیمان قال علیه  
 عباد الله اسر علی الذی ظلمه لم یمکن بهاه عن الامل ان الی متبع الله الشعرب لم یحفظه الامر  
 انی باذی صاحب باذی و ارسین خواجه می خواند بود که سنده او انها جانب پیگیری این کتابهای  
 کرده اند شکرند و اعتقدند من سنده ملک القبیل الخ الی الا قبله لا یغنیین ضلوا و استبد  
 سلامه علیهم اجمعین قرین فرماید که با وجود سنده این قبیل کجا تقوی میریزد کاری نباید کرد  
 باقیاند ترجمه قول بی شبات سخن دوم اکنون غور باید کرد که در محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم نشانی اخبار بوده یا نه از آنچه رسالت او که اسی بود و بسیار میسوزد قرین  
 در سوره فرقان مکتوب است که کافر بگویند که با و امیکه نقانی ان الله تعالی و من نازل منسود و اما  
 نحو اسم او و من صرف بنده تعلیم و هنده یافته و در حدیث اخبار طاعت که آمده است که شستن  
 می گوید و لو ان قرانا سیرت به الجبال و قطعت به الاغصان او کانت به الی  
 بل الله لا یموت و لا یسجد اعنی که قرانی میگردند بودی که روان شود و از ان که بگوید یا باره شود و از ان  
 یا گویشد و از ان مرده بلکه در وقت احدی از همه کارها و در همه کارها و در همه جواب چند  
 سوالات نوشته است که شکا میسوزد که من از انسان فرقی نیستم با همه عوالمی میسوزد و من

تقدیر شد که اگر کسی از مسلمانان بگوید پس از روی قرآن از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه بخند  
بلکه در صحیح است و پیغمبر و سوره قمر قوم است و خبر است الساجدة و انشقاق القمر که یکی از بزرگ  
آیات آن کبریا چنانکه شده ازین ثابت میشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم این معجزه شده و ثابت  
نسخه از تفصیل آنست که میتوان شد **جواب حشمت** بنا بر شارات آنجیل و تورات  
که پیشتر قوم کورید و مطابق شاراتی که عنقریب در مقامات مناسب کوز خواهد شد حشمت  
رسالت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است پس بر صاحب اعجاز بودن آن جناب  
صلی الله علیه و آله و سلم بگویند که در حقیت تکذیب آنجیل و تورات نمودن پس از آنکه ثابت است که باید  
بر حال کتابها خود ترجم کرد و اطاعت اقتضای آنها را لازم نموده ازین خبرها زبان خود را  
بند فرمایند قطع نظر ازین هر نصف پیدا اند و در قرآن هم جای صحیح است چنانچه آیتی عنقریب  
ذکر آن خواهد شد که کفار را از جناب جناب سالک نسبت محرومان و سیکر و حدیث در حساب  
انصاف فرماید که اگر از آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم معجزات امور خارق عادات ظاهر میشد  
پس چه بسا معجزه بوده علاوه برین حد و معجزات آن جناب رسید کائنات صلی الله علیه و آله  
و سلم توان ثابت است پس از این انکار و انحراف که درین سر اسیر بی نصافی است اگر خدا خواهد  
باز در صحیح بنا بر یکدیگر اوج حاجت آنحضرت تواند کرد و بر عراضی خواهند کرد هرگز بر نهی و فلا سفه  
ملاحظه و اقران مثال نشان حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بیکه حقیقت هیچ نبی را  
ثابت نتواند که با فاده باوری در پیچیده سیزدهم قرآن در سوره مد که مکتوب است انما یفیدون  
غلط صریح است چنانچه سوره زمر در قوم نبوت که کافر میگویند ما را بیکه نشانی از الله تعالی بر  
وی نازل نشود و ایمان بخوانیم آورد پس فاسد تعلیم و جهل یافته پس بگویند عا که درین بر  
انغوا بی علم و خیال طویل کند ایشان از مرد عاقل نهایت بعید است از تفهیم بسیار و بغیر از حق که

حرفی که جای کار کلام با در کتب غلط منضاج شده اما در بعضی کتب در کتب معتبره  
قرائت نشان می گویند و گویند که این کلام در کتب معتبره هرگز در کتب معتبره منضاج شده و صاحب کرامت  
بودن آیت مرقومه را روشن شده بلکه حقیقت حال نیست که کفارتا انصاف را در کتب معتبره  
بر اعتبار از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منضاج می کنند چنانچه  
پسین وی گویند که منضاج را از جاها و کتب چندین دستنویس است که کتب از ان چنانچه می باشد  
جاری شود و در کتب اسباب آن گویند که جواب موزند کوزه جناب بار خیر غلام که مستطوره  
را نازل فرموده و از ان بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل شده بودی که راه میرفت سبب آن  
گویند و شوق میکرد و سبب آن من گویند که پیش از ان موزها این قرآن هم بخوان می بود  
بلکه شما سوال میکنید از کتب در بی انصافی است بلکه همه موز در ان دنیا چندین دست هر مکتب او منضاج  
بر دست پیغمبر جاری می نماید و ویرانجمله محجرات میکرد و اندک حکومت یک کس منضاج است که او  
فرمان نبرد از کس او را داشته باشد تا آنکه حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و عرض از انست که کوزه  
جناب خاتون صلی الله علیه و آله وسلم از انظار منظره ثابت نمیشود و چگونه این امر بوده باشد و الله  
صاحب منظره بودن آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم تواتر و مشاهدات قرآن مجید خود و شوق است  
چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید پیشتر هم بیان شد که صاحب منظره انصاف  
میباید که هر که صاحب منظره باشد پس این منظره را بر هر وقت مثل خدا قدرت طا  
جمیع امور بوده باشد او را بجز حصول پیغمبری خدائی هم نیست بیاید این را که امام عاقل الزمان می باشد  
گردانیده و چنانچه که است خدائی امر از پیش منظره صاحب نباید که در انظره باشد و معنی آیت بخوبی  
قابل نماید و در ان آیت نگویید که منظره را بیاورد و مقام در میان ان منظره را بیاورد و منظره  
است یکی از کتب منظره را تحقیق نقل کرده است اما آنکه منظره را بیاورد و منظره را بیاورد



صفتی که در کفر مرده است که لکن در نیت تمام غلط است که آن خط مستور در قرآن مجید  
 مجول با عیان صفتی که در کفر مرده است و غلط است که لکن در نیت تمام غلط است که آن خط مستور در قرآن مجید  
 فقره که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 غلط است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 ساخته این است که این کار را بخواهد و بفرمان چنین کند و این کار را بخواهد و بفرمان چنین کند  
 اندک که کار پس از و اما فایده است در ترجمه توجه و اما فایده است در ترجمه توجه و اما فایده است در ترجمه توجه  
 وقوع یافته و اما در آیت الفطیحه که در آن بود و می باشد که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 پانزدهم در جواب سؤالی که نوشته است که شکر الله تعالی که این غلط محض است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 پانزدهم در جواب سؤالی که نوشته است که شکر الله تعالی که این غلط محض است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 این غلط محض است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 فرستاده شد پس نتیجه است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 امور باطله و در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 من از انسان فرق نیست پس بجا و هم هست غرض در سیاه پانزدهم در بیان آیتی در جواب  
 سؤالی که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 نشد هم مضمون دارد و نه است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 اصلاً منافاتی طلب نیست که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 ظاهر است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است  
 غرض از این است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است که در کفر مرده است

مردم پادری نباشد چنانچه در پیشگاه انوار بسیار حضرت و اخیال فرود شده که از ایشان  
پادری صاحب است ای که در این برادران بسیار است که از ایشان پادری نباشد چنانچه در پیشگاه انوار بسیار حضرت و اخیال فرود شده که از ایشان  
از تورات در حال حضرت یعقوب فرمود که هرگاه حایل بود که از او بپایان میباید بود  
چون حایل از خوانم خود در شکایت یعقوب را گفت که مرا هم بپایان داده و اگر نه من خوابم و  
چون تمام نسبت بر حایل آتش خشم یعقوب شعله و گشت و گفت من نگر بجای خدام آنکه  
ترا از من جدا نموده اند و از اینبارت موافق طرز پادری تصاف ظاهر شده که در حضرت  
یعقوب است که طاعت نجات بوده که از جنین تا مراد بنوار عاجز شدند و ازین فقره  
حضرت یعقوب بن بکر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه تا پیشتر نوشته ایم که رسالت ائمه  
پسند و خدا فی چیز دیگر ظاهر و آشکار میشود و علیک بالا ایضا و ترک الاعتصاف علو  
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت احمق پیغمبر و صاحب عجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر ممکن  
نشد که از آن خارج شود از نظر مای بنی اسرائیل غیر هم از راه عجزه غائب میکردند تا بطرزی دیگر  
تجلیات نشان می نمودند و نوبت به پیغمبر عاقل نمیرسد و چرا خوف جانهای خود و کوهند  
مگر خود را هم از دیگران عجز محض و آتین از ایشان ممکن نبود پس موافق این است که لال پادری  
ظاهر شود که حضرت معاذ ابید پیغمبر بر حق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرت انصاری  
جای ایشان پیغمبری که یک طرف تهم الوهیت را هم حواله صفوانید بشنود و از ایشان موافق  
طل بشاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدست یهود و عجم طاعت میکردند و  
مصلوب نمیشدند بچنان اندک طایفه خدای که تدبیر بدکار خود خشم برانیدند و از مخلوقات خود  
بخیال میکنند و اگر عیسی ای که گفتم که این پیغمبر ای شفاعت طلبی بوده یا اگر در کشتن حضرت  
عیسی ازین امر عاجز بوده اند که نوبت باین تصدیقات کشیدن نمیشد و شفاعت

[illegible]

از آیات بسیار و حجت از انتخاب ثابت است که با وجه مذکور و افاد و یاد می آید  
شق القمر که اگر شنیدان که شنیدنی بده لایق از این است و می شود که از حق صلی الله علیه و آله  
باین منجر شده است و این فقط برای تذکره می باشد که حق تعالی را که از این منکر می شود  
منجمله مذکوره ثابت است پس از آن سر امر می شود و در این منکر می شود و در منجره مسطور  
از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و پدید آید که در منجره مذکور می شود  
و انشق القمر و آن بر و ادایه بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد  
و عیال می شود و یک شد تا تکافیه کردید و فکری بیندازد که منجره و مثالی را می بیند  
می گویند که این منکر است که نهوا و کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیت  
یا منکر می شود و این را می بیند و ذکر منجره شق القمر از جناب رسالت صلی الله علیه و آله  
که و علم صادر شده و ظاهر برای همین حقایق حقیقت حال را می بیند صاحب فقط بگویند  
آیت ساعت شق القمر اکتفا نموده اند و با بعد از آن که فرموده و مقصود از آیت مذکوره  
اینست که منجره شق القمر که از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و این امر را  
چنین منجره را می بیند و علامت قیامت و امارت و انقطاع علم بجهت نیابت است  
پس چنان یاد ریاضت می فرماید که از روی قرآن منجره مذکور و صلی الله علیه و آله و سلم می بیند و معنی آیت  
مذکور را فهمیده اند و دیده و نه منجره حقیقت منجره و قطع نظر از منجره می بیند که این منجره  
کلام پادری در مقدمه صدق فرمیت است که از آیه و آن بود آیتالی آنجا که صاب ظاهر می شود  
که جناب صاحب منجره بود و اندیش از منجره که پادری صاحب منجره با عجز از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و گفتار که  
کلام مذکورشان است این امر شعوت که منجره مذکور در منجره و ثابت است از آن انکار و  
انحراف منجره مذکور است و این منجره حقیقت حال است پس که این منجره مذکور است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



بوجه است و اما لفظ فرایک که چند خطا دارد نقل می کند که از یاد صاحب و متنبه تمام فقره است اما  
 را حذف کرده اند و کلام نقل نموده اند و گویند که این معنی غلط است که فرموده حال آنکه در قرآن مجید  
 می بینیم که از او نقل شده و مطابق همین که صاحب جبرم کرده اند آن بدیعی است که از علم الغیب و غلط  
 کرده اند که این معنی غلط است و آخر نقل کرده اند حال آنکه در احوال مرفوع الاخر است و مگر اینکه با علم الغیب  
 در آن خبر نقل فرموده اند حال آنکه غرض است و در لفظ لا شکرت بهم و خطا کرده اند و خبری که در آن نقل  
 نموده اند و اسقاط نظر نموده و آخرش را حرکت فتح نقل کرده اند حال آنکه مضموم است و در فقره یابی  
 السور هم چنین غلط کرده و یاد صاحب خدا در شد فتح یا برسی او نیست و از آنکه در آن فقره را  
 مفتوح نقل کرده اند با وجود آنکه آن خبر مضموم نباشد پس این غلط فاحش است صاف است که اینان را علوم  
 بخوبی و صریح هم ظاهر شود جای دیگر علوم مشکله است که این نشان چنین سلسله گشتن بهتر بود و در  
 مضموم مشکله نیست اما از آنکه غلط است و بنیاد و مؤلفین که در تورات و غیره مذکور ظاهر میشود که اینها را بر  
 او غیب اطلاع نمیشد اما هوای او چنانچه میگوید که وی که حضرت را بهم از غیب آن وجه  
 خود سازی را بهتر خود ساختند و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو را پس چه خبری از آنگاه که  
 که وی بی من نیست و چه گفتی که او را بهتر است حتی که من را اگر قسم که او را از وجه خود باز هم پس  
 حضرت را بهم میدادند که در این روز و شب هم اینچنان محتوط خواهند ماند بلکه برین تقدیر است  
 این امر هم غلط است که فرعون جلای وجه سخن خود طلب پس خبر احکام را خواهر خوبیا جند از این  
 امر معلوم شود که آن حضرت جمیع امور غیب را میدانند و در حال حضرت محیی تورات مذکور است باشد که از  
 مقام از وی خبر از این سینه او گفت که خواهر است چرا که وی گفتن اینکه از وجه خود در دست رسانید  
 که در بدن اینجای برای ایضا و بر این نقل می کند که اگر آنرا بصورت بوده و چنان شد که هرگاه که تا مدتی در  
 ان مقام با خود ایستاد و در این غایتان از روزی که نظر کرده دید که سخن از آن در بقا احتیاط میکرد و

انگاه ایماح استحق طبعه کعبه که بین آن زن یقیناً زوجه است باز چطور زوجه گفتی که وحی الهی هم هست حق گفت  
 با خجست این کلام که دم که من بجا طهر کنم چنان نمیشود که من سبب بی هلاک شوم من بجا طهر کنم چنان  
 حرکت که تو با ما کردی از هم گشت و گاه که از مردم سی برکت تو محبوب میشد و این مردم را بر هیکل شتی از آن زن  
 صاف معلوم میشد که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند و الا چه امور عرض تو بجهت ایماح میشد و برای  
 زوجه خود را نخواهد نوشت میخواستند چرا ایضا را العیاذ بالله محل حق بخوانی از برای و زنده این همان حضرت  
 نوربان جناب سالت صلی الله علیه و آله و سلم بوی الهی جاری گردیده است و گویند اعلم الغیب و شکاکت  
 من الخیر و ما فی فی السبب خدند آنحضرت که از جناب سالت صلی الله علیه و آله و سلم کاهی چنین از که وجود  
 نصاری در حق حضرت ابراهیم حضرت اسحق و یعقوب کرده اند صاف در غشده مقصود فقره مسطوره آیت مذکور این نیست که  
 اگر من عالم غیب بودم هیچکس خطا و گناه از من صاف بر نمیکرد و دیگر آنکه جناب بلکه جمیع انبیای اطیاب علیه السلام در غم حق  
 ما از تمام خطا و گناهان معصوم و مبرور بوده اند بلکه ظاهر از اینست که اگر من عالم غیب بودم هیچکس در حق  
 مراد امور من و لوازم و تبعیه هم نمیرسید ترک اولی نیز از من صاف بر نمیکرد و دیگر بنا بر علم باوری و غیره اگر اندی را  
 جاز از خطا و گناه از آنجناب عیسیا که بعد از فقره مذکور اشارت الی مثال امور مسطوره بکیرند پس میتوان گفت که آن  
 فقره که در این باره بجا می آید که حضرت که ظاهر از اینست که در زمینه سابقه از انبیای سابقین هم نعم نصاری معاد شده  
 باز بار سر مطلب می آیم و بگوئیم که در بنیامین این ماجرا را معلوم کردی که لا اله الا الله حضرت یعقوب انقبض  
 عوض اصل خیر کلانی خود دلایا به انبیا دی که خدائی داد و انبیا نشان با وی نزدیک نمودند و علی الصبح چون  
 دریافت نمودند که زن مذکور را اصل غیبت از لا اله الا الله گفتند که این چیست که تو با من کردی که من خدمت تو  
 برای رحیل کرده ام با خبری چار من بد غمازی کردی از من بجز اسم صاف ظاهر شد که حضرت یعقوب امور  
 غیب نمیدانستند و خود را در صیاح بیان اصل حضرت موسی و نوحه افاده و سابق مذکور شد که از این خطا  
 واقع شده است پس بیان خطا را انچه بابرک العیاذ بالله بیانان فدا خواهد ماند و از ولایت کینان محروم

جواب دهند پس اگر حضرت عالم العین بنور مدح و ثناء خطا و اشتباه صادم شد و غلبه برین اگر انجانب است و تقاضا  
طاقت علم و تحقیق است پس این اجابت اینقدر تعجب کشنده نیست که بالا می گوید برای شنیدن حرمی نیستند و  
هم چنین که در این اخبار و اخبار خروار نمی بود پس معلوم شد که بذات خود او عوینیت انفعاده است و با حله هر چه یاد از  
جواب این امور از جانب خدای بنیادی مذکور در خواهند کرد و همان جواب را بر همه اجناب سالکات صلی الله علیه  
و آله و سلم و علیهم السلام بطریق انبیا و اصحاب متفکرم میگنیم و میگویم که در پیش از عجل الین من فقیه منقول شد که حضرت  
علیه السلام در این باب که در خطاب کرده میفرمایند فی یک ایک لیجوز لی انک یعنی پس تمجید کن فرزند خود را تا که  
تمجید کنه را فرزند بدوین فقره صاف ظاهر میشود که حق سبحانه و تعالی این زمان تمجید حضرت عیسی نفوذ  
بوده حضرت عیسی اندام العباد و بالبد تمجید خوا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این تمجید  
بجز اینکه باید بصاحب بر معنی فقره مذکوره تاویل کنند و بگویند خواهند فرمود علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله  
حضرت ابراهیم در تورات و موسی در تورات و نوح در کتاب گفت که من پیش خدای خود در حضرت زدن جرات  
گرفتم اگر چه شک و خاکشتم شاید در آتش از پناه و است از آن بچسب که مرده باشد پس از آن با عیسی و یحیی و  
تمام شهادت را بود و جوابی کردی آخره حتی که حضرت ابراهیم در آتش و عیسی در صلیب و یحیی در شکم ماهی و  
و در استعجاب بوده باشد عرض عبارت مذکوره صاف لایسب که خبر میگذشت ابراهیم را اصلاً اطلاع بر حال  
نشد حاصل نبوده که در آنقدر حقد و رستبازانند و نوزاد خدا و بفرموده و اند علاوه برین حضرت ابراهیم  
در عبارت مذکوره فرمود که من شک و خاکشتم پس اگر آنقدر متوجه شخصی است که بگوید انجانب نسبت به اهل قوم است  
ندهند و نه عالم العین بوده اند و پیغمبر در جواب آن از اید صاحب بجز قول تبدیل معنی اظهار میام می کردیم  
نخواهد فعلی هذا المثل که انجانب اهل اسلام هم که در حقیقت بعضی آیات احادیث را بعد از بکینه که آنستانی جلالت  
ظاهر بوده باشد پس در این که ادم مقام انکار و اعتراض در محبت قولی شایسته  
علامت چهارم نیست که اسلام انبیا و قداری نبوده باشد بحال یافت باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم

طه فداری بود باینکه و محمد خود را رسول الله از همه انبیاء افضل قرار داد و چنانچه این سخن از اهل اسلام مشهور است  
لَوْ كُنَّا كَالْخَلَائِقِ فَلَا اَعْنَى اَكْرَمِيَّوِي قَوْمِي مُحَمَّدٍ سَيِّدَا كَرَمِي مِنْ اَسْمَاءِ وَفِي حَدِيثٍ مَحْصُولِي اَقْبَدَ  
عليه السلام فرموده است وَلَوْ كُنَّا كَالْخَلَائِقِ لَكُنَّا لِقَوْمِي اَعْنَى اَوْلَى اَمْرٍ بِهِ بِاَكْرَمِ اَوْلَادِ اللهِ تَعَالَى نَوَافِلُ خِيَاثَةِ مُحَمَّدٍ  
خود را در بر ائم فضیلت داده است همچنانکه حال یافت میکنیم که بر او عیسی مسیح که ادم فضیلت داده بود  
اولا جبرید پیش محمد صلی الله علیه و سلم هیچ نبی نداشت و کز خبرید پیش عیسی مسیح از زمانه او هم سوره نبی  
و نوحه اندک را انسانا تذکره پذیرد باشد که بر او عیسی مسیح با که بود و از قدرت روح القدس و عالمه یاد  
شد و چشم نبی پذیرد باشد محمد صلی الله علیه و سلم تا محمد بنی آدم و یاد داری تجارت و غات خود سیر  
بعد از ان وی خود را بنی ادم قرار داد و او را پس از تولد شدن سحر زاده یک ستاره نمایان شد آنکه خبرش در  
توریت بوده و همان ستاره از شرقی به نهایت جویسان گردید و در دوازده سالگی از عافان خندان  
و این سخنهای نبی قوی و اینه که آنها در حیرت آمدند و در عمر نبی این حضور جمیع از آسمان صد آمد که این  
فرزند عزیز است آنکه من از وی راضی هستم محمد خود اقرار کرد که من طاعت کرامات نیست مگر که راست  
عیسی مسیح بیشتر از آنکه محمد سالهای بسیار جنگ نموده که چهار قتل نمود مگر کلمه اللهی قتل نکرد و بلکه  
هرگاه بشناسد که ان اهل کتب نبیانش از خود بهترند آنوقت می ایشان را نکست و گفت که من برای اهل کتب نبی مدام  
بنگیزم برای او جان خود در کفایت بجهل بسیار کسان آمده ام مان می چند نیست رازنده که دو بوقت  
مصلوب شدن این قاتلان دادند عا که که این پذیرد این گناه را بر آنها ثابت کن چرا که آنها نمیدانند  
که چه میکنند محمد شمشیر اکلیده است قرار داد که خداوند عیسی محبت خدا را سبب نجات بقدر کرد و مانند دیگر  
محمد بار شد که عمر عزرا بعد برای خلق اسلام خود را بکفاره داد و محمد در قیام داده است که پیشوای ندکی بر روز سوم  
از قبر زنده شده برخواست و بعد چهل روز بالای آسمان نشست اکنون ای کنگه کاران شفاعت میکنند در  
قیامت برای اهل کتب که جهان اهل یسوی ای مسلمانان و مان منصفی کنید که فضیلت است

جواب

# جنب سیم

جناب صلی الله علیه و آله وسلم هیچ طرفدار بی نصفا نیست کسی صادر شده  
 زیرا که اینجا آنجناب حق خود را در حق میگردان ارشاد فرموده است یکی مطابق حق مصلوب ارشاد نموده و هیچ  
 شخص از آنجا حق مصلوب اطراف را بی نصفا نیست بقصد باجمله چنانچه جناب صلی الله علیه و آله وسلم کلمات فضیلت را در  
 خود که از جانب خدا بقیضای و انکسار میگردانند کلماتی که در میان آن با موروذ ارشاد فرموده و نیز  
 حضرت عیسی هم در باره خود بنا بر آن نصاری بر سر او موفقیست ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است  
 و الا ان جدی است یا به با جود الهی کان لی عندک فضل کون اعمالم و در مقام دیگر ارشاد میفرمایند ای  
 اجنبی قل انما العالم و قریبان فضل و جمع و حضرت ابراهیم ارشاد میکنند ای من اقل الکلم فی قل ان یکون  
 ابراهیم که این کلمات مثال آن که در مقام بسیار در میان عجمیل و رنده است مثل بطرفدار بی نصفا نیست  
 کلمات جناب صلی الله علیه و آله وسلم که در هر کد طرفدار بی نصفا نیست الا ما هو حذر و هو عذرنا خلاصه  
 بشهادت حضرت عیسی که بگوید ای حضرت عیسی مثل فضیلت غیر ثابت است پس اگر آنجناب هم فضیلت خود را  
 مطابق آن اظهار نمود پس چه طمع کنی بر آن عالیشان است در باب سوم عجمیل می فرماید بی نصفا نیست هر قوم  
 من شمارا از هر توبه بآب غسل میدهم اما آنکه آب من می آید از من تا مرا ترمت چنانکه من لایق بشستن و غسل از  
 بسم و شهادت روح القدس است غسل خواهد داد انتم ای عجمی ترمت ترمت بر بشارت پیغمبر که بعد عجمی  
 خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت عیسی نیست پیغمبر مبعوث نگردیده و تغیر و  
 تاویب آتش هم در شریعت آنجناب بنبرای بعضی کسان که فرشته یسعی است مذکوره لالت یکسره در  
 آنجناب از حضرت عیسی فضلی بود و هرگاه فضیلت آنجناب از حضرت عیسی کمتر باشد چنانچه می فرماید  
 نصاری است ثابت که اگر بارگشتن آنیکه آنجناب از دیگر پیغمبران فضل بوده اند چه از انحراف اعوجاج  
 خواهند کرد زیرا که آنکه نصاری بعد از حضرت عیسی کمتر از ایشان پیغمبرند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم را با القاب بیس جهان در عجمیل یاد فرموده اند پس با وجود این شهادت عیسی باز در

یا بر فضیلت یا بجناب کدام مقام شتابا به جا میماند و راجع به این دو مقام قوم است یک را بسیار و دیگر را کمتر گفتند و خواهیم نمود و در نه  
 رئیس بجهان میاید و بدین قصد ندارد و انتی قشعاری هم متضمن است بر تبارت صحیح کتاب سالتاب صلی  
 علیه و سلم و فقره اخیره اش را شمار است لطیف شرح تریعت سابقه که جناب سالتاب اقرار اوقع نمود  
 در مقام دیگر و در این کتب چندین مسطور است که شمار است یکویم که شمار میفید است که من بروم و اگر نروم از شما  
 تیر و شما نخواهد آمد اما اگر بروم و برانبر و شما خواهد آمد و چون بیاید جهانیا را بکند و صدق انصاف  
 نداده خواهد ساخت بکند و نیکو که برین ایمان نمی آرند بعد از آنکه تیر و دیدار خود نمیرود و شما را دیگر نمیاند  
 با انصاف زیرا که برین این جهان حکم جاری است و دیگر چیزی ای سجاد داریم که شما یکویم که جان میستاید  
 متحمل شد اما چون این یعنی روح بر تنی بسیار و شمارا تمامی بر تنی ای شما خواهد نمود که او از این خود سخن  
 نخواهد گفت بلکه هر چه میگوید خواهد گفت و شمارا آید خبر خواهد داد و او را مرام جلال خواهد داد که او آنچه را که از ان  
 خواهد یافت و شمارا خبر خواهد داد و هر آنچه بداند و از ان است که میگوید که با آنچه از ان است خواهد یافت  
 و شمارا خبر خواهد داد و انتی و این کلام که او از این خود سخن نخواهد گفت از مطابقت این آیات است که در قرآن  
 مجید آید و در سابق مذکور گردیده و ما که نطق عظیم و کلام عظیم و وحی عظیم و قطع نظر از این  
 مذکور این عبارت را راجع به فضیلت جناب سالتاب هر که غالب آید بجهان سفید طلسم است  
 و نام او را کتاب جناب میخوانند و بلکه بنام می نزدیک خود و در میان ایشان از او خواهد نمود و این غیر از این  
 عبارات این مورد که از یاد انصاف در شده که حرف اخیر حدیث لولا که لم خلقت الافلاک او این  
 حرف اخیر لفظ لولا که لا یسکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ برین پایه ساخته حال آنکه در حدیث مسطور  
 لفظ افلاک کور نیست ترجمه لفظ افلاک آسمان کرده حال آنکه این ترجمه فلک است افلاک است مقام مضحک است  
 فهم و نقل است علاوه بر این اعراب حدیث اول ما خلق الله نور و ما خلق الله نور و ما خلق الله نور اول نیکه لفظ اول  
 جنس است و نقل کرده است با وجود اینکه حرف کور مضموم است دوم اینکه لفظ خلق مضموم الاخر که مضموم

خالد مفتوح الاخرت لاحاده باوری که اینک کلام در مقام پنج پا در صیاحی مقدمه اثبات مفضولیت حضرت  
سید المرسلین علیهم السلام است که ایشان را یکی در حقیقت اعتراف است حضرت محمدی حضرت عیسی چرا که انهد و جناب اقرار  
بافضلیت حضرت سید المرسلین علیهم السلام است که در کلام کرده اند چنانچه بنابر کلام شیخ از اطاعت پیغمبران خود زیاده  
نشدن چنین تصور را ذکر کردن که از باب بحث آن اعتراف این ایشانی را در شود این امر را در صیاحی بعد از آن  
افاده عیسی ای اول خبر بدیش محمد الخ و دروغ صریح است بشناختنای انجذاب بکثرت در انجذاب و غیره دارد  
اشهد چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار را در و در اشارات مصطفویه نمودن  
سراسر بی انصافیت است فاده باوری که خبر بدیش عیسی ای کلام را در صیاحی این کلام را در شکو میباشند  
بتفصیل نام نام کلام پیغمبری که متضمن شهادت عیسویه بوده باشد که در فرماید با حقیقت که کلام را در  
معلوم شود وانی که ذلک فاده باوری که در عیسی ای با کرده بود کلامی را در صیاحی که این امر چنین با تفصیل است  
تشیخ تفصیل بیان غالب نمیتوانیم پس چرا حضرت آدم را بنابر حضرت عیسی بنی نفیست که ایشان را در پیغمبر  
ناماد حضرت عیسی مانند دیگر انسانان از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان تفصیل حضرت عیسی ای  
نام خلق که شما قایل آن هستید ظاهر هر که در عیسی ای هرگز والد حضرت عیسی قدرت روح القدس را در نشد بلکه  
یز قدرت خدا را که کرده بود پس عیسی ای که در بطن ایل متولد شد که او حیوانا را در که در ذرات است پس  
نصاری حضرت عیسی ای روح القدس چرا که میگویند چه سر خدا که حق قایل از نعم توحید شدن چیست اینهم طرفه امر است  
که در خدا حضرت عیسی ای بنقد رحم علاقه نباشد و باز ایشان پیغمبر شاکر کرده شوند فاده باوری محمد صلی الله  
و آله وسلم تا در بطن ایل که حصول نبوت درین کو هیچ منافات حقیقت نبوت نیست پس آن طعن کردن نبوت  
والاد حق حضرت متوی هم بطور باوری پسین طعن میتوان گفت که تادمت بید جناب ایشان عمر خود را  
در دنیا داری که بکس معیشت بسر کرده بعد از آن خود را بنی الصبر و انصاف ندانند فاما وجوه انهد و جناب اقرار  
نموده که در پیغمبر باب موسی که بیان کلام بدین خود نیز که کاهن این عیسی بنود انکاه می کلای است بیایان

بیابان و اگر دو خود بنزد یک جو ریت کوه خداوند آنوقت فرشته یهواه از بهر تمایل و میل  
اش بر وی ظاهر گردید آنچنانکه در توریت مرقوم است که حضرت موسی قبل از فوت بجای هم گمر  
اند و از جناب سالتاب منی الله علیه و آله و سلم که گاهی چنین امری صادر شده پس کلماتی را  
که بگذرانند طمع کنند و بگویند که این امر از پیشانی این نبوت منافی نبوت صادر شده است پس  
نصاری و عیسی و یحیی و ابراهیم و در کتاب مذکور در باب و هم مرقوم است و در از روز چنین شد که  
چهارگاه موسی بر چنگ شد وی همچون نزد ابراهیم در وقت و شفقتهای ایشا عزاد و شنیده کرد  
که شخصی صحرایی را که از ابراهیم بود و میرند بازوی بیطرف اطراف نگاه کرد و دید که یک گوسفند  
انگاه وی آمد و مصریر گشت در زیر یک تنه ای که در دهانه آن روز دوم برون رفت دید که دو  
عربی با هم سوار خنجر می کنند انگاه وی آن کس را که بر ناحی فوده گفت که تو بار خود را چرا میزنی  
او گفت که که اسم کس را بر جاکم بنصیف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آمد و مصری را شستی مرا  
بخشی آنوقت موسی رسید گفت که یقین این خانه را که دیدی هرگاه فرعون این باشند خواست  
موسی را قتل کنند که موسی از حضور سخن که بخت در ولایت مدین رفت و نزد یک غلامی سکونت  
اختیار کرد و گاه این غلام گفت خسته بوده آنها آمدند مشغول آب کشی کردند و سبوح را بر گرد  
تا که کله پدر خود را آب خوراند انگاه هم شبانان آمد و آنها را از آنجا راندند لکن کسی استاده نهائی انداخت  
گرد و کله آنها را بر سر بنمود و هرگاه آنها را در عوالم خود آمدند وی پرسید مرده شما چگونه و معاذت کرد  
آنها گفتند شخصی از اهل مصر را از دست شبانان محاطت کرد و برای هر قدر که کافی بوده آب کشید و کله را  
خوایند و می از دستان خود و گفت که با آمد و گاه بخت شما و بر آنجا که ایشان آمدند و باطله کیان خود را آنوقت  
بر بلندای غلغله ای که هر دو وی دختر خود صفورا را موسی و اوزان فرزندی امیدا و نام میرا می نشینم  
گفته است چرا که نبی گفت که من ملک جنی مسافر و بعد از تحسین شد که با و شاه مصر تالی نمود و آن



عوین شریعت موسی و صافیه پیشو که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ خدین و موسی  
 ارتجاع الهی و غیر بسیار نمود و از مقام جبر و عیسائیت فی الامقام نهج و عاخن جانب پیدا الامام قطع نظر  
 از این پیشوایان کردی که گویند حضرت عیسی فصلیت جانب سالک صلی الله علیه و  
 اله و سلم ثابت است پس امر مذکور شکو کردن و حقیقت کند عیسی که درین جهت افاده باوری لکن اول غیر  
 چنانچه باید مصاحبه عادی می کنند و بر وای انگاره بود و غیر هم نمی نمایند چنین هم میگویم که یوسف  
 ولادت جناب سالک صلی الله علیه و سلم این معجزات واقع شد که تشکوه فارسی که بعد با سالک  
 بوده خاموش گردید و طلاق کسری شکسته و بعد از آن برسنگ چوبه شجر و در پارسیول شکسته  
 بر این جناب سلام کرد و مکرر بان ضمیمه یهودی اشارت این جناب داد که وی مسلمان شود و با وجود اینکه  
 امی بوده اند چنان از دلائل قاطعه سخن بآید تطبیق غیر بعضی حکما و فلاسفه صورت عالم را ثابت نمود  
 که هیچ جواب ایشان بر نیامد و بهود و فرق منکرین باطله و بر این تیه در هر مقدمه که میفرمود  
 و بر و رساله علمای تضاری را لازم و مجبور نمودند حتی که سوسی مصالحه کردن ملحق مرضی انتخاب  
 هیچ از آنها ممکن نشد چنین شریعت توحید اقدس فرمود که از همه شریعت با هر که کالت شریعت علی غیر ذلک  
 با سبب اگر تضاری انکار امور مذکور خواهند که تدبیر کارشان بمان کرد و خواهد شد که ایشان تدبیر انکار  
 خواهند نمود و انکار می یونیکه با در اینجا حق حضرت عیسی از کرده اند و آنها را اصلا مسلم ندارند پس  
 لازم است که باید مصاحبه و دله قاطعه امور مذکور را ثابت نماید افاده عیسائی و در عمری سال الح  
 اگر ماجرای آمدن این صید و افنی میوچر علمای یهود و همین انکار حضرت عیسی می نمود پس لا انبات امر  
 مذکور بعد از مصاحبه جب لازم است تا نیا اگر بالفرض او را مذکور آید با شریعت این حضرت  
 عیسی از فرزندی خداوند تعالی هم شکسته که یک حق سبحانه و تعالی که از نسبت لازم آن منزه است کجا  
 قاطعیت این را در کار بزرگ دلی نماید از نظم شش کتی که باید بجهان ابد وجود محال بود این امر حجاب

جناب پادری عزیزم بایران بخاری برخلاف عقل شعور و عوی نین ارشادین که حضرت عیسی مسیح خدا بوده و  
ان تباری عجب غرض اگر نصاری ازین بگذرد بخدا یا خدا میگویند که انتخاب شکم مردم بد و بی بند و بار  
نمودند پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پیشتر از خود که برای نشان نموده و نموده و اگر ازین امر  
ایشان را فرزند خدا میگویند که در این ایشان اطلاق این لفظ آمده است یعنی عبارت تورات غیر معلوم  
میست و که پسران خدا نمکبر است اند پس چرا نصاری حضرت عیسی را خدا میگویند و نمی نسب پسران را که پسران  
بسیار و این جبرسان پدرشان از نسب قوم راسی خواهند در کتاب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب  
هرگاه پیدا شدند مردم بر زمین بسیار شدند و از آنها دختران متولد شدند پس خدا دختران را رسید  
دیدند که آنها بصورت آدم پس از آنها دخترها کسی را هر کس را پسندند و از وی شادی که خدائی کرد و نهی  
و حضرت آدم و در نزدش عیسی و پسرین میفرمایند قرین الله ربنا و بعد از آن تورات که کورست چاردهم باب  
شما ای پسران ایواة خدا ای خود اید ازین طایفه شد که بعد از کورین نیز از پسران خدا بوده اند پس چگونه  
نصاری اولاد و بنابر آنها را که نیز از اولاد و بنابر خدا شدند میگویند و از شخصیت اعیان ایشان نیستند  
و علی ذلالتنا نصاری ای باید که تمام حوارین را پسران خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشان را پسر خدا گفته اند  
در فصل سیمین از انجیل مرقوم است انی صبا عبدلی الی الذی هو ابوکم و الی الذی هو انکم خلاصه منشئت  
بدینگونه من صبا و کنیم و میم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست بسوی الله خود که الله شما هم هست باجملة انفره  
اخیره عبارت مذکوره صحاف معلوم میشود که در همین مقامات از لفظ انمنی خلوق مراد است پس  
نصاری اهم باید که مطابق این آیه را و اعتقاد نماید اخاه بادی محمد صلی الله علیه و سلم خود و اقرار که  
هر که جناب صائب صلی الله علیه و سلم در حج کلامی از این فرموده اند که در طاعت کرامات  
و هر چه یاد ریاضات و تقدیر بیشتر نشانه از جوشن ما چنانکه کور شد فی شمار چون کرامات حضرت عیسی  
معنی حقیقی ایشان را در جمیع منصفین مطلق و عاقل است بلکه نزد خود یاد ریاضات هم مطلق خواهند پس از خود

آنکه از حضرت ثابت میتوان نمود که از اندکی راهم از تخریفات حضرت عیسی که با در نصایح چنین مقامات بطحا  
انکار و قریب من بدو رجوع نموده اند البته اطمینان عظامت میاید فتنه زیر آنکه ذکر کردن عجمی  
سید لیل را هیچ عاملی پیدا نمیکند افاده عیسائی محترمانه ای بسیار از آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه  
و آله وسلم اگر برای ترویج دین که در مشرکین بهر وجه بود و اقبل کرد پس تین امراضی را که در تمام  
رجح است مگر در باطن انصاری چند در اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بر علمشان قایلان  
بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین و محبت عیسی میبودند پسین با است که ازین امر بطلان  
خوشنود میکردند و در اصل نند آنچه تاب نمیشدند که آنحضرت معاندین را خوار و ذلیل فرمود و  
گویا فصاحت حضرت عیسی ازین دوا که در کور با به اطمینان می فتنه نشینایید که بر حضرت موسی  
گفتند که قطع نظر از ایقاع حرم و بنطریه و مقامات کثیره از امت خود آنجناب نهاده اند میار اقبل  
فرموده اند چنانچه در تورات مذکور است پس موسی بر دشمنان که پیشاده شد و گفت هر که بر این امر  
بود وی بجانب من آید اندم نزد وی حکمی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهوا خدای  
اسرائیل چنین گفته است که هر مرد از شما خشیت خود را بجا آورد و از بیک تادد دیگر بلبشکه گاه رود و غارت  
گند هر مرد از شما را و خود را و دست خود را و قریب دور اقبل کند و منوی چنانچه بنی لاوی را امر کرد و ایشان  
همچنان کردند پس از روز قوم قمر یک هزار مرد کشته شدند و بنی لاوی از انقله با جمله حضرت عیسی نشانی  
منجمله اشارات جناب سید کائنات تصریح فرموده اند باینکه آن شخص که از آنجا خواهد بعبه ای گیتی حکم الی خواهد  
گروان خبر هر که است اشارت بجای با الشیف پس فضیلت امری که کرد اصبای شستباه در فصل  
ثانی زویت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است هر کس که غالب آید و تا انجام غمال بر آنجا دارد و در اقتدار بر  
قابل خواهد بود که بر انجا بعبه ای آبی حکم الی خواهد کرد که چون گفته های کلی خورد و بشنود بنوعیکه من از خود  
یافته ام و بنی لاوی سار به سحر خوانم داد و نهی فاده پادری مگر کلمه ای که کسی اقبل کند و اگر حقیقت حال است

اینست پس بجای گفت انتخاب از طریق حضرت دلدو و حضرت موسی لازم می آید که آنحضرت برای ترویج و ترویج  
وین بسیار مردم را قتل نمودند و حضرت عیسی از مردم مذکور اعراض فرمودند پس چه پادشاهان و پادشاهان  
برای آن خواهند فرمود و همان عذر را هم از جانب جناب عالمات طلبت علاقه برین هرگاه حضرت عیسی را  
باز در میان کسی انگشتر بود پس چون در میان ایشان چیست لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل  
سلطنت حکومت جنگها کرده اند جان صد با هزار را بر مضر و عفو می آرند و خطا و نصیحت نمایند و از غفلت  
حضرت عیسی باز دارند فاده پادری بلکه برای او جان و در کفر بعضی بسیار کسان را غلط محض است  
این کلام حضرت عیسی که نفرموده اند و انتخاب معلوم و مقبول گشته اند بنده غلط نمی بود و نصیحتی است بلکه  
انتخاب بصیرت خیر نمانده و سلامت بر ستاوی با مرتب و جلیلی و شریف برده اند و بصورت انتخاب حققتا  
بشخصی که بر مضمون که دانیده که ویرا بود و بردار گشته و چگونه این فرموده اند و چگونه پیشتر گشتی که انتخاب خبر داده  
با اینکه حضرت شریفشان تابید و دست باقی خواهد ماند پس این اندر خبر را با کذب و دوغ را غشاد فرموده اند و العباد و العباد  
من کذب و کذب مندرج است که تا نشان پندیده هم مرد کار از او ندیده که در نزد جانتان این امر احیاء از احوال هم است  
حضرت عیسی مفرج است و اینکه فاده فرموده که بلای قاتلان خود علیه عا که در آخر پس اگر چنین کار کردن از مایه  
و خلافت آن امر لازم می آید که العباد و العباد از حضرت داود گفته و صادر شده باشند که ایشان چنین عمل کرده اند  
حاکم یار به الذین بظلمونی قاتل الذین یظلمونی خدا سلاما بود و ساق و قلم بگوئی اسل سیف و الله من یطرو و  
قطع نظر ازین اگر آید عای حضرت عیسی که پادشاهان و پادشاهان که فرموده اند در درگاه جناب پادری مقبول نشده است  
پادشاهان و پادشاهان این را تصور فرمایند و اگر مقبول کرده اند است پس چرا پادشاهان حضرت عیسی را اند  
بیشتر ندانند که بدعای حضرت عیسی آنها که از خطای دکانه صاف گشته اند و با کلمه هرگاه حضرت عیسی را فرموده اند پس  
معنی کار کردن چیست ازین کار که بدعای معلوم شود که خدا از انتخاب جدا بوده است و حضرت حال و نه با انتخاب  
متحد بوده و ظاهر مطالب این انصاری می گشت شقوق و معلومه برین اکنون از پادشاهان و پادشاهان که برین قاتلان می

لفظی است و تفسیر را ندیده برکتی در قول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشانرا سیف و قرار  
 نموده اند و تفسیر آنرا بی پس و پیش سخن حضرت عیسی که ابرام حاجت دعا کردن بوده مگر حضرت عیسی العیاذ بالله  
 خدا را عالم نیست نمیدانستند که به بقصوری آنها او تعالی را آگاه کردند و یا معاذ الله این سرور و دیکار  
 عاقل را عالم شیفه میداد این سخن آنست که بغیر از دعای آنجناب ضروریان بقصو و انقیاد  
 عذاب نازل خواهد نمود افاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شمشیر اکلید بهشت محمدی که این  
 کلید بهشت را حضرت عیسی آنجناب عیادت فرموده بودند پس ملحق کردن بر آنجناب بهشت و اگر کسی  
 آینه آنجناب برای اعانت توبه و حج وین جناب سیف نموده پادری صاحب میفرمایند که ایشان شمشیر  
 کلید بهشت قرار داده اند پس حتی حضرت موسی حضرت داود نیز میگویند که ایشان شمشیر اکلید بهشت  
 قرار داده اند زیرا که آنها هم سیاه و با سیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را  
 گویند عتقادات فاسده باشد سبب نجات مقرر نگردد بلکه نجات پیغمبر و همه پیغمبران عتقاوت را  
 حق تعالی رافع عتقاوت و حقیقت جمیع ضروریات این حق است سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری  
 ساقط از بعضی اعتبار است افاده پادری که عزیز الله در رخ صریح است مگر حضرت عیسی در کفاره  
 هیچکس جان نرانداده اند و مقبول و مصلوب نبوده و چنانچه دوستی و اگر احیاء و قتل هم میکنند  
 پس چنانچه فضیلت حضرت بائیل حضرت موسی غیره که به پادری موده اند گفته اند که به پادری  
 ثابت نمیتوانند تمام چنین فضیلت حضرت عیسی هم جناب بنسید المصلحین یا ابراهیم که ثابت نشد  
 علماء برین عقلا اولاد خود را از انجان خود زیاده تر عزیز میدارند حتی که در تمام جنایات شان  
 جان در معرض تلف نمی آرند با وجود این امر جناب سالکین صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت فرزند  
 خود بنسید المصلحین و التذاریفی شدند و ایشانرا از راه عذرا لای شمشیر خود بکشت  
 دادند و چنانچه آنجا میفرمود و تبار و احباب و صحابان و عیال و اطهار از هر سال شش بار میفرمود

[illegible]

کتاب نیرم که در آن خود خسته شد پس که امر احتیاج این شفاعت است علاوه بر این بر مردم  
رضای حضرت کفاره بخشیده اند و برای بخشششان گشته گشته پس این شهادت و بقیه  
که در محنت این کتاب هم پیافاده و را کمان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند را بعد اینکه  
با در این کتاب فاده فرمود که در روز قیامت برای مضاف کردن همان خواهد بود که در این کتاب  
هم محل بحث است زیرا که یوسف لفظی در این صاحب الکر نری که را هم الحروف هم درین دایره است  
زیارت جمال اکیالشان سماعت تقریر لطیفه میلان شریف اینها با یکدیگر در این را ایشا  
میفرمود که از خواب اینا لجنین طلبی که در زول جلال حضرت عیسی فقط عینه چهارده سال  
باقیمانده است و مشهور معروف است که پناه حجت و جامعیت نشان پنج پادری در قوم نصاری هم سر  
پس کنون از یاد نری خود و محنتات بنده میریم که حالیا ارشادان در بنقد هم نیست یا در بدین  
قیامت هم نفی عینه چهارده سال باقیمانده یاد و مرید حضرت عیسی من اینها زول جلال خود منفر خود  
و این تحقیق عجیب پادی که که که معوض خود ز دشمنی است یا باطل غاصه حقیقت است که ثابت دارد  
بعینه صاحب العصر و الزمان علیه السلام که خدا ایشا با در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمانی بخشید در این  
سن آنجناب یاد و بر این توحید حقیقت خود را بر خلق ثابت کرد و باز علمای مخالفی که گفتند که خود  
و در عبارت مرقومه انجیلیه این فقره که اول ستاره سحری خواهد بود حضرت عیسی الهی بشارت  
همانجناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشا از نظر با غائب کرده است  
و پیش از قیامت وقت حصول صلیب اعلی هر شش کا خواهند شد و بنیز جانی انی عشره می نام خلق را  
هدایت خواهند فرمود و در زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شد پست بر نشان نخواستند کردن  
فضیلت جناب صلیب علیه که سلام در میزد کوریم بر حضرت عیسی ثابت است که در آمدن کور بر تری  
که خدا ایشا از بخشید است همان فضیلت که با پیغمبر اعنایت کرد و با جمله پیغمبر که پیغمبر را از پیغمبران باقی

حق سبحانه و تعالی بطایفه خود آن فضیلت را بفرموده و این را باین بیان نشان بدو چنانکه از این  
ببینیم تا این که در تمام نهان جناب و فضیلت حاصل است افاده پادری پس ای مستطاب خود را  
بمنصفی که در حق آنی پادری صاحب از هر که در انصاف میگوئیم که فضیلت جناب و فضیلت  
آنرا حاصل نیست زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی و از کبریا فضیلت آنجناب کرده اند  
و هر دو برین خود انصاف کنند که آنچه ترویج دین و اهل طاعت علان و حدانیت حق تعالی تدریس  
و بیکدیگر کفار و مشرکین و بت شکنی و محمد آنجناب شده است که حضرت عیسی غیره اندیا را میسر آید  
و شریعتیکه بواسطه آنجناب مقرر شده که ام کس چنین احکام شرعی مخلوق رسانیده و هر چه اولاد  
و مواعظ و نصائح از آنجناب از مطلقا و نوبت آنحضرت موقوف گفته و هر قدر میخواهید که از آنجناب  
نمیشد از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه نشانهای آنجناب در کتب پیش از او شده آنچنان  
نشان میدهد حق که ام کس و هر که در کتب و کلام شخص از پیغمبران و زوای آنجناب تمام اینها شده است  
که ام کس چنین ادعا کرده و سوای آنجناب احکام شریعت که ام شخص منسوخ نموده و تمام اینها  
آنجناب و خود اینکه در پیوند بدیده بکنار او و صد سال قبل از رسیدن منافی امر مذکور ظاهر نشده و  
هیچ پیغمبری الا این هم نرسیده و با وجود اینکه در کتب سه و یا اهل کتاب در شمار تهای آنجناب  
چنین امر صریح است که از این ظاهر میشود که دین آنجناب باقی خواهد ماند لیاقت نکار ندارد  
با جمیع حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تقریر یافته و تدریس شکنی و ترویج  
دین بر دست آنحضرت واقع شده پس در فضیلت جناب نباه صلی الله علیه و آله و سلم کدام مقام  
لکن تعصب و اعتساف با علما و جی قطع نظر ازین هر گاه نصاری باطلیه حضرت عیسی را کفایتشان قائل معتقد  
شدند پس اگر ما هم از فرمون جناب سالت بآب بجا و اینکه چه نیاید آنجناب مطابق اشارات انجیلیه  
است آنحضرت را افضل مخلوق در تمام عالم و بر این حدیث و غیره

و محمد رسول الله است



[illegible]

خدا لا اله الا هو شده است زیرا که آن شخص مگر و غافل است و میگوید که حضرت موسی و خیر الانبیای است پس از  
 حکام شرعی از هر که مخالفت کرده اند فاجا بواجب عن تکلیف مخالفت و جوا بواجب جانشین نبی است پس از آنکه  
 و آنکه و سلم تا آنکه آن امر هم که جمیع پیغمبران بعد از حضرت موسی آمده اند هر امر موافق آن حضرت است  
 و آنکه مخالفت نشان نموده غلط است زیرا که ما پیشتر عرض کردیم که در تورات حرمت شتر  
 فروختن و حضرت عیسی از احلال کردن آن بدو چنین تفسیر عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل  
 برادرش نبه کرده و حضرت عیسی با وجود انکار فرمودند و علی القیاس شهادت عیسی علیه السلام  
 حضرت او و مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن در بیت المقدس خوانده نموده اند پس کسی که در  
 هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میشود باید باشد علامت برین نصیاری که از مخالفت  
 اینکار و اعراض نیست و وجودیکه در تورات نکال نشده حکم این جایز و امر شده و خیر زیرا که فی تکلف  
 نوشتن این سیر مایه با لایحه بر تورات است آن تصریح است پس بیان نمائید که در تنقیح همه مخالف حضرت  
 موسی جتید موافق نشان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها با خود را تابع حضرت موسی نمیدان  
 و اهل اسلام اما اینکه در امر ایتقان همتان را مخرج از خیر و دیگر امور صحیح تابع و مطیع حضرت موسی  
 هستند از مخالفت نشان شما را کردن حقیق بعد از ایضاف وجه مرتبه قریب بقصد اعتداف و عتاف  
 پادرمی چون که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر احیای شما تمام صلی الله علیه و آله و سلم بعضی احکام علی  
 از احکام سابق بیان فرمودند پس از آن صادق بقول برون خدا باطل نیست و چنانچه از مخالفت حضرت  
 عیسی مقدمه تکلیف شرعی و تکریم است لازم نمی آید پس این امر میسرید را که باید رعایت این  
 مقامات کرده اند و بای فریاد دعایم دیگر هیچ فایده بران نیست و فی حدیث در حدیث چهارم هر چه  
 بیان آنست و در جواب آن عقرب تبصیل کن که خواهد شد و در حدیث ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم  
 جتید چهارم اکنون ان شاء الله بیان خواهیم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و انما نزلناک بالبرهان



و غیره زو نصاری تا بلایت عمل ندارد و چندین جناب براساس صلی الله علیه و آله و سلم هر یک در حقیقت نورانی و  
در احکام خود فرو نهاده اند از آنکه شایسته آنرا کلمه که کام غیر خود هم حجت است پس چنانچه بقیه مقام خود فرو نهاده و بر خود  
مقبوضه است فادیه یاد در کتابهای انبیاء و زبور و انجیل مقدس اینها فادیه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا از انهم بخوانند  
نموده است و اول این کتابها یکصد و نزاری ترجمه ایشان را معروض انطباع نموده اند و پیش از آنکه به  
مضامین همان کتابست غایتی را که پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر حج  
نکرده اند پس فرمود در مصباح لازم است که اول از کتب الهیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام شود و بگوید  
را ثابت نمایند بعد از آن جواب از اطلب اینها فرمود و نایا ازین کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی بکل  
است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی فرمود است وایا انسان که حکم با حق از دی  
سمعت من اند از گفتن اینکه من انسانم و آن را بیان میکنم از آنکه شنیده ام صاف ظاهر میشود که حضرت  
خود را الهیه نمیدانستند و علی بن ابی القیس آنجناب را شایسته نموده و نهاده و بی حیات الابدان بی فروغ  
انکه آله و اجد و حده آله الخ و آله ای رسله تسبیح اسبح ازین کلام ازین مخاطب هم صاف ظاهر میشود  
که آنجناب قائل الوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد یکم میدانستند و خود را فقط نبی و مرسل میخواندند  
علاوه برین در سابق در یافت کردی که حضرت عیسی نیز شایسته که به الهی صاعداً الی الهی هو البوکم و  
الهی الهی هو الکلم اترقره اخیراً این عبارت هم کاملاً مشخص را بقیه انهار ظاهر و آشکار میگردد که آنجناب  
خود را مرسل و مرسلان مخلوق مرنوب نمیدانستند و علی الوهیت خود نبودند الهی غیر ذلک من العبارات  
پس اگر احیاناً از بعضی عبارات آنجیل و غیره الوهیت آنجناب ظاهر میشود باشد لا جرم تاویل آن  
بجایست مگر فی نفسه لاجب لازم است تا اثبات شخص عاقل میداند که بنوا همیکه الوهیت و نبی حضرت موسی  
و تمام نبی اسرائیل قائل بودند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات و دیدار که  
مضمون آن عجیب و غریب است واقع میشوند و ای خدای مکرر است که حضرت عیسی را نبی الهی میدانستند زیرا که حضرت

موی باغ غریب الهی مقدم انداخت حضرت عیسی در انهد اختصرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت  
 موسی از یهواه عیسی هیچ نیکوتر نبوده اند و اگر انهد دوستی میبودند البته گاهی کسین با هم از وی تغییر  
 می نمودند لیکن هر فلک من الوجوه البطله کلام المذکور پس هرگاه بر نعم نصاری حضرت عیسی عی الوهیت خود  
 بودند البتة ایشانرا مبعوض قلمی و زدن پس من مقصودشان کدامیکه خود در توریت حضرت عیسی علیه السلام  
 را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دعائیکه پیشتر در کلام یاد کردی بانی حضرت عیسی کوشتن و کشتن  
 ایشانرا بصورت قرار داده العیاذ بالله من عقا و ملک لا موب کلها باب سنیر قلم کرد شما کشتی عوی  
 گننده نبوت یا خواطلا هر نمود و شمار ایشانرا یا حجه نماید آن نشان معجزه که وی شمار افزوده راست  
 بر آید و وی شمار کوین بیا نید مایر معبودان یکدیگر کنیم معبود بایک شما ایشانرا از انبیا خسته بید و بندگی نشان  
 بنامیم پس اگر سخن آن نبوت و خواب پیشنده کوشن نخواهید نهاد که یهواه خدای شما شمار می از آید  
 تا دریافت نماید که شما یهواه خدای خود را بهمنه ل جان و دوست میدارید بانه شمار میاید که پیروی نهوی  
 خدای خود کنید از وی بترسید و حکمای بی را حفظ نمایند و سخن می را گردن نهند شما فقط بندگی می کنید  
 و از وی تعلق بماند و آن نبی آن خلیف پیمنده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از یهواه خدای  
 خود آنجا یک شمار از مصر بیرون بر آرد آنکه شمار از قید خانه رهایی داد بر کشته نشود و ای آخر ما ذکر  
 یاپس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بر نعم نصاری عوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند  
 و این معبودان را بی یهوا می بودند که خدای می را بود و بواسطت حضرت موسی شما خود بودند پس اگر  
 آنها حضرت عیسی اقل ساختند پس من امر مقصودشان چیست بلکه بر نعم خود آنها اطاعت حضرت  
 موسی علی بنیاد علیه السلام کردند را بیا بقریه یکدیگر میگویم که با در بصاحب بیان فرمایند که حضرت  
 عیسی از بنایاری خواسته چاد خدای خود میستاند یا اینکه ایشانرا می باند امید دارند و اول فطرت  
 لعل و هم شرک کفر قول من که حضرت عیسی لک الواحد و صده البهوت که دروغ میگوید و بر تقدیر زمانی

ثانی نسبت ارسال آن حضرت عیسی در جلال کثیره آنجیل که بجانب کرده اند و این نسبت بدانکه  
ارضایا بر مشیت حق عیار تمام باطل و غلط میگرد و همچنین آنجانب حق تقدیر بر خداوندی نمی آید و وجه  
که خود را بنظر این یاد فرموده اند آنکه کلاما غلط میگویند و بهیچ بصری نیز در مقام انبیا نیست عیسی اوست  
خداوند در مقام انبیا نیست بلکه او با تمام مقام تعجیل است که بصری آنکه نشان که قابل تحسین بود  
و این حکم دیده عبارات آنجیل را دروغ میگرداند و بناحق قیمت میگرداند که در جانب سالک صلی الله  
علیه و آله وسلم نمی آید و با بعد من غلبه و بصیرت و الاعتدال و مسا در مقام خانیجی بی یاور و بصیرت  
بفصل چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفار و کینه بخششند و این لفظ در مصاف بر مرد با  
الاضاف ظاهر میشود که آنجانب خود پروردگار بخشنده و فایز بر تملک الوهیت بود و در آنکه ایشان خود  
را کفار و ساخته خلق را معرض مغفرت خدا و پروردگار قطع نظر ازین وجوب خود و بقای ابدی طایف  
الوہیت نیست پس تعجب نیست که با در بصیرت با وجود عای الوهیت حضرت عیسی خطو بر سبب کشید  
جانب آنجانب کرده اند و این نکته اگر گشتی بکرسوای با در بصیرت که باید ادراک نشان حضرت عیسی  
در اهر نوع بنظر چنین خط و خط میگرد و ماضی و در حق می نویسم که در و غلبه احاطه نایبند بلکه قسم  
از حقیم بنده خلعتی نقائص است که مسلم فقار و احتیاج است و همچنین در مخلوقات خود  
یار و یار و یار و بر دست آنها معلوم مقتول کو دیدن نهایت امر میجوست و اندر آنکه خود  
نقائص خود و بصیرت چنانچه با در بصیرت هم نشیر اقرار و اعتراف این امر کرده پس گاه که  
همه چیز را برای حضرت عیسی عیسی با در بصیرت حاصل شده عدم الوهیت نشان ثابت کرد و در آنقره خارج  
ما بقایا عیسی الله علیه و آله و سلم که انکار امور خود نموده و نموده و عیسی از عیالی با خود نموده و هر چه  
و اینجانب میقدیم از نشان نموده و این مطابق حضرت عیسی از نشان فرموده و مخالف نشان را که خود چنان  
همی با نسبت عدم الوهیت خود در آنجیل اقرار کرده چنانچه دانستی و هم چنین بنمای خود و با نسبت

خبر داده چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول مقتولیت مصلوحت منافی است پس حقیقت جناب  
رسالت کتاب که از امور مذکور اخذی اظهار خلوقیت و مریوعیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوحت  
تقصید حضرت عیسی نمود و اندواز دلیل متفق بر آنجا که امیر کرده اند و به بان نصاری سبب  
تاسدیت الوهیت و مقتولیت و مصلوحت بجناب آنجا میکنند البته بکثرت دلیل و تحقیق آنجا که  
نیمایند العباد با بندنه افاده پادری و چنانکه در تورات و انجیل مقدس فرموده است الخ  
این نام در تورات و انجیل مذکور نیست و الا لازم می آید که معاذی از حضرت داود و کاه صادر  
شده باشد که از واج انجرات کثرت بوده و نسبت عورات را بعبیت یکدیگر عباد الخ خود آورده  
بودند و حضرت سلیمان العباد با بند بسیار کند کار بوده باشند که آنحضرت را مقتضی وجه و صد  
سریه بوده است و پیشتر انیم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت یوسف  
دو تا بوده پس بنابر علم پادری صاحب لازم می آید که این همه حضرات العباد با بعد عیسی و کنه کار نود  
باشند غرضی که در انجیل مخیره اجبا یا عبارتی نمیدد دعوی پادری و از ریشه پسای عدم لزوم  
قباحت مذکور تاویل کردن آن اچیت لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی  
نفرموده است الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تمام این قربانیا و عباد و تاسد حضرت عیسی در تورات  
مقتول شده و شک نیست که بنود نصاری و عبادت قرار داده اند انیم لغو و بی اصل میشود اگر که بطلان تصحیح  
پادری صاحب اعمال خیر و ملا سبب بجان نمیشاند بجان لیس این عجب تحقیق مانع چه تمام پادری صاحب بخیر نود  
است که انجیل از هیچ عاملی خوشتر نشده بود و با تجمله از ابتدای خلقت آدم نمایند مردمان هیچ ملت چنانکه  
و چنانکه در بیان باطله دعای انجیرن که و اند که اعمال را در رتبهات خلقت نیست بلکه طبیعت نبی  
بر تسلیم و عقا و خلقت کوی مجرب است حتی که طفل هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود پس معنی  
بعضای خدا و نجات بر اعمال خیر ترست بنود و مجوس بنود هم با وجود آنکه بدین فرق هستند عقا و چنین امر بلکه

باطل که با در رضا صاحب آرد که فرموده اند غدار ندانند و عاصی امر نه کوز ابطال خلاف امر مستطور را که با در رضا  
 دلیل بطلان نفی و خصلت سالک صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده اند اگر شخصی این را منتهی به سخرات  
 رضا صاحب صلی الله علیه و آله و سلم شمارد و بگوید که غرض از تحقیق آنست که لازم و دفعه و مکمل با در رضا صاحب چونکه  
 خود را و اعطای نعمتی غنی به چنانچه ارباب راههای این سالک ظاهر و آشکارا میشود و بجانب حضرت عیسی مخاطب شده  
 بطریق خط و نصیحت ارشاد فرماید که چرا جناب شما این فرمایند و عباد و تبار که در توحید مذکور شده است  
 و بیغافله حضرت معنی انبیای سابقین آنها را بعمل آورده و تعب بجا کشیدند برای است خود بدستور  
 باقی که اشتیاق سبب اعمال که بچگونه نجات دهنده و مصلحتی نتواند باشد پس اکنون جناب شما را لازم  
 است که از چنین امور توبه و انابت نمایند غرض هرگاه که آنجناب یقین زنده و یقینی هستند این بصیحت  
 گردن بایشان برای دایمی حق دوستی عیسایان را نهایت مناسب است بلکه اگر ارجح است  
 دیگر از این باقی و متمم پیغمبر الهی میداند و دم معجب نشان میزند پس همه ایشان را و خط و نصیحت کردن  
 در نتیجه است نسبت به آنکه با در رضا صاحب را بعمل آورده و توبه و قوم نصاری این امر لازم است  
 که از امر و کفر بکفر مثل منافع فحشاء عبادت الهی اعمال خیر و عفو سازند زیرا که تحقیق با در رضا صاحب  
 نشان چنین است که اعمال خیر و اصلاحات پیشوایی آنها را مقتضای سعادت و نفعی است و  
 اطلاعت نشان لازم است غرض از تحقیق رشتن در رضا صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه افعال طاعات  
 و عبادات خود و اقتراض میشوند العباد و بلند من فکر نسبت به نتیجه اعتراض کردن بر جناب سالک صلی الله  
 علیه و آله و سلم این همه اقوام را لازم است که از امر مذکور اجتناب نمایند و در توحید باین نهج مذکور است  
 باینست که بر همه حکما و عاقلان امر و شمار میفرمایم خیالی داشته عمل فرمایید که تا که شما بنویسید و بسیار  
 شنوید و داخل گردید و ازین آنکه بایست آن یهواه از ابناء و اجداد شما مکرر است و در وقت شنوید  
 انتم را از انقباض و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون می بایست که این غرض را بجا آورید



که من بشمار می آورم بشنود و بران عمل کند که شهادت کافی باشد و قیامت یعنی که یهوا خدای ابا زواج و دشمنان را  
بسیار در داخل شد و ایشان بشنود و اینهم از روی ذکره در باب مجید هم کتاب القدر و این چنین مسطور است و اینها  
مقدس من هیچ بکنند که آئینه باز بر بنی اسرائیل نهد شود انتی از دنیا بیا به غرض چنین کلامها در مقام کثیره  
توریت که کورست پس اگر اعمال خیر پس ادم را در خلعت در نجات نیست چرا یهوا به خطا طاعت مقدس من هیچ کس  
نجات بنی اسرائیل کرد اند و جزا مطابق بود و عبارت متقدمه بجا طاعت و عدم رایت ارض موجود  
قوم مذکور حاصل کردید اینکه با در صیاحا فاده موجوده که یکی خبر داده اند پس که بسیار نفس سخت است پس  
بالاجمال علی سبیل الاستحسان توریت به غیره شدیم لکن هیچ جانشان آن بخوبی است نیک پس اگر با در صیاحا  
در دعوی مذکور شما هستند به تفصیل نام بنام از تحفیه کتاب به هر نیمه ای از آن خبر داده اند باینکه از کفایت  
شدیم که ایمان آوردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد کرد و بر همین سخن از وقت ادم پس  
و به مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا باقی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الا طاعت نخواهند شد  
از ایشان دعای که بر آنکه در روح نفوذ باشد که گرفته اند فاده بادی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
از ان بر خلاف آنی آخره چنانکه جمیع مانیان کمال عقاید درست است نجات است استند به چنان پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم عقاید و ایمان صحیح موجب نجات قرار داده و چنانکه تمام پیغمبران اطاعت الهی و ایقان  
عباد این طاعات را فی الحکمه خلعت در نجات است چنانچه عبارت توریت دریافت کردی میبایست  
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم همان را بخواند و در کتب انجیل بدون حصول عقاید درست و در  
و نماز و حج و غیره سبب نجات قرار داده پس طعن میجناب صلی الله علیه و آله و سلم به جهت افاده بادی  
پس از قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر پیشتر از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است  
شمار اینها طاعت مقدس من هیچ بکنند که آئینه باز بر بنی اسرائیل نهد شود پس اکنون با در صیاحا به نسبت  
که از حضرت موسی میبایست به غیره باینکه از شیطان نجات نکرده و غدا بنی اسرائیل بخش خدا

خدا و اقرینیا بر یکدیگر ادای این تفریق نماید که ایشان که می قضاوت بدین و مقدس و خدا و خوشی از خدا و اقرینیا  
 قدر محفوظ داشتند تا باین بین آنهارا از دونه خود و خود را در باب بیعتی که با ایشان چنین که بجهت مسیح  
 آن حکما و حقوق و غیره نسبتا را که من از دونه امی آموزم محاطت نمائیم که بدان عمل کنی پس اگر شما این  
 حکما را بخواهید بشنید یا بخواهید نسبت بدان عمل خواهید کرد و بهواه خدای توان عباد و چنانست که بابت  
 این از باب و اجداد تو که نموده است یا بخواهید نسبت و تعلقت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید و تعلقت خواهد کرد  
 تعلقت با اهل انصاف و اقبال با اقران شایر امونی تحقیق بر شوق مذکور مناسب است که از دستهای خود بر  
 حواشی همه و تورتها در بیعت نام بوسند که این برکت بخشیدن الفت کرد و بخشیدن خدا و اقرینیا بر یکدیگر ادای  
 دین و اقرینیا با قاده یا چونی بلکه بظلال آن آنها را بظلال کرده بر کجاست با کتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 هیچ کتاب یا اگر کتاب بقدر بطل نموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه باز نصیحت در بیعت نام تحریر  
 بدینی بر خط فنی بدی که نیست یا قاده و پس این عزیزان و جوانان منصفی این عهدا بکنند چنانکه از شما و از هر یک از  
 انصاف و اقرینیا ببطور مذکور کرد و پس این که بگویند اینها هم بهر اینهاست که بی بضای که از صدق مثل  
 شده بماندیشید در مذمت حق اهل شود **ترجمه قولی ثبات** چه بگویم که بگویند ثبات  
 باید کرد که مذمت اسلام و دودیا چگونه جاری شده در شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم با اهل  
 بیعت و بیعتی می شدند از حدیچ پیوه مالک ثبات دولت کرد و با نگاه وی فرمود که ای الله تعالی مرا که  
 اگر در فرستاده که دین بزبان چین را می بینم و من فوج و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبیا و علیهم السلام  
 را از طوایف عالم جاری کنم و جمیع این چند سال مردمان را بضمیت نمودند و بیکر هرگاه که باشند با همی که دشمنی و  
 گریه بکار کردند و مردمان مدینه اقرار معتقد شدند می نمودند و در دین طلبید نگاه محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم انکه در دین شده و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معتقد و تابعدار وی شدند در آن کلام  
 نوی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که اینها ششصد هزار سال را بگذرانند و می مردم را بسیار طمع نیکو

در بیعت نام تحریر  
 بدینی بر خط فنی بدی که نیست یا قاده و پس این عزیزان و جوانان منصفی این عهدا بکنند چنانکه از شما و از هر یک از

[illegible]

نشان که کائنات خود رفته اقامت اختیار نمودند و در اینجا مدتی عمر خود را در دنیا و دیگر اسیر کردند و از این جهت  
 زنده بماند و می شناسد که خدای تعالی هم بشود و بعد از آن خود را در رسول الله و در او اندوخت و این امر را در حق تعالی  
 از نبی امین ظاهر کرد و بدین وسیله یکدیگر را سرانجام و تعلم و تعدی فرعون بیعون جان باب بودند و بشهر  
 است که هر که بدست از جان شهید هر چه در دل آید بگوید ایشان یکی اظهار عقدا و ایمان آنحضرت  
 نمودند و هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر پرتن برآمدند و فرعون بسبب اتفاق عرفی  
 بشد در آنوقت همه شهر را بقبضه خود در آورند و مردم را بصدور از قسام تطمیع و تخویف ترغیب و ترس  
 کرده که حالبا که شما اطاعت نهواه خوانید کرد و برای شما وقت از آن خواهد بود و در حال اولاد  
 شما و در هر امر یکت خواهد شد و نهواه شما و در چنین شهر می آید که در آن زمان نهامی شد و شیر  
 جار نیست که اطاعت نخواهد کرد شما یکی یعنی خواهید شد و نهواه از شما و در شهر شما را بگوید که  
 آنها را بچند شمنان حج و کوفتن شهر است و بعد نمودند چون ایشان استغفر شدند ملک کیکی فرج الله  
 خود و آنها را قبل خود شمع کردند و از لشکر خود هم هر که در امر می بخاشفت کرد و از فی القوا و رجب چنان  
 نمودند کسی که در کبر و در هر کس لشکر یا حج در کشتن با این طریق می نشان در شهر مار و جیفات پسین  
 نشان همین حد اقرار نمیداد و در سوله ای بودند نشان ثابت نمیشد و بعد از آنکه ده و الحروف با حد تعالی  
 بن عقاد و ملک کله با جمله اگر با چه بصلوات بخواب این تقریر خواهند گفت که بنابر این تقریر بریدگان  
 و تعصب اعتناست است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا و وقوع نیافته ما هم بمقابل تصادف  
 خواهد بود که نشانیم هر چه در مقام در حق جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اید یا این  
 بریدگان و عصیان است اختلاف است زیرا که شما هم صلا بیان محبت جناب سالک صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم ننموده اید که نصاری خواهند گفت که نزد ما صد و در حجت از جناب سالک صلی الله علیه و آله  
 سلم ثابت نیست پس چگونه بقرض آن میگردیم ما تو ای هم گفت که نزد من نیز صد و در حجت از حضرت موسی

نه سبب است پس ازین سبب تقریر کردیم بعضی معجزات موسوی شده عرض پر چه نصاری علی بن کریم کورین  
 خوانند و همان جواب این از جانب جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم تقیمنده بجهت معجزات جناب  
 سید کائنات تواتر ثابت است و بشارت های جناب انجیل و غیره موجود و ازین امر که لغاری جناب انجیل  
 نسبت به خروج و میکروندیم و بر بعضیین اظهارش این من الامم میشود که امور عاریق عادت از جناب  
 صادر میکرد پس وجود اینده امور بدگمانی باحضرت کردن تقریر کند کور را که درودن هر سبب انصافی است  
 افاده پادری و سبب است و می شدن از حدیثی که میوه الی هذه الافاده نصیحت نمودند باقی این کلام بر سوره  
 طه در مقام تفسیر و الا در حقیقت چه که حارین صلی الله علیه و آله وسلم را حق سبحانه و تعالی در جهان  
 زمان با تحقق حکمت و صلیت حکم باطل از نبوت فرموده بود لکن اطاعتی می بخشفت اظهار نبوت خود نمود  
 چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان لاوت شان پس انصوب شدای که خدای نامور را با ظاهر نبوت  
 گردانید و هر چنانکه پیشتر معلوم کردی همچنین بدگمانی جناب حضرت موسی هم میتوان نمود و از حال حضرت  
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنهما بر بعضیین ظاهر است که انجیل بقدر مال اسباب استند  
 که ایشان را صاحب مال دولت توان گفت چه جای اینکه کسی که سبب شان صاحب مال دولت نشود  
 مال قبل شان از هرگز نیاقت این نبوده که سبب ایفای قلوب و تمام خلق کثیر تواند شد پس چنین بدگمانیها  
 گردن محض بی بضافی است و هرگاه حضرت داود و ازین و در پاغداوی که خدای کرده اند پس اگر از حضرت  
 خدیجه کبری علیها التحیة و الثناء جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه آن پاک دامن میوه بود  
 اند شادی که خدای خود دید پس این امر چه جای طعن و تنقیح و اینکه پادری صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که در ابتدا  
 تادیقی بنی خود را مطلق این چنین نصیحت نمودند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم حضرت  
 موسی حضرت عیسی پیغمبران را که بطور تعلیم اظهار کنیم نه می محصول افاد پس تقدیر تسلیم صدر نصیحت مذکور  
 از جناب است و هرگاه حضرت عیسی نیز چنین نصیحت فرمودند که من برای تعلیم و احکام دین موسی و انبیا

و انبیای سابقین آمدیم بر مصلی بلال نودان و با وجود این در تکبیل شتر و غیره مخالفت حضرت سید  
نمودند پس طعن کردند بر جناب منالکتاب صلی الله علیه و آله و سلم از مکرر اقباع نصیحت و گویو چونت  
قطع نظر از این بقدر مذکور در جناب از نصیحت مملو این بد بود که در اخبار برای این امر معوض کرده که هر چه  
دین انجیزت در مقدمه حدیث حق تعالی ترک پرستش انسانم و صفات ثبوتیه و سلبیه باری عز و جل  
و در مقدمه محصل معاد و غیره بوده است از اظهار کنیم اینکه حصول لغت خود را برای تعلیم شریع فرغیم اظهار  
بسیار نمودند و چگونه این امر منوره باشد حال آنکه در جمیع کلام فرغیم انجیزت نیز باید که متفق بوده اند پس چگونه  
انجیزت دعوی این امر میکردند که برای تعلیم الله انبیا و پیغمبت شده اند غرض از این در بیان است  
امر مذکور واجب لازم است علاوه برین هرگاه ما مقتضای ادله سابقین است انجیزت بایست کردیم پس  
یکی از وجوهای این اصل صحیح حکم در نفس و تخم فادیه باری مکرر گاه که باشند باری که دشمنی می آید  
الافاده حال آنکه الله تعالی بشارت داده از پیغمبر نبی اسلام را جاری کند ای پادشاه که این فی نهانی  
نیست یک حدیث که ملازمان در نیقام بقلیم این امر مذکور فرمودند که در یک معطیه هم مردم بسیار  
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و فرزندین جاریند و  
مصعب بلال رضی الله تعالی عنهم جمیع اهل غیر کاک عقاد و جناب بودند و عقد و عقوبت می  
نشان میداد حال آنکه از عقد کشتن نیز و نایب صریح ظاهر میشود که انجیزت بایست معجزه بوده اند حصول  
اقرار و اعتراف بنوع جناب علیه السلام زیرا که صلاح و تقدیر انجیزت حدیث این کمال عقل  
فهم ظاهر است پس این من الامس است که هیچ دوست و دشمنی انکار آن نمیتواند نمود و صاحب حجة و تقیه  
خدا بودن انجیزت هم از لفظ حال جنگ نیز غیره حالات که شش شش نصف النهار اظهار شده است  
و این نیز از شاهده احوال انجیزت واضح و واضح میشود که از دنیا و امر دنیا نهایت تنفر و کاره جوئی  
بسیار معصیت نموی هم که قابل عد و شمار باشد انجیزت از ازل و آخر حال نموده و در ترویج و گسترش

در حدیث سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم انواع شقتهای که در دنیا و آخرت است را در حدیث غصب  
گرفته اند علی حضرت را نهایت مخ و او را سازا سپیدند که در حق حال هیچ کس که نصیب بطلان نبوی جناب سالمت  
علیه السلام نبیند این مسئله را آنجناب بحال رسوخ ما این همه مصافات جلیله منصفانه یقین حاصل میشود که  
جناب سالمت صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر برحق بوده اند علی هذا القیاس اینهمه بی نصافی است که در حدیث  
و حدیث معتقد گردید این را نیز اصلا ذکر نفرمودند و عرض از غیره بود صاحب معجزة بودن جناب سالمت  
صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر باشد و الا این عقلا چه ایفاده معتقد گردیده باشند خود را در حدیث معتقد  
بنی انداخته اند حالیکه قسم هم و پیوسته بود و این جمله بی حدیث و حدیث آنجناب سالمت صلی الله علیه و آله وسلم  
قابل تواتر نقل این بوده اند کس که را و خود را پیوسته در حدیث کافی را نقل خواهند داد اثبات بحار حضرت  
موسی شخصیتی غیر از اینها هم از ایشان ممکن نخواهد شد و اینک یاد در حدیث حاطه و منوره در آن حکام  
دی می فرمود که جلال حکم الله تعالی شده که از شمشیر نبی سلام را بخارجی کشید پس آن گاه که خود حضرت عیسی  
ارشا فرموده که آن شخص غالب خواهد بود بعد عیسی الهی حکم را می خواهد کرد و قیام و قبائل اهل کوزه های گلی  
نهر و خواهد بود که جناب سالمت صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را باظهار فرمودند پس حضرت انصار  
را در حق کدام جانبی اعتراض بلکه ایشان را لازم است که بنا بر امر مذکور بقول و اعتراض بحقیقت نبوت آنجناب  
نمایند باجماع حکام باقیع جهاد کفار و مشرکین امر و کیست و ترویج دین بخیر ظالم از خیر علما و بهین حضرت  
موسی شریعت سنی شخصی که حکم برت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که آن شخص بدترین آنها قتل قتل  
نموده شود که شریعت در تنی بر ایل گاه نیاید پس اگر جناب سالمت صلی الله علیه و آله وسلم هم را بی رفع  
فساد و شرارت بری جنایان کفر و بت پرستی این عقوبت بگوید و ناری کفر مقرر فرموده که کافرت پرست  
هرگز باشد قتل کرده شود و این امر حسب ترویج اسلام و ایمان هم شد پس بی نقد و ترجیح بر هم نشدن عیسی  
پس است در باب سیدم که کتاب سنی است بطوریت اگر برادر حقیقی تو و پیوسته دختر تو بی ستمی بر تو یا بر دوست

[illegible]



مستقل می نمودند و بطاعت بکدام امر و موانی حکومت رغبت تحصیل می نمود و خواهش سلطنت زینت که بر  
پیشانی شیخ و دیگر بزرگان زاده های کنگره بکافتن کلاه و بکافتن این توریت مذکور نیست هرگاه را قبال این  
نزدیک شوی نه ای که به نام صلح مانا نگاه چنین آمده باشد که اگر ایشان صلح را قبول می نمودند و در کار کشودند  
غلق که در ان شهرت خرج کار را خواهند شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح نمایند بلکه از تو قتل  
بگرفت پس تو از آنجا صحره کن هرگاه بهواه جدائی ویراد قبضه تو کند پس هر دو بخوار از تو مشیر کنش که  
زنان اطفال و موشی ایا نمیدانند و از شهر باشند غارت کن و تخفیف و عثمانی در آنجا به راه خطی  
داده است و چون می بیند که از تو بسیارند و تسلط علیه شهرهای انقوم بهم چنین کنی که می شنوی انقوم بهایان  
شهرهای دیگر بهواه غلبی تو آنها را بکشتن تو می کنی هیچ چیز که ذی و ج باشد نماند بلکه از ایشان از قلم  
ما بود تا حتما انومی کتانی و زری خوشی میوسی انجا بهواه جدا تو را حکم کرده است تا که آنها کجای را می  
خود که ایشان از بعد از ما می گویند و دشمنان را می نمود که شما که می خواهید جدا شوید و بهیستی از دنا نقله و تسلیم  
و رغبت و تحریف و سبب هم حضرت موسی خلق بسیار نمود و چنانچه در باب سیم کتاب جبار قوم شما  
بر دستور موسی قمانیکه من از ایشان می رانم و دید که ایشان چنین عیبه علماء را نمودند از همین جهت از  
ایشان نفرت کردم پس انرا کفتم که شما و ازت همین انجا خواهد بود و من وی شما را قافله حج ارم نمود  
که شما و ازت آن بسوی کربلا می رانم که بران شهر شده است من بهواه خدای نامم که شمار از میان  
نقطه چیده ام انهمی ما در دنا نقله و در باج بیت و ششم چنین که گویست شماست برای خود  
مخواسید ناخست و نه خوبه های که شمع و معجزه را از ایشان که می دانند برای انصورت از زمین خارج شده  
که به استقبال می بخش بکنید برای اینکه منم بهواه خدا نام شما خفا فطرت بهستان سازید از قصد سر  
بشید می بیند ام که شما را غرضها من قافله خواهد که و حکمهای حفظ خواهد و در آن عمل امید  
پس من بر شما بر قفسه باران هم را بنیدن کت و شمار خواهد داد و در شما می بیند که می خواهند

و اذنا بیک وقت یا سب در وقت چون نگو وقت چیدن لک و بر وقت کا شون و اینست که سید شوم  
خواهید خورد و شما تا نام دو قهر خود خواهند نشست من این امانج ای هم نشسته خواهی خورد و اینست که  
بیک نفس ابر خود و من بکنی نزد کان از ان زمین دفع خواهیم کرد و هرگز بنده شما نیستی و اینست که سید شوم  
و شما من خواهی نمود و اینست که در وی شما از شمشیر بر بیرون می آید و بیکسب شما قوت صد کس  
نموده و شما قوت هر کس اندک و اعدا شما و بر وی از شمشیر بیرون می آید و اعدا من بکنی و اینست که سید شوم  
شما را بر بندیم که ما که کز شما ای هم نشسته شما خورد و کمال ای هم ساد و خیره که سید خواهی خورد و و خیره ای  
می صرف نخواهد رسید که خیره نمود و موجود تو اید کرد و بدین سخن در او شما تا که سید شوم و اینست که  
نفرین ای هم که در زمین میان شما خیره و هم نمود و خدای جان ای هم نمود و شما تو من ای هم که سید خواهی خورد و خیره که سید  
ای زمین مصر فرین آوردیم که بنده آنها شود و خدای جان ای هم که سید شوم شما ای هم که سید شوم  
شما شود و اینست که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
من عمل کنید از من عهدی که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
تا کن رشود و دلای جان بدرد آید شما را بیکسب شما خورد و شما سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
او خواهی خورد و شما خورد و انا از ای هم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
بدین ای هم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
احاطه آنها بکنیم حضرت مویچین بیکسب شما خورد و شما سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
روح شمشیر بیکسب شما خورد و شما سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
و اینست که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
و اینست که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم  
و اینست که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم که سید شوم

[illegible]

ثبت است که او به برین بهرگاه آنجا نماند حصول خیر است داده فرمودند درین خود اخل کرده اند پس اتفاقاً ایمان آوردن آن مرد  
صمیمی و صادق و عارف یافت برین فکر اگر مشکوک بودند که آنوقت تقدیر حضرت عیسی علیه السلام خبر بخیر برادر و یار ایشان  
فرمودند که عیسی حیات معنیه حضرت عیسی کردیده بود و نه از محبت خدا پسین در عیسی حیات بی عین ارض چه خواهد  
افاده و پادشاه ازین ترکیب الهی و الهی و عیسی این عارفان حضرت مومن اند که با وجود این اثبات باز از ایشان  
را ایمان کرده شریعت خود را رواج بخشید که بر خدای تعالی عیسی علیه السلام که مکرر معترض شوند زیرا که پیشتر از  
تو برین معلوم کردی که حقیقتی حضرت مسیح و چنین حکم فرموده است که شهادت آن دو همان چنان شهرتیکه هر دو از  
انها را میراث تو میکنند چه چیز را که در هیچ باشد زنده که مدعی بلکه تو اینجای یک قلم باقی نمانی الی ان افاضنا که آنها یکی  
کامی که در آنرا که ایشان از معنویاتی خود که در شمار اینها موزن پسین سبب است که از خدا جدا گردند و گویند که سبب  
همین سبب عیسی علیه السلام و ان بنده مردان بلاد دیگر چنین با خبر اگر گوش کرده فقط بظاهر آن حضرت پیوسته شده  
نور باطن حکمرانانند تا غلبه آنچنان معلوم میشود که بعضی میگویند باطل است حضرت عیسی علیه السلام و نه در ظاهر فقط معتقد  
بودند و نه باطن پس کاه با وجود آنکه حضرت عیسی همارا واقع نموده و با اینکه انصار و اعدا آنجا محبت نهایت  
اقل قلیل بودند و سبب اتفاق نشدن اگر بنا بر حضرت مسیحی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم تمام باطل  
ابواب اتفاق سد و دیگر دیدن پیش طبعین و بن بر سر اعتباری آنحضرت در عیسا حبیبیت و فصل سادس از این احوال  
معلوم میشود که قابل اطمینان است که آنرا لا اله الا الله را حدان بقیل الی الان باطلی که من الاله من اجل نهاده که کلمه  
خبر کثیر من علی امینه الی و انهم لم یکنوا بعد یثیون معه فقال السوء للاشی عشرتکم انما ترون الان بطلان  
اجابته عن العیسی علیه السلام الی من فی قلب کلام الحیات الاله که قد اینها سخن در عیسا انکانت مسیح بن  
الحی قال لهم ان الله فی تنجیتم عشره الاشی عشره و فیکم واحد و هو شیطان و عی بنک الیه و بن سیمعان الی سخر  
الایمان من مع ان عیسی کان احد الاشی عشره فی اکنون با جواب جمله خبری را شرح می نماید و سببیکه سحر طویل  
الدلیل است عبارت های آن را به بار نهاده نقل میکنیم تا که انان طریق نشود و ظاهر کلام و توضیح نماید بر هر چه

[illegible]

حقیقت نبوت آنجناب بدرجه نبوت رسانید پس لا اله الا الله ان ملت عیسوی را انصاف کردن و باید که از امور مذکور  
 با قیاس و تحقیق و سزاوارت نه و چه عیالیان که آنجناب را پیغمبر حق و الهی و منتهی جای کند یا یا محمد **ص**  
**بی ثبات** چه که در دم و فعلها می نویسد در قرآن است و چون تقوی بر سر کار می یابد که در کمال  
 از ان عاجز باشد و بخواهد با عیالیان است که نمی تواند بودن با کمال است و چه عیالیان که در دم و فعلها  
 است و در کمال نبوده بلکه وی خود را با او قرار کرده است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 اگر چنین است پس علم را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین پیشین که بی برداشتن نیست و در سطحی است  
 بسیار نوشت که در کلام های شیخ مفسر خود در این باره و در این باره و در این باره و در این باره و در این باره  
 بسیار نوشت بر این خود را زاده و در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 از خلق الله و در کمال نبوده و در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 علیه السلام و در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 در دنیا و چه در نیست و در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 کرده اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بسیار است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی منافی بر سر کار نمی آید و چه عیالیان که در سطحی است  
 از قرآن محمد بر امر مذکور الی اموی را که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 خود خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب  
 این همه نبیانی که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 است و چه عیالیان که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 متواتر بودن آن در نبوت هیچ نبی عیالیان است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است  
 طاعت حج و نماز نیست و در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است که در سطحی است

علامه و برین که آنجناب کی بر بنظر فقره هم از آنکه ذکر شده باشد پس از عیسی بن سحرین باید شد که حضرت ابراهیم  
 ابراهیم از آن خود مکر چه برین شاک و با کسب هم با آنکه مکر شدن بجزات جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم و در  
 آن خود را مکر که با دین و با ایشال این مقامات و ابطال حقیت آنجناب نوشته بود حقیقت حضرت  
 عیسی بن سحرین که گویند که آنحضرت در بشارت آنجناب نبوت ما با او این چنین معلوم کردی و اینکه آنکه  
 فرموده پسین شمس گئی بروی ثابت نشو و پس برین طرز مکر این حضرت موسی حضرت عیسی علیهما  
 السلام هم متنبه اند گفت که بشیر گئی نشان ثابت نشو و دو سپار بجهنمار ایشان از آیه سجد در آن جهنم  
 در کتب و صحیف سابقه مندرج بوده منضم بوده اند فما جوا ابه جوا ابه فاذا جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه  
 پیشتر مذکور شد که حضرت موسی حضرت عیسی نیز سخنها یسار بیان کرده اند که طرفداری از ان  
 ثابت نشو و پس مکر برین در حق شان نم می تواند گفت که این سخنها ی طرفداری که ایشان در حق خود ذکر  
 کرده اند اما آنکه از فعلها ی شان صدقات آن سخنها هم نم می برد ازین معلوم میشود که آنحضرت پیغمبر  
 بر حق نبوده اند فاذا جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه جوا ابه  
 رحالت آنجناب و همه سخنها رد میشود چرا که سخنها ی شان لایق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب  
 تابعان خود را با بیاطع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من کنید منم الله و خدا  
 شما را در زمین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نه برای تنم و نه تنمید و نیست و در آن جملها مقام تال  
 اسباب شما را وانی خواهد بخشید الی غیر ذلک بر ترجمه قول فی سبایت من استحق الیم  
 بیان شد که قرآن محمد صدقت خدا را چنانکه در تورات و انجیل مقدس است که سبایت من استحق الیم  
 و سخنها ی پیشین گئی آنرا که بروقت کامل شده دروغ مینماید و بخشش گناه از اعمال مقرر میماند  
 بر خلاف کلامهای پیشین آنکه کلامها یک عیسی مسیح در آن ظاهر و حق و حیات مقرر کرده رفته است  
 پس چنانکه خدا صادق القول است اختلاف از وی نم ممکن ازین سبب یک عقل بر آن بر حق قول

خداوند بفرموده و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قاری می نماید از اجرائی هب سلام هم ظاهر است که این هب  
 بدین معنی نیست بلکه از نور ظلم طبع نفسانیت بر کلام دهنوش معتقدند و چون هب را هب جدا میگویند  
 عیسایان یقین نیست که هیچ انزال اسلامی تا امروز از حضرت دریافت نموده اند هب سلام را قبول کرده است بلکه  
 عیسایان تصدیق جمیع انبیاء هستند و صحیفه ای را نشان داده اند که در آن عمل میکنند همچنان که محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم را هم قبول میفرمایند و قرآن را کلام الله باور میکنند و در آن طریقه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنست  
 و در حق قرآن مطالبی که آنها می دانند بر خلاف آن خبر دادی جواب **حشمت** است  
 بتفصیل نگویند که قرآن مجید ایلامه و حق خدا را باطل نمیکند و همچنین فی انبیاء و دروغ نمیکند و اندکی پس  
 پادری ذکر کرده با قضا از معصی اعتبار است و عظمت اعمالی که در حقش شریعت موسوی و عیسی  
 هم نیست زیرا که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را تقرر فرموده و اندکی پس طعن کنی چون چنانچه سالها  
 صلی الله علیه و آله وسلم پیش از کوریه و مدینه و آنکه پادری صاحب عا پندارند که مرند کورستانی که بسیار  
 است این را هم بتفصیل از بعضی اثبات رسانند کلام شان قابلیت قبول ندارد و افاده پادری  
 پس عیانکه از هر گاه که بیشتر از زیارات و سخن ما ظاهر و آشکار است که هر که قرآن مجید صادق القول و  
 خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار ندهند و از بعضی احادیث و بلاغت و نظم عجیب و آفاق ظاهر و  
 عیان است که کلام انسان نیست پس با کلام خدا شنیدن و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم  
 را رسول حق بنفسمیدن هیچ بی انصافی است افاده پادری و از اجرائی هب سلام هم چنین حکما و قاطع  
 هم قیاس کنند که از هر طریقی که در حق ما هر که از هب نیست و هب است بلکه از نور ظلم طبع نفس  
 است چرا که ایشان هم را بسیار طبع نیا داده اند و بر که مخالفت شان کرده و در اینجا آن دهنوش که هم  
 دهنوش معتقدند چنین هب را هب جدا میگویند و کلام را بجا و بجا و افاده پادری عیسایان یقین نیست  
 اگر چه و گویند ما یقین نیست که کسی هم عیسایان را از زبانه مناف و ریاضه ندیده است و قبول کرده است



چنانچه سوا بیان تمامه و جمیع انبیا کردند و اینها را کلام خدا شمرده و بران عمل نموده و همچنان عیسی  
هم رسول حق میفهمید و کلام الله بودن انجیل را قبول میکردند بشرطیکه عیسی آن سینه را داشته و در  
انجیل خبری از نامطابق با کتب سابق مثل عونی نبوت الوحیت و غیره بیان نکردی ایچنین چه صاحبان

جواب این کلام بان صاحبان خواهند داد همان جواب از طرف هم بعینند **ترجمه قول**  
**بی ثبات** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین  
بست که اگر ایشان از خدا دعواستند از منفی در یافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان

خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله وسلم صادق القول نبود و رسول الله نبود که بتری خلق خود  
نیخواهد رسول الله را پاکیزگی خوشتر بود و خود پاکیزه است نه رسول الله را پاکیزگی خلق الله محبت میفرماید

**جواب حتمات** هرگاه که ناحیت نیست چنانکه با التماس صلی الله علیه و آله وسلم و سلطان الله  
میکنند این سخن ثابت کردیم پس با هم مناسب است که بطرز یاد و بصاحت بگوئیم پس بسیار مناسب است

جمیع عیسائین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان نیست اصل از خدا دعواستند و است و  
با نصاحت دریافت خواهند کرد و الله تعالی این امر را بر ایشان است کمال انوار هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله

وسلم صریح صادق القول رسول خدا می صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که بتری  
خلق خود نیخواهد این در دکار یک حضرت عوی و حضرت داود و اسمعوت نموده ایشان را برای تفریح

دین حکم فرمود که مخالفان خود را بکشتن قتل بکشد و رسول میفرماید همان خداوند بوده که از پاکیزگی  
خوش است خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید که بگویند بوقت صلوات عذاب اینها نازل کرده که با او

نه را باز از خلعت خود بکشد بنیادی چنانچه خود یاد و بصاحت قرار و عرفان این مرد فقرات آتین  
**ترجمه قول بی ثبات** کلان سخن از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم خلاص

اندیکه از آنها پاکیزگی خود اثبات میشود **جواب حتمات** هرگز از جانب سلسله صلی الله علیه و آله





خدا معاذ الله آنچه بگوید که مصدوم و بیگناه بوده اند بعضی بنا بر کاران لغتی ساخت سبحان الله و سبحان  
یا وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجا نیست باز چگونه جواب سالک است صلی الله علیه و آله و سلم گفتند  
اینها را در مذکور طعن و شکی نیست که شاید تعالی این شعر را معذرتش بشد که حال عجیب خوشتر نیست  
طعن عجیب یزدان چیزند و با اعیان احدی گفتند که رضای بجانب ایشان مصدوم و مظهر و ای منفعت خود  
نسبت لغتی کردیدن العباد را مانند مینا نیست چنین اقبح قبیح را از حضرت روا میدارند که این را  
را اینقدر با پسری محاط نعیم و توفیر آفتاب است که هرگز چنین امور مستحقه را بجانب ایشان نسبت نمیکند  
پسین تفاوت را در اینجا است تا بجا آمد پس اکنون اهل انصافیت بیان فرمایند که این حضرت عیسی اهل اطمینان  
اند یا حضرت انصاری ترجمه قول بی شائبه از این خبر و باید که نزد اهل اسلام ثابت شود  
که عیسی امان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ اهل اسلام پیش میدارند مگر صریحاً از این طریق که وی  
مقرر کرده است و بلکه در میان دیگران که آنطریق خدا و رحمت و احسان و احسان و احسان و احسان  
است اینهمه سخنان ثابت شصت جواب حشمت اگر عیسی امان از پیغمبر و از انصاف و عدالت  
ندارند پس اینقدر از وی و برتر است ناسی ایشانست حقیقتی بعضی این را ایشان را توفیقات نیک شایسته  
گند و آنچه که ایشان اینقدر حق شناسند که ما قابل بعضی عنان و سیم کن اکنون از ایشان این امید  
و سلوک و گفتار انصاف را اختیار کرده مقرر و معترف حقیقت این طریقتی هم بشوند و نیز بعضی عنان  
این صراط مستقیم توبه انابت نمایند زیرا که این طریقه ما است که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است  
و هر که این طریقه بلکه تیرسانند و احلاً از عقل محبت خدا و خجاست و سلامتی بعد از خلافت  
چنانچه از بجهت سابقه این امر خوبی ظاهر و آشکار است که ترجمه قول بی شائبه و حقیقتان  
ای مسلمانان اگر اکنون منصفی نسبت به یمن است که شما هم اقرار خواهید کرد که این عیسی صاحبان را  
مخدوم خدا هم ترجمه اندر رسانید جواب حشمت مطابق همین کلام ما هم یکویم که بعد



بود نهایت فلاح بند اندو کمال نایف ترسان نده و خود حضرت عیسی را عترت صابان لطف عیسویان  
 دشت نشان مقتول و صولو گریه نماید و جواب نهی اینها با تحلیله از خصم است که مقتول آنجا پیدا کند اگر از وقت  
 و نالقی انصاف یافته اند نه بختی اسلام را که پیش از این شجر و مندرج و سوز و دست زمانه از برای باقی خواهد  
 قبول نخواهد کرد و اینک در مصباحی عا که ده که بخت عیسوی در قوریت زبید و کشتن بیای تا بقدر  
 است پس چون بود این امر را اسلام در زمانه است کردن آن پادشاه صاحب و جب لازم و هرگاه از راهی  
 نیاست که در این بخت ایام نمود که در بخت است در باب سلام در آن حال چه مدت بلکه پیش که در این ساله  
 بخدا عباد این انانیت کم کرده ایم چنانچه بر منصف علی ظاهر بود است اینکه در ترجمه کلام پادشاه صاحب کوشیده که در زمان  
 ایام شروع شده تا زمانه آخری فام خواهد بود از این فاده مستفاد میشود که در این بخت پادشاه صاحب که انوار کبریا  
 گذرانده از نشان نبی عیسوی شروع شده تا زمانه آخری فام خواهد بود پس پادشاه صاحب اصل عبارت رساله خود  
 و اینجاست ترجمه قول **بی ثبات** این است که بران نجات دهنده که الله تعالی می رازند  
 ازل مقرر نموده و جبریت قبولان و جبریت کلان آشکار کرده اندی که عباد جهان عیسای ع ایمان با و بی  
 تا که از پیش خدا و از نجات نبی برانید عالمی مردم برای مسلمانان یکی باشند که ان دهنده و جمیع قبال جهان  
 خدا می آید و فقط در اینجا ترجمه عبارت رساله پادشاه صاحب که در **جبریت** در میان که پادشاه  
 حضرت عیسی نجات دهنده و کفار جهان گفته اند پس چند لحاظ اینکه نجات دهنده حقیقی و واقعی ای یکبارگی  
 قبست ایشان از نجات دهنده کفین هم نباید که از این بلکه که اعتقاد حقیقت ایشان از نجات دهنده است  
 اطلاق لفظ مذکور را جبریت داریم پس لفظ دیگر که در میان تصدیق می بینیم است بلکه کفار جهان بودن منع  
 شبهه داشت و پیش از این که در کتب است که قتل نموده و یکبارگی بود و خود بخداست قبل عبادت نداد  
 نشود عرض هرگاه که با وجود قائل نمون اهل اسلام حقیقت حضرت عیسی علیه السلام پادشاه صاحب است که در میان  
 شده و کلام که در اینجا فرموده اند پس هم تعجب نشان عرض میکنیم که شما را یکبارگی و بخت عیسوی لازم است که بران

[illegible]





DUE DATE		
		۲۹۲۳۲۴

